

# رخان» برای ساختن فلمی به افغانستان میآید .

«فیروزخان» یک پسر و یک دختر دارد. نام پسرش

«فردین» و نام دخترش «لیلا» است.

وی که شکارچی ورزیده بیست، روزگاری قهرمان

ورزش بوده است.

۲۲

(ص ۳۰)



همچنان درین شماره

«هدف» بازیگر بیسرو

سامان تیا تر ماسخن

میگوید .

(ص ۸)

یادی از «لویی پاستور»

دا نشی مرد بزرگ

جهان ما .



بزرگترین  
تشنگی ما را  
فرومی نشاند

کوکاکولا  
وقایعاتی  
ساخت افغانستان



Wais



CAM  
CORPORATION

شرکت برای تولید و توزیع نوشابه کوکاکولا در افغانستان

کارکنان مجله هفتگی ژوندون بهترین تبریکات صمیمانه خویش را  
بمناسبت عید سعید اضحی بحضور اعلی حضرت معظم همایونی  
ملکه معظمه خاندان جلیل سلطنتی و کافه ملت نجیب افغان  
تقدیم می دارند.

## بانک ملی افغان

حلول ایام عید سعید اضحی را

بحضور اعلی حضرت معظم همایونی، علی حضرت ملکه معظمه

دوستان جدید سلطنت، رؤسا محترم قولا ثلاثه

عموم هموطنان عزیز و مسلمانان جهان صمیمانه تبریک میگویند

# عرض تبریک

رئیس و منسب و بین تصدی شکر، حلول

عید سعید اضحی را بحضور

اعلیٰ حضرت معظم

هما یونی، علیا حضرت

ملکة معظمه، خاندان

جلیل سلطنتی، و كافة هموطنان

عزیز تبریک عرض می کنند.

# اخبار داخلی در هفته‌ای که گذشت



والا حضرت شا هدخت بلقیس رئیس عالی درضا کارو میر منو جمعیت روز یکشنبه ۱۰ جدی مواد امدادی آن جمعیت را که به دارالتادیب مساعدت میشود معاینه کردند.

در جلسه روز یکشنبه دهم جدی درضا کارو میر منو جمعیت که در هرگز آن جمعیت واقع نادر شاه مینه دایر گر دیده بود والا حضرت شا هدخت مریم نیز اشتراک نموده بودند.

میرمن شفیقه سراج معاونه انجمن گفت که در یکی از جلسات گذشته انجمن فیصله کرده بود یک اندازه البسه، صابون، ظروف بالا پوش بستر خواب، بوت، چای و بسور خریداری و به دارالتادیب مساعدت کند.

این مواد بزودی به شا ملیین دارالتادیب توزیع میگردد.

در عکس والا حضرت شا هدخت بلقیس در حالی دیده میشوند که مواد امدادی را معاینه مینمایند.

باشند مطلوب نبوده بلکه باید حکومت و مطبوعات غیر حکومتی در نهایت با هم یکجا شوند و هدف هر دو نیل به اهداف ملی باشد.  
کنفرانس مطبوعاتی بنا علی صدر اعظم ساعت ده صبح روز ۱۲ بقیه در صفحه ۴ -

بنا علی محمد موسی شفیق صدر اعظم در نخستین کنفرانس مطبوعاتی خود بعد از احراز مقام صدارت گفت که مطبوعات باید به حیث یک کل مصالح مملکت را در پهلوی حکومت در نظر داشته باشد و این نظریه که حکومت و مطبوعات غیر حکومتی در دو خط موازی با هم در حرکت



بنا علی محمد موسی شفیق صدر اعظم هنگامیکه در نخستین کنفرانس مطبوعاتی شان با مدیران مسئول روزنامه ها و جراید صحبت می کنند.

بنا علی کشکی وزیر اطلاعات و کلتور نیز در عکس دیده می شود.

## نگاهی بر وضع شهر کهنه در زمستان

معلوم نیست چند فیصد از خوانندگان گرامی مجله هفتگی ژوندون در همین پایتخت کشور چند قدم دورتر از جاده معروف شهر ما (میوند واپ) سری به کوچه ها و پسکوچه های شهر کهنه زده اند. البته اطمینان کامل داریم که عده زیادی از مردم شهر کابل با وضع ناآرور خانه ها - کوچه ها و بامها و تخت بامهای این منطقه آشنایی دارند در بارندگی های متواتر زلزله ها، در پهلوی آنکه همه جاشکل یک خندق بزرگ را می گیرد و یا قسمت های از منازل ویران میشود - حتی صاحبان منازل جان های شان را در چنان موقعیت های از دست میدهند در روز های برفباری و یابارنگی های اوایل بهار و خزان - کوچه های این منطقه شهر بشکلی در می آید که اصلا کسانی که از خود شهر کهنه نباشند نمی توانند دو سه قدمی در بین گل و لای و کثافات بر دارند اما شهریان قسمت کهنه شهر ما چاره جز این ندارند که در آنجا زندگی کرده با شرایط دشوار بسوزند و بسازند.

از وسایل اولیه ای که بر ای یک زندگی عادی با رعایت شرایط حفظ الصحة ضروری است اصلا در شهر کهنه خبری نیست - اطفال - آری همین کودکانی که به اصطلاح ما و شما فردامادران و پدران اجتماع ما خواهند بود در شرایط بی نهایت نا مساعد بسر می برند - از بند و تولد - چون تماس نزدیکی با کثافات و آلودگی ها دارند - به بیماری های گو ناگونی مبتلا میشوند.

همه میدانیم که زندگی در شرایط شهر کهنه امروز در جهانی که ما زیست میکنیم بی نهایت دشوار است.

چرا به فکر جستجوی راهی که نجات عده زیادی از مردم شهر خود ما در آن باشد تا حال نیافتاده ایم؟

شهریان قسمت کهنه شهر ما - منازل باشکوهی نمیخواهند شاید داشتن دوسه اتاق با رعایت شرایط حفظ الصحة و ارزان از آرزوهای دیرینه شان باشد.

آیا نمی شود راهی را سراغ کرد که اینبابه آرزوی شان برسد؟

جدی در تالار کنفرانس های وزارت خارجه دایر گردیده بود. بناغلی صدراعظم درباره نقش مطبوعات در یک دیموگرافی گفت که مطبوعات در چنین یک نظام دارای اهمیت و خطرات زیادی میباشد. بناغلی صدراعظم توضیح کرد که اگر جلو نموی غیر سالم مطبوعات گرفته نشود طبعا خطرات آن زیاد خواهد بود ولی من به این عقیده هستم که در بین مردم افغانستان و مخصوصا طبقه منور و اهل مطبوعات به اندازه کافی فهم و درایت موجود است که با سانس آن ما از خطرات ناشی از مطبوعات نباید تشویشی داشته باشیم.

بناغلی صدراعظم درباره نقش دولت در انکشاف سلیم مطبوعات گفت که حکومت در این رشته مطابق به ارزش های قانون متر به و وظیفه خود میباشد.

بناغلی صدراعظم گفت قانون اساسی افغانستان تبارز یکجا مع سر کشاده را پیشبینی کرده است و بنا بران مطابق باین اصل مردم باید از امور مملکت آگاهی داشته باشند و ما نباید همه چیز را از جمله اسرار پنداریم. در حقیقت همین اکنون حکومت مصروف است تا تعریفی بین آن قسمت مسایل دولت که از جمله اسرار باشد و سایر مسایل ایجاد کند.

بناغلی صدراعظم ضمن بحث درباره مزایای دانستن از جر یانات مملکت گفت که یک فرد جامعه برای رفع مسئولیت های خود باید فهم تاریخ رداشته باشد و این فهم تا هنگامی بوجود آمده نمیتواند که وقعات ثبت نگردد و با اطلاع عامه رسانیده نشود.

بناغلی شفیق گفت بین حکومت و مطبوعات وجود یک اندازه اختلاف مقاصد یک امر طبیعی است ولی هر دو باید مصالح مملکت را در نظر داشته باشند.

بناغلی شفیق نقش مطبوعات را در کشور به حیث نقش یک پهره دار دقیق منافع ملی تلقی کرد و علاوه نمود که حفظ منافع مملکت ملکیت هر فرد است و مخصوصا کسانی که متصدی امور عامه هستند بشمول ارباب جراید درین قسمت نقش عمده ای دارند.

بناغلی صدراعظم آمادگی حکومت خود را مبنی بر شنیدن آن قسمت نظریات اهل جراید که مطابق به قانون در جراید مطرح شده نمیشود، تواند اظهار نمود.

...

بناغلی محمد موسی شفیق صدراعظم ساعت ۹ صبح روز شنبه نهم جلدی در عیارت وزارت معارف با آراکین و روسای موسسات مربوط آن وزارت ملاقات نمود.

بناغلی صدراعظم به دسته های مختلف اولیای امور معارف خاطر نشان کرد حکومت کاملاً متوجه مسوولیت خود در ساحه تعلیم و تربیه بوده و ضرورت فراهم کردن و پرورش دادن فضای آرا موی را احساس میکند که در آن شاگردان معلمین و هیات اداری بطور موثر مساعی مشترک خود را به تا میسر هدف مشترک اساسی یعنی تجهیز ساختن نسل امروز و فردای افغانستان به دانش عصر و اخلاق و فضایل افغانی متمرکز سازند.



# مجله های ان جهان علم و دانش

## دستگاه چاپ رنگه

در ساحه چاپ و تیپوگرافی روز بروز تحولات و انکشافات جدیدی بعمل می آید.



در موسسه چاپ مجله در شهر چیخوف نزدیک مسکو در یمن  
آواخر ماشین های جدیدی بکارانداخته شده که دریک وقت چندین  
رنگ را چاپ کرده می تواند .  
درین دستگاه بصورت مجموعی یکصد و نود مجله های دارای تیراژ  
های مختلف و اوقات معین چاپ میشود که تیراژ ما هانه آنها به  
هشت میلیون نسخه در ماه می رسد.

## مطالعات هواشناسی

فردا، پس فردا، در ظرف یک هفته و یکماه وضع هوا چطور خواهد بود  
این سوالاتی است که فضانوردان، ماهیگیران، متخصصین زراعتی  
و صنعت همیشه بآن احتیاج دارند.



در اتحاد شوروی تنها برای فعالیت های فضانوردی روزانه در  
حدود ۱۵ هزار پیشگونی توسط ترولوگ ها صورت می گیرد .  
این دستگاه میترو لوزی یکی از جمله دستگاه های بشمار  
سیزده که در قسمت هواشناسی بین المللی اطلاعات مفیدی را  
بدسترس می گذارد .



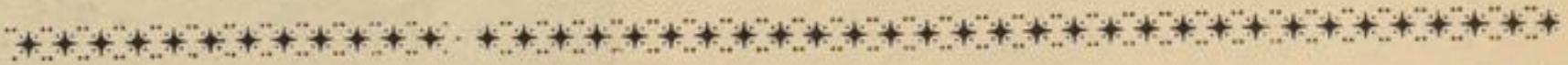
فوتوستات نام آله خود کاسری است که شرایط کیهانی را تقلید  
می کند . این آله توسط موسسه طرح های کمیاب اکادمی علوم اتحاد  
شوروی برای انستیتوت سیتولوژی در لیننگراد ساخته شده است .  
توسط این دستگاه خصوصیت زندگی انسانج تحت حرارت و رطوبت  
بلند و دوز های قوو شعاع او لسترافیولیت و دیگر تأثیرات فکتور  
های کیهانی آزمایش می شود.

توسط این آزما یشات خصوصیت زندگی بعضی میکرو اورگانیزم های  
عادی که نزدیک به شرایط مذکور بوده و در بالای سیاره های ماریس  
مشاهده شود نشان داده میشود .



# رمز پیروزی اسلام

## و علی سقوط مسلمین



اگر کسی بگوید قوانین اسلامی قابل تطبیق نیست ضمانت اجرا ندارد علی التحقیق از روی عناد و غرض سخن گفته است و در تاریکی آب بهوا پا شیده است.

**چون غرض آمد هنر پو شیده شد صد حجاب ازدل بسوی دیده شد**  
 اهل غرض همیشه می گویند حقش را که با مرام شان سازش ندارد. ببوسند در حالیکه حق کتمان نمی شود حق را خاصیتی است که هر که بخواهد آن را از میان ببرد قبل از همه خود را رسوا می شود بهر حال این یک حقیقتی است که رهبران لایق و شایسته اسلام در پرتو قوانین ساده و همه جانبه این مکتب آسمانی مدینه های فاضله به وجود آوردند که از لحاظ تامین امنیت اقامه عدل تفاهم بین المللی، استقرار صلح و سازش برادری و مساوات بسط علم، تقویت و نشر فضایل چشم دنیا با همه وسایل خویش تا همین آلمان نظیر آن ندیده است و بعد از این هم اگر حال بدین منوال باشد نخواهد دید مگر آنکه همه مردم جهان مخصوصاً زما مداران و ارباب اقتدار که بمثابة دماغ اجتماع انسانی هستند به این تعالیم حیات بخش ارزش قایل شوند و از رویه رهبران عالیقدر اسلام پیروی نمایند.

پس آنها نیکه حکومت قانون را

طالب اند و روزی را انتظار می برند که در پناه قانون و در ظل عنایت آن نفسی به راحت بکشند و از این حقارت ها بدر آیند و بچشم سر مبینند همه افراد اعم از غنی و فقیر کار فرما و کارگر آمو مامور حزبی و غیر حزبی بیواسطه و بسا واسطه در برابر قانون یکسان باشند و حکم قانون بدون کمترین تمیز و فرقی بر همه علی السویه جاری شود تا آمدن چنین روزی و یا برای آوردن چنین روزی که حتما آمدنی هست گوشه هایی از تاریخ درخشان صدر اسلام را مطالعه کنند.

آری تاریخ پر افتخار اسلام و رویه عملی رهبران و زما مداران صالح این آئین بهترین و سیله ایست برای ایجاد یک انقلاب فکری. به این داستان موقر تاریخی توجه شود:

در زمان خلافت حضرت فاروق عمر بن الخطاب (رضی الله تعالی عنه) در کشور شام (سوریه امروز) که مملکت وسیع و پهناور بود حارث بن جبلة بن ایهم غسانی از رجال سرشناس و متعین با نفوذ آنجا بود علت اقتدار او این بود که قبل از ظهور اسلام او که مسیحی مذاهب بود در بصره و شهرهای اطراف آن و بعضی ایلات دیگر شام سلطنت داشت بعد از آنکه سلسله فتوحات اسلام تا بشام رسید بصره و سوریه امروز بدست مسلمین افتاد سلطنت

حارث منقرص شد و خودش بموجب نامه ای که پیغمبر اکرم (ص) به وی فرستاد و در آن نامه او را به اسلام دعوت فرمود حارث مسلمان شد جبلة الایهم (حارث) پیغمبر اکرم (ص) را ندید در زمان خلافت حضرت عمر (رض) او به مدینه آمد با این توقع که شاید خلیفه المسلمین او را دوباره به قلمرو از دست رفته اش حکومت دهد جبلة و قتی به مدینه رسید که موسم حج بود و مسلمانان دسته دسته مدینه را به عزم مکه ترک می گفتند چون جبلة خدمت خلیفه اسلام مشرف شد حضرت با او پیش آمد خوبی فرمود سپس امر کرد تا با خلیفه یکجا به مکه برود و مرا سم حج را بیا موزد و خانه خدا را زیارت کند جبلة با خلیفه (رض) یکجا به مکه آمد برای انجام مناسک حج مثل سایر مسلمانان احرام بست تا

اعمال حج را بجا آورد. جبلة در عرفات که نمونه از عرصات است مشغول طواف بود اولنگ احرامی درازی داشت که بزمین کشیده می شد اتفاقاً در آن ازدحام بزرگ لنگ او زیر پای مرد عربی چا در نشینی آمد لنگ افتاد بدن حارث برهنه شد در عرب اهانت بزرگ بود که بدن کسی برهنه شود حارث خشن و متکبر که هنوز باد غرور و نخوت امارت در سر داشت سیلی محکمی

به روی عرب زد که خون از بینی او جاری شد عرب دید اطرافیان وی دویدند و لنگ او را به پاره بستند عرب به احترام خانه خدا چیزی نگفت از نفس و جلال خود داری کرد اما مطمئن بود که خلیفه اسلام کسی است که عدل و ولایت و دادگری او مثل زمان پیغمبر اکرم (ص) بدون تمیز و فرقی بر قوی و ضعیف امیر و فقیر یکسان جاری است دوره ایست که ضعیف میتواند به آسانی بدون اندیشه اینکه به زحمتی بیفتد حق خود را از قوی و گردن کلفت و استاندو او را به محکمه عدل بکشاند و از دستم باز دارد و برجای خودش بنشانند عرب با کمال اطمینان به عدالت فاروق (رض) خود را به خدمت آن حضرت رسانید و شکایت کرد.

خلیفه (رض) امر فرمود تا مدعی علیه را احضار کنند ما موران رفتند به او گفتند احب امیر المؤمنین خلیفه اسلام ترا احضار کرده جبلة گفت: مرا؟ سپاهیان گفتند، بلی ترا گفت. مرا می شناسید من کیستم من جبلة الایهم هستم من امیر بوم ماموران گفتند این حرفها به درد نمی خورد هر که باشی بر تو ادعای جرم شده زود باش و اگر نه ترابه زور می بریم. بقیه در صفحه ۷۶





حسن نیر

# آیاشدت بمباران، جنگ رادرویتنام زودتر خاتمه خواهد داد؟

از هجده سال تا امروز یعنی از وقتیکه آتش تفنگ و غرش توپ ترازیدی ویتنام ربار آورد. صحنه های رقت بار آن تا اکنون دوام دارد مردم هانوی هر گز به بمباران شدید قوای هوایی آمریکا که در چند روز اخیر موالجه اند مقابل نشده بودند علت آن همه پرواز طیارات گول پیکر و فرو ریختن هزارها تن مواد منفلقه بر خاک ویتنام شمالی این است که قصر سفید آمریکا فکر می کند از راه تشدید جنگ صلح را زودتر به ویتنام اعاده می سازد.

این عقیده شخصی رئیس جمهور نکسن است که مذاکره با هانوی تا وقتیکه زور وقوه رانه بیند به جایی نمیرسد به عقیده وی بعد از اینکه ماین گذاری بنادر ویتنام شمالی و بمباران آنکشور را خاتمه می

هدایت داد نتیجه آن شد که در مذاکرات در ماه اکتوبر انکشا فاتی پدید آمد به اساس همین عقیده بر خلاف نصایح مشاورین بر جسته اش اکنون ریچارد نکسن باز به تشدید جنگ در ویتنام تصمیم گرفته است.

اما حتی در آمریکا کمتر کسی هست که از این نظر به رئیس جمهور آمریکا جانب داری کنند و تاریخ جنگ های ویتنام نیز عکس آن را ثابت می سازد.

گرچه ریچارد نکسن شخصاً باین عقیده نیست اما این تصمیم وی شاید علاوه بر او شنگتن را با پیکنگ و مسکو به مرحله حساس بکشاند، نکسن فکر می کند همان طور یکه توانست در اوچ عملیات نظامی علیه ویتنام شمالی یعنی در روز هائیکه با غرش باین آبهای

ساحل ویتنام و بمباران آن کشور به مسکو مسافرت نماید و باز عمای اتحاد شوروی ملاقات کند این بار نیز بدون به مخاطره افکندن روابطش با مسکو و پیکنگ این تصمیم خود را عملی می سازد.

اما طوریکه سفیر اتحاد شوروی در پاریس گفت شاید ریچارد نکسن چنین مسافرتش به مسکو رهبران کریملین را در مورد آرزوی امریکا

برای صلح در ویتنام خالی ذهن ساخته است و یائینکه به عقیده بعضی ناظرین شاید اتحاد شوروی

در آن وقت ترجیح میداد موافقت تجارتنی ایرا که بعداً با واشنگتن امضاء کرد عقد نماید و مذاکرات تسهید سلاح سوق الجیشی بین این دو کشور به جایی برسد.

اکنون باز این سوال پیش می آید که اگر جنگ در ویتنام به همین شدت ادامه یابد آیا زعمای اتحاد شوروی حاضر خواهد شد سفر

شان را به واشنگتن، که تاریخ آن تا حال تعیین نشده، جامه عمل بپوشانند.

عکس العمل چین در برابر این شدت عملیات نظامی آمریکا علیه ویتنام شمالی شاید آنقدر ما یه نگرانی ریچارد نکسن نباشد زیرا در آینده نزدیک امید بهبودی مناسبات و اشنگتن و پیکنگ نسبی رود، صرف برای آنکه تصمیمیت

مردم چین برانگیخته نشود شاید طیارات امریکایی از حمله به مناطق ویتنام شمالی که نزدیک سرحد چین است دوری جویند، معصفاً این اقدام رئیس جمهور ایالات

متحده آمریکا برای زعمای چین مایه اندیشه زیاد است رئیس

جمهور نکسن و چوئنلای صد را عظم جمهوریت مردم چین حین مسافرت نکسن به پیکنگ طی اعلامیه مشترکی گفته بودند قوای امریکا و قتی خاک تایوان راترك می گوید که تشنج

در حوزه جنوب شرق آسیا کاهش یابد، حالا که تشنج این حوزه به جای کاهش فزونی می یابد چنین معنی میدهد که موجودیت امریکا درین منطقه جهان ادامه خواهد داشت در صورتیکه چین مسی

خواهد دامنه سلطه و قدرت امریکا درین ساحه هر چه زودتر برچیده شود.

بهر صورت که شدت روابط واشنگتن با پیکنگ و مسکو در آینده هر ترتیبی باشد قدر مسلم این است که شدت عملیات جنگی امریکا میزان کمک های چین و

اتحاد شوروی را به ویتنام شمالی افزایش خواهد داد و جنگ و خون ریزی در ویتنام به جای آنکه ختم

شود ادامه خواهد یافت و این خلاف گفتار داکتر کیسنجر مشاور رئیس جمهور نکسن را ثابت می

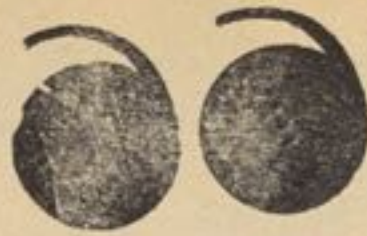
سازد که قبل از آغاز انتخابات ریاست جمهوری امریکا در پان مذاکرات سری اش با نماینده ویتنام شمالی گفته بود (صلح در دست ماست).

از همین جاست که آنهمه مساعی کیسنجر و مسافرت هایش به پیکنگ، مسکو، پاریس و سیگون

و مذاکرات سری طولانی اش با نماینده ویتنام شمالی مورد سوال قرار می گیرد. آیا هدف این تلاشها و نپیدنها واقعا اعاده صلح در ویتنام

بود. و یائینکه ریچارد نکسن را برای يك دوره چهار ساله دیگر به قصر سفید برساند.

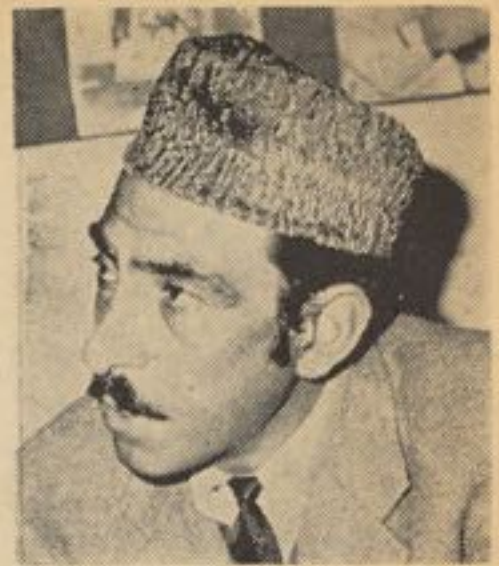
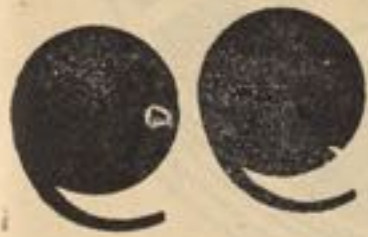
«احمدشاه علم» کارگردانی بسیار



تازه جو و عمق گراست حالانکه قدرت تفهیم

«جلیا» قویتر است. تیاتر «احمدشاه» تیاتری

روشنفکرانه است و تیاتر «جلیا»  
تیاتریست، توده گیر و مردم گرا.



عزیز الله هدف

«هدف» میگوید:  
«روزی هنگام بازی در نمایشنامه «گرسنگان» سیلی محکمی به «حارس» زدم. چنانکه شنیدم چندین تن از تماشاگران دشنام دادند. باشنیدن این دشنامها از خوشحالی در پوست نمیگنجیدم.»

## «هدف»

### بازیگر بیسر و سامان تیاتر ما

هر کس در باره خودش نظری دارد و «عزیز الله هدف»، با زیگر کم گپ و فرو تن که اندام لاغر تیاتر، نیز در باره خودش نظری دارد. میگوید:  
من آدم بیغرضی هستم. کاری به کار کسی ندارم و البته که از دیگران هم آرزو دارم که کاری بکار من نداشته باشند. دیگر گپی نیست. من اصلاً خوش ندارم کسی را از خودم آزرده بسازم و کاش که دیگران مرا هم نیازند همین و بس.  
او راست میگوید. این هنرمند در بازیگر و فرو تن که اندام لاغر و استخوانی دارد، مر دیست آرام و سر به زیر. در چشمهاش یک چیزی - شاید هم جلوه یک اندوه کهنه و ریشه دار - خوانده میشود و در پشت این جلوه اندوه، سادگی و بیساختی را خیلی خوب میتوان احساس کرد. یا اینکه من خیلی خوب احساس کردم.  
رو برویم نشسته بود. صمیمی



در هر نقشی که درآید میخواهد هستی خودش را نگهدارد.

به نظر میرسید. از سگر تهی و در به دری. کی. دوی خودش یکی را آتش زد. «هدف» که در امروز و در لحظه چندین بار خودش را به سینه فرو برد و سپس گفت:  
زندگی بیسر و سامانی داشتهام اصلاً روی خوشی زندگی بهم نشان نداده است. حالا یک مادر دارم که دیگر خیلی خیلی پیر شده، و یک برادر که پنج فرزند دارد. برادرم یک مامور رتبه هشت است. رو شن است دیگر که یک مامور رتبه هشت چه عایدی دارد. خوب، نا گزیرم که کمکش کنم تا بارش اندکی سبکتر شود.  
«هدف» چهل سال دارد، اما هنوز زان، به سر میبرد. میگوید:  
احساس تنهایی میکنم. امیدی در دلم وجود ندارد. سرگردان - واضح است: بی پولی، بیخانگی هستم. کاملاً سرگردان.

هژده سال است که باتیتر

سروکار دارد.

در چل سالگی هنوز ازدواج

نکرده است.

در بیشتر از یک صد

ببست درام نقش بازی

کرده است.

ازینکه بازیگر تیاتر است

خوشحال نیست.

گران نشان بدهم. درون شان را باز نمایم، تا تماشاگران سرشت این آدمها را بشناسند. تا خشم تماشاگران علیه این آدمها برانگیخته شود. متاسفانه باز یکران ما این نقشهای «بد» را درست بازی نمیکنند تا در نظر تماشاگران منفور معلوم نشوند. اما من اینطور نیستم در چنین نقشها برآستی به آدم شریری مبدل میشوم. خوب به یاد دارم که روزی هنگام بازی در نمایشنامه گرسنگان سیلی محکمی به روی حارس زدیم چنانکه شنیدیم چندین تن از تماشاگران لعنتم دادند. با شنیدن این دشنامها از خوشحالی در پوست نمیکنجیدم برای اینکه برآستی آدم شری می شده بودم و در آن لحظه توانسته بودم درون این آدم شریر را بر ملا سازم - رسوا گردا نمش.

وقتی نقشی به او سپرده میشود، شروع میکند تا در قالب این نقش درآید حواسش را کاملا برین نقش متمرکز میسازد. گاهی این تلاش و تمرکز به جایی میرسد که کارهای عجیبی از سر میزند. میگوید: - روزی به راه روان بودم و در باره نقشی که بهم سپرده شده بود، میاندیشیدم. چنان درین نقش غرق گشتم که ناگهان مطابق متنی که بایستی بازی کنم، چیخ بلند کشیدم. وبعد، به خود آمدم و شنیدم دوتفری که کنارم راه میرفتند، با همدردی میگویند: ها، بیچارگی آدم را دیوانه میسازد! با اینهمه، هدف در هر نقشی که درآید، میخواهد خودش را، هستی درونی خودش را نگذارد. میگوید:

- در بسیاری از تیورهای تیاتر نقش بازیگر مسأله مهم و پیچیده بی را میسازد. من شخصای این باور هستم که باز یکر نباید بازیچه دست نویسنده و کارگردان باشد درست است که نویسنده آدم را میآفریند و کارگردان به باز آفرینی این آدم به روی صحنه میبرد. اما بازیگر دیرین عملیه آفرینش بی تاثیر نیست او هم چیزی میسازد و درین عملیه از درون خودش چیزی بر سر ساخته

سه پس از نیمه شب بامن کار کرد فردار وی صحنه رفتم و نتیجه کارم بد نبود. به اینصورت، هدف به نمایشها راه یافت و باز یکر تیاتر شد. او همواره از کمکهای «ببست» با قدردانی و سپاس یاد میکند از آن زمان تاکنون در بیشتر از صدو ببست نمایشنامه نقش بازی کرده است. البته که نقشهای گوناگونی بوده است. پرسیدمش:

- درین میان از کدام یک از نقشهای که بازی کرده ای، خوشتر آمده؟ با لبخند محجوبانه بی جواب داد: - از نقشی که در نمایشنامه گناهکاران بیگناه بازی کردم، بیشتر خوشتر آمده است. برای اینکه این نقش بیانگر زندگی خودم بود. خودم را، خصوصیتهای زندگی خودم را درین نقش میدیدم. اصلا مثل این بود که نقش آدمی را به نام عزیز الله هدف بازی میکردم.

پرسیدم: - ازین که باز یکر تیاتر هستی، خوشحالی؟ گفت: - در گذشته ها خوشحال بودم. ولی در حال حاضر خوشحال نیستم اصلا چرا خوشحال باشم؟ باز یکر تیاتر یعنی چه؟

گفتم: - اگر فرضا دوباره تولد شوی، چه رشته بی را انتخاب خواهی کرد؟ گفت:

- نمیخواهم ما مور عالیرتبه دولت شوم. خودم را قناعت نمیتوانم داد که به کار بازرگانی بپردازم. سخنهای دیگری هم گفتم. گریزهایی به اینسو و آنسو زدوسرانجام این پاسخ فشرده را از میان جمله هایش بیرون کشیدم:

- باز هم بازیگر تیاتر خواهم شد! «هدف» خوش دارد نقشهای آدمهای شری و بد را بازی کند. میگوید:

- میخواهم این آدمها را به تماشا

از سالها پیش، هژده سال پیش پایه تیاتر گذاشت. در آن هنگام، در لشکر ننداری یک دسته باز یکران غیر حرفه ای زیر نظر وزیر محمد نکبت تشکیل شده بود. هدف نیز به این دسته پیوست. اما به زودی این دسته از میان رفت و او خواست در جمله بازیگران «پوهنی ننداری» شامل شود. اگر چه در خواستش درست پذیرفته نشده بود، اما او هر روز میرفت برای تماشای تمرین بازیگران و نمایش اصلی. روزها گذشت و روزی فرا رسید که نمایشنامه خر س روی صحنه بود. آنروز در هنگام نمایش حادثه ای رخ داد: «ببست» مطابق متن نمایشنامه با خشم «حارس» را به سوی تیله کرد. حارس افتاد و کمرش صدقه دید. یا اینکه شکست. این حادثه به جای خود، ولی لازم بود که نمایش فردا ادامه یابد. چه کسی بایستی به جای حارس نقش بازی کند؟

چهره تازه و نا آشنا بی موجود بود - هدف را برای این نقش برگزیدند. ولی او که این نقش را تمرین نکرده بود؟! پروا نداشت هنوز ببست و چار ساعت به نمایش فردا باقی مانده بود. خودش میگوید: - آنروز تمرین را شروع کردم و استاد مهر بان نظر اوف تا ساعت



کم کم و فروتن به نظر میرسد.



«اصلا بازیگر یعنی چه؟»

# « یان فلمینگ » کسی که « جیمز بوند » را ساخت



تکسی که (یان فلمینگ) سوار آن بود، از جاده ها گذشت ، در برابر رستوران مجللی ایستاد. امروز کسی وی را به این رستوران مهمان کرده بود ، ولی او میزبانان نامی شناخت که چه کس خواهد بود ، این ملاقات برای او کاملا سری بود. صبح یکی از اروزهای ماه می ۱۹۳۹ بود. آنروز یکی از افسران برجسته نیروی دریایی تصمیم گرفته بود که «یان فلمینگ» را درین رستوران ببیند و باهش صحبت کند ، حالا (فلمینگ) دیگر یک دلال تجارتی بود . هنگامیکه (فلمینگ) پول تکسی

یکروز «فلمینگ» به رستورانی دعوت شد . وقتی پا به درون رستوران گذاشت ، نمیدانست که میزبانش رئیس استخبارات نیروهای دریایی بریتانیا خواهد بود



وضع فوق العاده بود و (فلمینگ) یعنی (گادفری) اندرز های فراوان حیرت زده نمیدانست که چرا در بین این دو افسر بسیار عالی رتبه در یابی نشسته است و غذا می خورد . در سر غذا خوردن هر دو افسر در یابی نگفتند که برای چه آمده اند و منظور شان از دیدن این دلال تجارتی چیست . شاید مگر این موضوع را روشن می یافتند (یان فلمینگ) از هیجان نمی توانست غذا بخورد .

پرداخت و به سوی دروازه رستوران روان شد تا میزبان اسرار آمیزش را ببیند ، هیچ نمیدانست که موضوع صحبت چیست و این نان چاشت وی را به کجا خواهد برد آن روز وقتی پایه درون رستوران گذاشت ، مردی را در انتظار خودش یافت که سالمنده به نظر می آمد و ریش سفید و پاکیزه میداشت . قبلا این مرد را خیلی خوب می شناخت ، این مرد سالمنده کسی جز امیرال اوبری هف اسمیت نبود این مرد برادر لنیس هف اسمیت بود که از سهامداران بزرگ موسسه تجارتی بود که (فلمینگ) در آن کار می کرد . امیرال هف اسمیت (فلمینگ) را به یک افسر دریایی دیگر که مردی بلند قد بود و دریشی خاکی رنگی به تن داشت ، معرفی کرد ، این افسر دومی از اینکه (یان فلمینگ) دعوتش را پذیرفته است ، برای تشکر نمود و بیدرنگ دستورات داد که نان چاشت را بیاورند .

در واقع همه این همه حوادث با مقرری امیرال جون گاد فری به حیث رئیس بخش استخبارات نیروهای دریایی ارتباط می یافت زیرا (گاد فری) جای امیرال ریچنا لدهال را که در دوران جنگ جهانی اول سازمان استخبارات تی فعالی را در نیروهای دریایی به جود آورده بود ، گرفت . درین هنگام امیرال هال هنوز زنده بود و به رییس جدید استخبارات



در سال ۱۹۳۹، هنگامیکه «فلیمنگ» به حیث دلال تجارتي کار میکرد، از طرف رییس استخبارات نیرو های دریایی بریتانیا به پست مهمی گماشته شد. در همین پست بود که دریافت وی اصلا برای چنین وظیفه‌ی ساخته شده‌است. در همین پست بود که «فلیمنگ» اندیشه‌های عجیب و غریبش را طرح میکرد افسران مافوقش را به حیرت غوطه وور میساخت.

در سال ۱۹۴۵، «لارد کیمسلی» برای او پیشنهاد کاری را با دستمزد سالانه پنج هزار پوند استرلینگ ارائه کرد. «فلیمنگ» در موافقتنامه ماده دیگری هم افزود که این ماده متضمن دوماه رخصتی در یک سال بود.

گرترین مردان سازمان استخبارات نیرو های دریایی بریتانیا نیایک دلال تجارتي بود که (کلادی سیرو کولد) نامیده میشد. در آن زمان (ادمیرال هال) که رییس سازمان بود، این مرد را به حیث معاون خودش مقرر کرده بود. بارشده و گسترش سازمان استخبارات (سیرو کولد) از شش خارق العاده بی رابدهست آورد. این مرد که سالها کار یک دلال تجارتي را کرده بود تاجر به فراوان داشت و دارای دوستان بسیار و ارتباطات ویژه ای بود.

«فلیمنگ» در این زمان با «لارد کیمسلی» دیدن کرد. «فلیمنگ» در این زمان با «لارد کیمسلی» دیدن کرد. «فلیمنگ» در این زمان با «لارد کیمسلی» دیدن کرد.

«فلیمنگ» در این زمان با «لارد کیمسلی» دیدن کرد. «فلیمنگ» در این زمان با «لارد کیمسلی» دیدن کرد. «فلیمنگ» در این زمان با «لارد کیمسلی» دیدن کرد.

«فلیمنگ» در این زمان با «لارد کیمسلی» دیدن کرد. «فلیمنگ» در این زمان با «لارد کیمسلی» دیدن کرد. «فلیمنگ» در این زمان با «لارد کیمسلی» دیدن کرد.

«فلیمنگ» در این زمان با «لارد کیمسلی» دیدن کرد. «فلیمنگ» در این زمان با «لارد کیمسلی» دیدن کرد. «فلیمنگ» در این زمان با «لارد کیمسلی» دیدن کرد.

«فلیمنگ» در این زمان با «لارد کیمسلی» دیدن کرد. «فلیمنگ» در این زمان با «لارد کیمسلی» دیدن کرد. «فلیمنگ» در این زمان با «لارد کیمسلی» دیدن کرد.

«فلیمنگ» در این زمان با «لارد کیمسلی» دیدن کرد. «فلیمنگ» در این زمان با «لارد کیمسلی» دیدن کرد. «فلیمنگ» در این زمان با «لارد کیمسلی» دیدن کرد.

«فلیمنگ» در این زمان با «لارد کیمسلی» دیدن کرد. «فلیمنگ» در این زمان با «لارد کیمسلی» دیدن کرد. «فلیمنگ» در این زمان با «لارد کیمسلی» دیدن کرد.



بقیه در صفحه ۷۹

# هنرمندی که آبیازو دقیقه و پانزده ثانیه زیر آب



مصاحبه کننده :

محمد هاشم ارشادی

سی سال قبل درده افغانان کابل دریک فامیل متوسطی چشم بدنیا کشودم پدرم آنوقت در شهر کشت برق بحیث مامور فنی اجرای و طیفه میکرد آرزویش این بود که من به مکتب رفته و درس بخوانم و چنانچه وقتی من هفت سال داشتم مرا به مکتب نجات شامل ساخت و در تهیه لباس و ضروریات مکتب من تا حد

دانستم يك لقمه نان چطور بدست می آید دانستم کار یعنی چه؟ پلی همان سال پدرم پدرود حیات گفت و مرا با آرزوی ناانجام شده اش تنها گذاشت تنها بودم میبایستی کار میکردم. لازم بود دیگر باکتا بود قلم و مکتب وداع کنم و از هم صنفی



۱۶ سال است او بادستکش های بوکس سروکار دارد

توان میگو شید من نمیدانستم کارچیست و پیسه چطور بدست می آید چطور مصرف میشود صرف خوش بودم مکتب میروم پدر و مادرم هم از رفتنم به مکتب احساسی خوشی میکردند و هر وقت چشم مادرم بمن می افتاد میگفتند پاشاه بسیار گرسنه و مانده است برایش نان حاضر کنید هر تر و خشکی در خانه بود پیشرویم گذاشته میشد و من آنرا صرف میکردم تحصیلاتم را ادامه میدادم و پیش میرفتم تا به صنف نهم رسیدم. در همین صنف بود که

عایم جداشوم. سید پاشاه همینطور قصه میکرد و می گو شید گذشته هارا بیاد آورد و همین باعث میشد که او کننده کننده صحبت کند.

سید پاشاه جوان میانه قدولی مرد یست قوی و تنو مند چشمانش درخشندگی بخصوصی دارد او ۱۶ سال است با دستکش های بوکس سروکار دارد برایش گفتم باز هم از خود قصه

در ابتدا نظر به تعصب خانوادگی نتوانستم برادری  
آواز بخوانم اما درین اواخر این طلسم را شکستم.



آبیاز هم هستم و میتوانم دو دقیقه و پنجاه ثانیه زیر  
آب بمانم و طول کانال قرغه را با آبیازی به پیمایم.



در بوکس شاگردها تربیه کرده ام . حاضر هستم با  
هر کسی در بوکس و آبیازی مسابقه دهم و هم شاگرد  
تربیه کنم.

# بو کسر هم است و دو مانده می تواند



درشکار هم بد نیست

درین ورزشها آماده مسابقه هستم و ضمناً ضرر هستم شاگردانی را بپذیرم و تربیه کنم.

**در صحبتش داخل شده گفتم باز هم فراموش شد با موسیقی چه کردید؟**

در جواب گفت بعد از سپری شدن چند سال نظر به عشق و علاقه با تکنیک و وظیفه پذیری را بر همه کارها ترجیح دادم یازده سال میشود با شرکت برق همکاری دارم و مثل پدرم بحیثیت مامور فنی در آنجا اجرای وظیفه میکنم. امادر پهلوی و طیفه سپورت و موسیقی زنده ام نگه داشته و تا زنده هستم فکر میکنم آنها با من و من با آنها خواهم بود.

در قسمت های اول صحبتیم گفتم که تعصب فامیلی باعث میشد تا من نخوانم و این تعصب در مورد رفتنم برادری بیشتر بود بعد از سا لپسا تلاش طلسم را شکستم فامیلم را قناعت دادم که رادیو جای خوبی است آواز خواندن و موسیقی نواختن یک هنر است هنری که همه جا قدر میشود هنری که همه کس بانانس و الفت دارد - هنری که تار و پود احساس و عواطف با آن بافته شده است - هنر یست خیال انگیز و همه پسند. آندوره ها گذشته است که مردم به هنر و مقام هنر مند به دیده تحقیر می نگر یستند. همینکه همه راقناعت دادم آلات موسیقی را یکی یکی دیگر بخانه آوردم و موسیقی نواختم تا اینکه اکنون میتوانم سم اکارادیون - طبله - بنسری، پیانو و تنبور بنوازم - برادیو هم رفتم همین

بازی میکر دم بوکس بازی مینمودم در زمستان سکی میر فتم و در اوقات فراغت میخواندم و موسیقی می نواختم.

در آبیازی شاگردان زیاد تربیه نموده ام و یکی از آنها که موفق است معراج الدین نام دارد که قعلا در سالهای ۳۹ و ۳۸ بود که با دختر ایدال فرانسه مصروف تحصیل می باشد.



به بازی سکی نیز علاقه دارد

خودم طول قرغه را میتوانم با آبیازی بروم و بر گردم و در زیر آب برای دو دقیقه و پنجاه ثانیه استقامت کنم.

دربو کس هم شاگردانی (مثل غلام حیدر که محصل فاکولتیه زراعت است) دارم و باید بگویم که

در درام های مکتب حصه می گرفتیم - مسافرتها باعث شد زبانهای خار جی بی نان زندگی نمیشود در سال ۱۳۳۵ بریاست آریانا مراجعه کردم مرابحیت ستیورد استخدام کردند اما در طول دوره مکتب و در طول ماموریت خود در آریانا همیشه سه وظیفه داشتم. میگو شیدم خواننده شوم و موسیقی بنوازم - آبیازی کنم و بوکس بازی نمایم یادم هست زمانی بوهنی ننداری فعالیت های هنری خود را تقدیم میکردم من گاه گاه در درام های مکتب حصه میگرفتم - در آنجا ترانه میخواندم و بعضی اوقات در انترکت ها بمن حصه می دادند باری بسراغ استاد سر آهنک میرفتم و از او در حصه موسیقی کمک میخواستم ایشان از هیچگونه مساعدت دریغ نمیکردند و اگر میگویم استادم در موسیقی سر آهنک است غلط نکرده ام چه او بود که دستهایم را به پردهها آشنا ساخت درین لحظه من او را متوجه خدماتش در آریانا نمودم. تبسمی کرد و گفت به بخشید من از هر طرف صحبت کردم موضوع اصلی ماند همانطور که گفتم در سال ۱۳۳۵ وقتی به آریانا به حیث ستیورد شامل وظیفه شدم چانس با من یاری کرد تا خارج کشور سفرهای بنمایم.

مثلاً در مدت کوتاهی من به جده تهران - بیروت - امرتسر و بحرین مسافرت کردم و بدین وسیله تجاربی آموختم مردم رادیدم چگونه فعالانه کار میکنند و برای زندگی آرام شب و روز تلاش دارند منم تلاش را از دست ندادم میگو شیدم در زندگی موفق شوم به سکی علاقه پیدا کردم در زمستانها به سکی بازی میپرداختم تا اینکه این سپورت را هم آموختم اما همه وقت بیادمو سیقی بودم.

خود ازدواج نمودم دخترم فعلا یازده ساله است و پسر کلانم هشت سال دارد و به صنف پنج درس می خواند اما ازدواج و اطفال باعث توقف سپورت و ورزش من نشد و در راه موسیقی و هنر مانعی برای رسم ایجاد نکردند من دایم در بهار آب

## خانواده ها نباید فرزندانشان را وادار سازند تا در رشته های مخالف میل خودشان تحصیل کنند.

گفتگوهای تیلیفونی و حکایت مردی که نمیدانست «فردا» چه وقت است.

«بشماشی» یک مرد خارجی در پیسته خانه مرکزی و فرار او.



دوستی شکوه آمیزانه میگفت :

— نمیتوانم به کارم علاقه بگیرم. صلا من برای این کار ساخته شده‌ام. هر روز که میروم به سوی کار، مثل این است که سوی زندان بروم. بعد هم تمام روز را دقیقاً ششامی میکنم که چه وقت کارها تعطیل میشود که بروم بخانه. همینطور روزها در انتظار آخر هفته هستم. اصلاً زندگی خودم را نمی فهمم.

لحنش صمیمانه بود و از چهره اش نومیدی و اندوه میبارید. دلم برایش سوخت.

بعد، به یاد آمد که تعداد زیادی از مردم در کشور ما همینطور هستند و به کارهایی مشغول اند که هیچگونه علاقه ای به این کارها ندارند.

به نظر من یکی از علل این امر آن است که بسیاری از خانواده ها فرزندانشان را وادار میسازند تا در رشته های مخالف میل خودشان در رشته ای که پدر و مادرشان میخواهند تحصیل کنند. شخصاً دوستان من دارم که میخواهند معدن شناس شوند، ولی توسط خانواده هایشان مجبور شده اند تا بخوانند. دوستانی دارم که میخواهند معلم شوند، ولی حقوق خواندند کسانی را میشناسم که آرزو داشتند در رشته پولیس تحصیل کنند، ولی حالا نجیر هستند. و اینان از کارهایشان ناراضی به نظر می آیند.

درست است که این تحمیلات اصلاً از شرایط اجتماعی ما مایه میگردد، ولی چه خوب است اگر خانواده ها در باره باره آینده فرزندان شان بادیسه فراختری تصمیم بگیرند.



گفتگوهای تیلیفونی گاهی شکل مضحکی به خود میگیرد. امروز در دفتر کار دوستی نشسته بودم که تیلیفون زنگ زد. دوستم گوشه را برداشت و دفترش را معرفی کرد. بعد، گفت :

— نی جانم! اینجا هوایی ملکی نیست! لختی بعد، دو باره تیلیفون زنگ زده باز هم دوستم گوشه را برداشت و دفترش را نام برد. و بعد، باز هم گفت :

— نی، اینجا هوایی ملکی نیست! لحظه کو تا می به گفته طرف گوش داد و مثل اینکه تیلیفون کننده با وجودی که دو ستم دفترش را معرفی کرده بود، میپرسید که اینجا کجاست برای اینکه ناگهان با عصبانیت تقریباً فریاد کشید :

— آقا اینجا عا شقان و عار فان است! و باز هم در دفتر خود مان شام هدرویداد جالبی بود: تیلیفون زنگ زد و یکی از همکاران گوشه را برداشت کسی از آنطرف پرسید که مجله چه وقت به بازار میبراید. همکار ما من جواب داد :

— فردا.

و بعد از لحظه ای کوتاه با شگفتی و عصبانیت فریاد کشید :

— آخر، فردا را نمیفهمید که چه وقت است؟! طرف مکالمه پرسید بود :

— فردا چه وقت است؟



ساعت سه و نیم پس از نیمروز بود. رفته بودم به پسته خانه مرکزی که نامه ای به بیرون کشور بفرستم.

ناگهان سروصدایی برخواست. دیدم که یکی از کارمندان پسته خانه بازوی مردی خارجه را به دست دارد و این مرد در تلاش است که خودش را رها کند و از پسته خانه فرار کند.

به این صورت نزدیکی دروازه برآمد رسیدند. مرد خارجه ای چیزی نمیگفت و سعی میکرد خودش را رها سازد.





اما کار مند پسته خانه رها یس نمیگرد . نا گهان تلاش مرد خارجی بیشتر شد . چند مستی به سوی کار مند پسته خانه حواله کرد، پرده در کنده شد و مرد خارجی خودش را از دروازه به بیرون انداخت . روی زینه ها نتوانست توازن خودش را نگه دارد به شدت به زمین خورد.

ولی باشتاب بر خاست و فرار کرد.

کسی چند بار فریاد زد :

- پولیس !... پولیس !...!

اما پولیس در آنجا وجود نداشت .

یکی از کارمندان پسته خانه به دنبالش رفت .

حاضران هر چند ازین و آن پرسیدند که مرد خارجی چه کار کرده است ، کسی جوابی نداد .

- ازین موضوع خبر دارم .

باخو شحالی گفتند :

- حالا ما امید وار هستیم که ورزش در کشور ما سرو صورتی بگیرد و ورزشکاران روز بهتری پیدا میکنند .

گفتم :

- خدا کت- که همینطور باشد .

گفتند :

- آمین !



آشنا یی ازیک کشور خارجی نامه یی بهم فرستاده و درضمن سخنها ی دیگر خواسته است برایش بنویسم که چند درصد از نفوس کشور مان را زنان تشکیل داده اند و لا بد من نمیدانم چه جوابی بنویسم . فکر میکنم بهتر است پاسخ بدهم که :

- من هنوز تمام نفوس و طن خودم را به صورت دقیق نمیدانم .

● در بانان برخی از سینما هاین تکنیک کهنه را

هنوز به کار میبرند .

● ورزشکاران و گفته های صدر اعظم درباره

● ورزش .

● آیا میدانید چند درصد نفوس کشور مان

را زنان تشکیل داده اند؟

● «فیروزخان» برای بزکشی به افغانستان

می آید .



شنیدم که فیروز خان باز یگر سینمای هندی به افغانستان میاید و در اینجا فلمی تهیه میکند .

ظاهرا این بازیگر که فلم سوارکاران را دیده و از بزکشی خوش آمده است ، میخواهد در فلش صحنه های ازین ورزش ما را بگنجاند و خودش هم نقش بزکشی را بازی کند .



رفتم که فلمی را تماشا کنم فلم تازه شروع شده بود که پایه سالون سینما گذاشتم . در بان که در عین حال کار رهنمایی را هم انجام میداد تکتم را گرفت و مرا به سوی یک چوکی رهنمایی کرد .

فکر کردم که پارچه تکتم را خواهد داد . اما در چشم بهم زدن نا پدید شد .

فکر میکردم که این تکنیک کهنه در بانان سینما به دور انداخته اند ، ولی امروز در یافتم که هنوز وجود دارد و به کار میرود .



صدر اعظم در خط مشی خودشان چیز هایی هم در باره وضع ورزش گفته اند که نمودار توجه شان به این پدیده مهم ورزش مند اجتماعی تواند بود .

امروز به چند تن از ورزشکاران برخوردارم خوشحال و سر حال بودند

گفتم :

- گپی شده ؟

گفتند :

- خبر نداری ؟

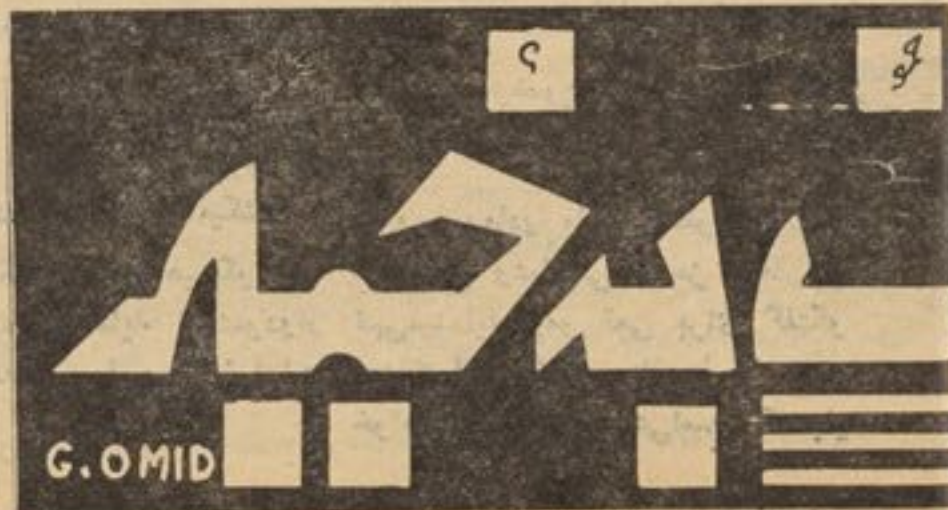
پرسیدم :

- چه چیز را ؟

جواب دادم :

- صدر اعظم صاحب در خط مشی شان در باره ورزش هم گپ زده اند .

گفتم :



# آهنگ شبا ویز

در چنین لحظاتی که او از گذشته اندو هگین ، از آینده ما یوس و از ز از چهره حادثه جدیدی پرده بر می دارد ، حادثه ای که کوچکتر از مصایب دارد ، حادثه ای کو چکتر از مصایب

وارد پیشین نیست... و او اکنون در شش جهت خود جز ظلمت و تاریکی نمی بیند و هیچگونه امیدی برای کیک و یاری ندارد. او نخست از طرف اعضای خانواده

و اهل قریه به نحو بیر حمانه ای - رانده شده و به تنهایی تامین زندگی دودختر تیره روز خویش را بدون گرفت... اما دیری نکذ شته بود که بر یکی ازین دختران فاجعه غیر

منتظره ای وارد آمد و اکنون هر دو بدبخت و هر دوتیره روز اندوسخت نیازمند همد یگرند. این حادثه

در میان آنان فاصله ایجاد کرد که مادر بدختر خشمگین است و دختر بیزار از مادر. گفتگوی میان آنان در نمی گیرد و چشم یکی بر چشم دیگری

دوخته نمیشود ، با اشاره و حرکت سرد باهم مفا همه مینمایند و همینکه بر چشم یکدیگر مینگرند ، ناگهان سر بر زیر می افکنند: و سپس احتیاجی

شدیدیکی را وادار میسا زد تا از - نزد آن دیگر دور شود و بدین سان گفتگو میان شان صورت نگیرد .

آیا میتوانم آنچه را که بین هر دو وجود دارد به رابطه طبیعی ما در بدبخت و دختر محزون تعبیر نمایم؟ آیا خواهم توانست آن رابطه مودت آمیز عاری از تکلف و ریایی را که

قبل ازین حادثه در بین ما وجود داشت ، تاحدی اعاده نمایم؟ آیا خواهم توانست قبل از هر چیز

دیگر این موضوع را برای خود روشن سازم که ما اکنون در کجا ییم و بکجا میرویم و مادر ما که اینطور با لهنجه ای قاطع و عباراتی موحز بر ما امر و نهی مینماید و موقعی برای گفتگو

و مناقشه نمیکندارد ، از ما چه می خواهد؟ این موضوعی است که باید

## تا اینجا داستان

زهره زن بادیه نشین بعد از آنکه شوهرش بقتل میرسد ، با دو دختر خود آمده و منادی بیکی از شهرهای کوچک مصر پناه می آورد و در آنجا هر سه در خانه های مامورین بحیث خدمه استخدام میگرددند. زهره پس از دو سال ناگهان تصمیم میگیرد تا آن شهر شوم را ترک گوید و دخترانش ناگزیر این تصمیم او را می پذیرند و هر سه یکجا پای پیاده از شهر خارج گردیده ، شا مگا هان بیکی از دهات مجاور میر سند .

آیا زیبا و دوست داشتنی نیست ؟ چون متوجه شدم دیدم مادرم است و بر روی که من نظر میکنم ، چشم دوخته و بدون تردید عواطف و احساساتی که مرا در خاطر خود داشتند قلب اورانیز مملو ساخته بودند. از او پرسیدم: چرا درین آفتاب سو زان نشسته ای؟

پاسخ داد:

میخواستم چشمان خود را با دیدن چهره های زیبای شما روشن بسازم.

و آنگاه بسرعت از جا برخاست و کوشید عقده ای را که در حال منفجر شدن بود ، همچنان نگهدارد من نیز بهت زده از جابر خاستم و خواهرم را که هنوز بیدار نشده بود و مادرم را که میخواست بسرعت از بام فرود آید از نظر گذراندم و در درباره این دختر مایوس و این زن تیره

بخت اندیشیدم و از خود پرسیدم که کدام یک ازین دو بیشتر سزاوار دلسوزی و تسلیت اند ؟ و کدام یک بیشتر بر من حق دارند تا بکمکش برخیزم و لدار یش دم ؟ هر دو بکمک احتیاج داشتند ، هر دو نیازمند تسلیت بودند.

گویی تمام چیز هایی که پیرا مون ماجریان داشت ، مرا از اعماق خوابی که غرق آن بودم باصرار فرامیخوانند و کم کم به بیداری نز دیکم میساختند ولی بدون آنکه زندگی را تمثیل نمایم بازندگی مواجه بودم و بدون آنکه احساس نمایم نشاط و مسرت را -

استقبال میکردم ، سپس تمام خفیفی روی شانه خود حس کردم و همینکه در اثر آن چشم گشودم ، کبوتری را دیدم که از ترس پریده و هنوز اوج نگرفته باوضع خیلی

زیبار گوشه اومی نشیند و من در حالیکه گفتگو های پیشتر م با خواهرم در خاطر م زنده شده و قلبم را از عشق و روح را از تاثیر مالا مال ساخته است ، بسوی او نظر می افکنم:

دیگر بیکر خسته اش باسایش گراییده ، قلب بیقرارش آرام گردیده روح بیتابش سکون پیشین خود را بازیافته و احساس راحت ، پرده تاریک اندوه عمیق را از چهره اش زدوده است و طراوت رویش چون

شادابی گلپایی که در پرتو نخستین انوار بامدادی و در آغوش شبنم صبحگاه می شکفتند ، پرکیف ، درخشان و لذت بخش بنظر میرسد ، طوریکه از دیدن این چهره پر نشاط و پر طراوت چشم روش میشود ، عقل گرویده میگردد و قلب لذت میبرد.

من در حالیکه با حیرت و تعجب و احساس لذت چشم بر روی او دوخته بودم ، ناگهان از عقب خود صدای محزون پر از مهر و شفقتی راشنیدم که میگوید: نگاه کن... نگاه کن... خوب برویش نگاه کن...

درباره آن خوب بیندیشیم و برای دریافت آن جدیت بخرج دهیم. بنا برآن باید از عقب مادرم بروم و بسا لطف و مهربانی، صمیمانه از وی - سوال نمایم تا آنچه رکه در دل دارد دریابم و سپس درباره آینده بیندیشم یعنی درباره اینکه بعد از آن چه کاری باید انجام دهیم.

در حالیکه تمام این تصورات در مغزم میجو شد، نمیتوانم چشمان خود را از چهره خواهرم بردارم فکر میکنم خواهرم نیز هنوز در جهانی سیر میکند که لحظه ای قبل از آن قدم میزد. هنوز - حرارت آفتاب و خشونت زمین را احساس نکرده و به تردد مرغان خانگی پی نبرده و از فضای نشاط انگیز پرغو غایی که پیرامونش را فرا گرفته، بیخبر است.

سنگین و آرام از جابرو خاستم تا بصرن حویلی فرود آیم و مادرم را بجویم. خیلی زود اورا یافتم در گوشه ای نزدیک زینه نشسته بود و با انگشتان خود روی خاک بازی میکرد از وضع بهت زده اش چنین معلوم میشد که با اندوه بزرگی رو برو است و یا خاطره و درگمشده ای را جستجو میکند. آهسته نزديكش رفتم و بارامی دست خود را بر سرش کشیدم و شوخی کنان پرسیدم: - این چه بازی است که در آورده ای؟ چرا از من دعوت نمیکنی تا درین بازی شریکت باشم، چرا که این بازی بایک نفر درست انجام نمیگیرد...

اندوهناک سر خود را بلند کرد و گفت:

دخترم آیا معتقد هستی که من بازی میکنم؟

گفتم: پس چرا با انگشتان خود اینطور خاک رازیر و رو میکنی؟ بعد از آن بدون آنکه مقاومت نماید بجایش استاده کردم و بگوشه

ای از صحن خانه بروم که تسرد در مهمانان در آنجا کم بود، دیدم کاملاً خود را در اختیارم مگذار و اندوه عمیق و محبت نیرو مند ما در پیش پر چهره گرفته اش نمودار میگردید. بقیافه اش سا دگی طفلانه می بخشید.

نیروی عجیب در خود یافتم .... احساس کردم گویا من (زهره) مارم و او دخترم (آمنه) است، و آنگاه بسا صوت و الهجه ای مادرانه بدون کوچکترین تکلف از او پرسیدم:

چه میخواهی؟ و چه میخواهی بکنی؟ و ما را بکجا میبری؟ در حالیکه اشک از چشمانش سرازیر بود پاسخ داد:

چیزی نمیخواهم بکنم، نمیدانم شمارا بکجا ببرم: فقط میخواهم هر دوی تا نرا ازین شهر شوم دور بسازم!

اما بکجا؟  
خواهیم دید:  
چه وقت خواهیم دید؟  
نمیدانم:

باید بدانی که لازم نیست سه زن اینطور قریه بقریه آواره بگردند و از خانه این ملک بخانه آن دیگر پناه ببرند...

- پس چه مشوره میدهی؟  
اگر از شهر متنفر شده ای و با اساس آن ما را از خانه هایی که به امن و آرامی در آن حیات بسر میبردیم دور ساختی ...

در اینجا لرزهای شدید وجودش را تاکنان داد و با خشونت و غضب گفت:

- کدام امن و کدام آرا می: پس توهنوز اطلاع نداری:  
- اطلاع دارم:

پس معلوم می شود او را جرات بخشیدی تا این موضوع را برایت بگوید: مگر گناهی که مرتکب گردیده و کثافتی که بدن آلوده گردیده بود کافی نبود که خواست ترا هم شریک خود

گرداند!

به ملایمت گفتم:

- اکنون او را در همان حال خودشی بگذار، بیابه اصل موضوع بسر گردیم:

اگر از شهر متنفر شده ای و به اساس آن ما را از هر کاری که با استفاده از آن تا مین معشیت می نمودیم جدا ساختن، نظر من اینست در یکی ازین قریه ها در نزدیکی ازین تو انگران برای خود کسار پیداکنم.

درین باره خیلی فکر کردم، اما هیچگونه راهی برای آن نتوانستم بیابم: زیرا زن تاز مانیکه در تحت حمایه پدر و یا برادر و یا شوهر قرار قرار نداشته باشد، نمیتواند در مصونیت حیات بسر برد و او زندگی خود را رو براه سازد.

ماکه پدر یا برادر و یا شوهر نداریم:

- بلکه کسی وجود دارد که ما را حمایت کند و قریه ما که از آن رانده شده ایم بهترین پناگاه برای ما ست و ما باید بسوی آن بر گردیم. هرگاه در آنجا برسیم آنانیکه بر ما جفا کردند و ما را از آنجا راندند، پی خواهد برد که راندن زنان و دختران از عایله امری ننگین و خجالت آور است ازیرا زن باید مستور بماند، مورد احترام قرار داشته باشد و مصونیتش تا مین گردد.

- پس میخواهی بهمان حیات دشوار و طاقت فرسایی بر گردی که در بین آن قوم بسر میبردی قومی که جز بنظر حقارت بسویت نمیدیدند و جز به اکراه، عطفی مبد و لست نمیداشتند و جز با استهزاء با تو حرف نمیزدند و مهربانی های شان بدتر از تمسخر بود؟

- آری! تحمل تمام این چیزها سهلتر از آنچه می است که دچارش گردیدیم اتمام اینها آسانتر است از آنچه ممکن است در صورت تعقیب زندگی فعلی خویش دچار آن گردیم

آخر ما برای این نوع زندگی آفریده نشده ایم و آنه آن زندگی شایسته امثال ما ست. دیگر آن عواملی که انگیزه بر خورد خشونت آمیز و ما یه استهزاء دشمنان و خانواده و اعراض اقارب ما میگردید و ما یه استهزاء دشمنان و دوستان میشد کاملاً از میان رفته و از ما فاصله گرفته است. هر گاه ما بقریه خود برسیم برخی از مردمان مدتی بعضی از مسایل مربوط بمارا بخاطر خواهند داشت، اما بزودی آنرا فراموش خواهند کرد و ما را نیز از یاد خواهند برد. و ما بزودی زنده گسی پیشین خود را در آغوش خانوادہ باز خواهیم یافت و گرچه در دشواری اما در مصونیت خواهیم زیست ....

میخواهی پای پیاده باین قریه برسیم، از یک قریه بقریه دیگر انتقال کنیم، یک شب اینجا پناه ببریم و روز دیگر آنجا. تو خیلی به عجله ما را بسفر کشاندی و ما نتوانستیم مال و متاعی را که بر ای خود گرد آورده بودیم با خود بیاوریم و تمام آنهارا در خانه هایی که مصروف کار بودیم گذاشتیم!

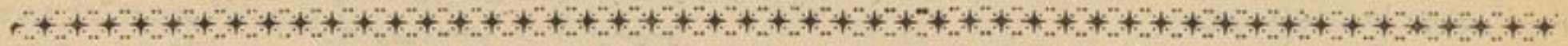
- بزودی خواهی دید که هیچگونه تکلیفی نخواهید دید و هیچگونه اذیتی برای تان نخواهد رسید ...

تا هنگامی که کسی برسد ما را بقریه خود ما برساند در اینجا باقی خواهیم ماند.  
- این کار چگونه میتواند ممکن باشد؟  
- صبحگانها اطلاع یافتیم که امروز در بازار دهکده، مردمان اطراف گردمی آیند، میخواهم بین مردمان و فرو شنندگان که در آنجا جمع میشوند بجستجو پردازم، شاید مردی ازنی را از اهل قریه خود و یا قرای مجاور آن بیابم و توسط او نامه ای با اقارب مان میفرستم، امید است تا آخر هفته برادرم اینجا بیاید و ما را به زاد گاه مان انتقال دهد.

«باقی دارد»

# کوچنیان او په آزاده هوا کې مشغولاوی!

## لوبی د کوچنیانو په روحیه کې خومر هاغیزه لری!



داځکه چې بدغو سیمو کې له یوی خوا هم میندی او پلرونه او هم دکورنۍ نور غړی دا مشکلات او پرابلمونه لری چې نشی کولی پرته له کاره ژوند وکړی بنځی د نارینهو په شان دی نه ای دی چې له کوره بهر په کار لکیا شی او چه په کار لکیاشوی د کوچنیانو د پربیندو پوښتنه منځ ته راځی همدا وجه ده چه هغوی خپل کوچنیان په کور کې پر یز دی او بیا شی چه کار وکړی بنیای دا میندی دومره بی انصافه هم نهوی چه خپل

کوچنیان یواځی پر یز دی دا منو چه بنیای دا میندی یوشمیر نوری بنځی ددی لپاره په چوپړ ونیسی چه هغوی یی کوچنیان وساتی او هغوی

مشغول کړی. خولدی خبری سره دا پوښتنه هم منځ ته راځی چه کوچنیان له یوی خوا مورنی مینی ته ای دی او له بلی خوا هم بنیای هغه میرمن

چه هغوی ساتی دی ته ای وویچی چه یواځی یی دکور په څلورد یوا لسی کی وساتی او دا اجازه ورنکړی چه له کوره بهر وویچی بنیای لسی

مسؤولیتونو څخه ویره لری او بنیای هم چه دا سپار بنسټه یی شوی وی چه کوچنیان پری نردی چه له کوره وویچی خوله یولپ پینو او حوا دتو

سره مخامخ ونگرخی نو د لته په سا ده توگه میندی له کوچنیانو سره څه کوی له یوی خوا خو په خپله له هغوی سره داجفا کوی چه لسی

سره مرسته وکړی چه څنگه د طبیعت په غیره کی خپلی لوبی وکړی او خپل تفریحات سرته ورسوی . دغه ډله وسواسی میندی ددی په ځای چه د خپل کوچنی داطبیعی اړتیا لری کاندی او هغوی ته ددی زمیننه برابره کړی چه په طبیعت کی له آزادی هوا څخه استفاده وکړی هغوی زهی او کوچنی روح یی پدی څپه کوی چه ولی له وره دپاندی تللی دی . هغوی هډو ددی خبری څه خیال نه ساتی چه کوچنیان دغه کارته جدی اړتیا لری، هغوی باید چه لوبی وکړی



کوچنیان په آزاده هوا کی لوبو ته اړتیا لری او د خپلو همزولو سره د طبیعت په لمنه کی غورځی برخی ولری او هره خوا وگرخی .

هغوی له بنده مرغه کوچنیان د اپارتمانونو او د صنعتی سیمو په قفس وزمی فضا کی ساتی او نه پر یز دی چه د خپلی خوښی سره سم تفریحات

ولری هغوی، یعنی کوچنیان د صنعتی سیمو په شرایطو کی ژر تنگی پری او نشی کولی چه ددغسی سیمو له بندیزونو سره توافقی پیدا کړی .

ددی پوښتنی سم خواب به داوی چه کوچنیان که هرڅومره زیا ته تفریح وکړی او د تفریح یی د طبیعت په آزاده او له فیض نه ډکه غیره کی وی هغومره هم د هغوی په روحی وضعه کی ژوره اغیزه کولی شی یوه کورنی که هرڅومره د یوه کوچنی لپاره ښه او په زړه پوری وی، او که د یوی کورنی غیره هرڅومره هم د کوچنی لپاره له تنوع څخه ډکه وی او د تودی مینی غیره او زانگو وی خو بیا هم نشی کولی چه له خپلو لوبو او طبیعی تفریحگانو څخه دهغی

په گټه سترگی پتی کړی. دپسره ځله میندی او پلرونه لا لدی څخه دویری احساس کوی چه کوچنی یی طبیعی تفریحات وکړی او یا خود طبیعت په آزاده هوا کی به دغو لوبو لیکاشی، هغوی د پریزیات وسواسی وی او فکر کوی همدا چه کوچنیان یی په آزاده هوا کی وگرخی ناروغان کیری او دا په خپله یوه نه جبران کیدونکی ضایعه ده. او همددی خیال هم ورسره نشته چه له هغوی

لکه چه خرگنده ده تفریح او په آزاده هوا کی لوبی دکوچنیانو په روحی وضعه کی خورا ژوره اغیزه لری او دا اغیزه یوا ځی په روحی لحاظ او وجه تر کتنی لاندی نه نیوله کیری بلکه همدا شان هم دکوچنیانو په جسمی وده کی یی اغیزی روښانه دی . دپرو میندو ته دا خبره دپوښتنی بنه غوره کوی او وایی چه کوچنیان یی سمه وده نکوی په تیره بیا هغه میندی دا پوښتنه طر حه کوی چه دلویدیځو صنعتی ټولنوبه شرایطو کی ژوند کوی او دا خبره بیخی یوه ثابت خبره ده چه صنعتی ټولنی لکه د نارینه و او ښځو په شان او بنیای لاهم زیات کوچنیان ستومانه کوی او هغوی له سالمی ودی څخه اړوی او دا خبره د هغوی په وده کی ژوره او ناوړه اغیزه لری. یوشمیر دغسی میندی یی لدی چه دی خبری ته پام ونیسی چه کوچنیان یی لوبو او تفریح ته اړه لری هغوی د اپارتمانونو په شرایطو کی ایسار ساتی او نه پر یز دی چه د طبیعت له فیض نه ډکی غیری څخه استفا ده وکی او پدی توگه خپله روحی او جسمی وده حاصله کاندی .

یو کوچنی خورا زیاته خوښی احساسوی که مور او پلار هغه پر یز دی چه په خپله خوښه د طبیعت په غیره کی لوبی وکړی، وگرخی او تفریح وکړی، دا د هغوی بیخی طبیعی اړتیا ده او لدی سره مینه او شوق لری. او د همدی لپاره هم دا پوښتنه منځ ته راځی چه کوچنیان څومره له تفریح او لوبو سره دیوی اړتیا په دود رو غیر کوی .

# مرغلری

د وینښ زلمیانو د ملی نهضت یاد کار



عبد الله بختانی

خو د بلبلو په ژبه !  
سبا دی ، هیله در حمت باران  
او مرغلری !  
نور ته ژاړم ، منی ، بز کشی ،  
میراث نیمگړی درس !  
رښتیا چه بلبلی همدغسی وایی ،  
په بهار کی خزان وینی .  
.. شاعر د بلبلو په ژبه ویبیری  
او بوهیری .

...داخوک دی چه دومره نفیسی  
او ظریف لکیا دی ؟  
له سره رو ده ، د بختان د کلی  
د پښتان له تو کومه ، دافغان بچی ، د  
خدای بنده .!

چه دوینښ زلمیانو په نهضت کی  
دبلبلو په ژبه گویدلی (.....)  
نو موړی مجموعو عه چه  
«خدایی خد متگار» ستر مشرفخر  
افغان عبد الغفار خان  
مهربان زړه ته ، چه دانسا نی مینی  
او افغانی ور ورو لی له ارمانه دک  
دی ، په مینه اهدا شویدی .

دده ډول کتابونو خپرول زمونږ  
دگران هیواد داو سنی و ضعی له پاره  
ډیر گټور تما میږی ځکه چه زمونږ  
یو زیات شمیر هیوا دوال ددغه راز  
لیکنو دلوستلو سره مینه او علاقه  
لری او په ښه شان مفکو ره تری  
اخیستلای شی دا چه محترم لیکوال  
په دی بریالی شویدی چه علمی  
پاتی په ۷۸ مخکی

په دغه نامه یو کتاب خو ورځی  
د مخه اداری ته راور سید چه ترکتی  
لاندی و نیول شی او نظر پری خرگند  
شی .  
نوموړی کتاب چه دخیبر نوال  
عبدالله بختانی د مننو رواشعا رو  
مجموعه ده په کوچنی قطع ښکلی  
صحافت او غټو تورو سره چاپ  
شویدی .

«مرغلری» مجموعه د خپر نوال  
بختانی د «ابرو بهازی» (چه دده ددری  
اشعارو مجموعه ده) په شان به خپل  
زیار اهتمام اولگښت سره چاپ  
شویدی . ښاغلی بختانی د دغی  
مجموعی د مقدمی په یوه برخه کی  
داسی لیکلی دی : «زه ویاړم چه دا  
اثر په داسی وخت کی له چاپه راوځی  
چه د یونسکو په بلنه ، نړی د کتاب  
بینا لمللی کال ، نمانځنی .  
ډیر ښه وشو چه زه خوار کی هم  
په دغه جهانی ثقافتی خدمت کسی  
شریک شوم او ...»

دا مجموعه چه ښکلی او په زړه  
پوری انتقا دی اجتماعی او ادبی  
توقی لری دپښتو ادب نو میا لی  
لیکوال او شاعر «خا دم» هم یوه لڼده  
مقدمه پری لیکلی ده . چه ددغی  
مقدمی په یوه برخه کی نوموړی  
مجموعی ته داسی کتنه شویده .  
«... هغه دبلدی دنیا تصویر ژا و

تعبیر!

وخت په وخت ونه ایستل شی ښایی  
داسی ناوړه نتیجی منځ ته راشی چه  
کوچنیان له ژوند څخه وباسی .

نو د لته څه باید وشی داسی  
فکر کیږی چه کوچنیان باید ډیر  
زیات د طبیعت لمنی ته وویستل شی او

هغوی دی له طبیعی ښکلا وو او پښو  
سره آشنا کړی شی دا د هغوی په  
روحی او جسمی وده باندی ډیری  
ژوری اغیږی لری او ددی موجب  
گرځیدلی شی چه د هغوی روزنه له  
یوی خوا په ښه وجه ترسره شی او  
هم د هغوی په روغتیا کی ډیر ښه  
تأثیر وکړی . البته له کوچنیانوسره

په آزا ده هوا او له کوره بهر لو بی  
یوڅه مشکلات هم لری او ښایی چه  
میندی سه تو مانه هم کاندی خو دا  
خبره ددی سبب گرځی چه هغوی بیا  
وروسته د هوساینی احساس وکړی  
میندی باید ټولسی هغه لاری چاری  
چه کوچنیان یی ښه وده وکړی . هم  
په روحی او هم په جسمی توگه

اومیندی داپازه لری چه هغوی  
کوچنیانو ته ددی لارښوونه وکړی  
چه له طبیعت او آزا دی هوا څخه  
ډیر ښه استفادو کړی میندی او  
پلو رنه تر هر څه رو مبی دیوه ښه  
اولاد ، دیوه ښه نسل دپالنسی او  
روزی لپاره دا کار باید وکړی او هم  
دا اړتیا لری چه داکار وکړی .



کوچنیان له طبیعت سره زیا ته  
مینه لری



داموروظیفه ده چه کوچنیان آزاد  
لوبوته وهغوی

مورنی مینی څخه یی بی برخی گرځوی  
اوتل همدا چه هغوی له سا لمو او  
طبیعی تفریحاتو څخه بی نصیبه کوی .

پداسی حال کی چه کوچنیان لکه  
هماغسی چه وویل شول په آزا ده

هوا کی لوبو او تفریحگانو ته اړ دی  
او که دا طبیعی اړتیا یی لری نشی  
ممکنه ده چه هغوی له ناوړه عواقبو  
سره مخامخ وگرځی لکه چه مخکی هم

وویل شول ډیر ځله میندی لسی  
څخه ویره لری چه که په آزا ده هوا  
او د طبیعت په غیره کی خپل کوچنیان  
مشغول کاندی ښایی چه بیا له پښو  
سره مخامخ وگرځی . پدی معنی چه

هغوی له کومه ځایه ولوبیږی . په ډېرو  
اونورو شیانو سره خوږشی او یا  
خویبی هم نور کوچنیان دلوبو په  
اوب دو کی و هی او ورته . پداسی  
حال کی چه دا ډیر نا وړه درکدی

او اوسنی د کوچنیانو روزنه دا حکم  
کوی چه کوچنیان څه د طبیعی او  
څه د غیر طبیعی پښو څخه بایدونه  
ویرول شی .

ځکه که هغوی له پښو څخه وویرول  
شی نو دا گومان کیدی شی چه دهغوی  
سالمی روزنی په لاره کی خنډونه پیدا  
شی .

له بلی خوا بیا هم که کوچنیان په  
تیره بیاد صنعتی سیمو په شرایطو  
کی له اپارټما نونو او کورونو څخه

# کاتیا

خو شپي وی اتریشس وال منهدس چه نوی ماته راپیژندل شوی ؤ، په کافی کی زموږ میزگه راته. زیاتره به چه موږ یو دوه تنه ملگری سره ناست وو، هغه راته اجازه به یی غوښته او زموږ د میز خوا ته به کیناست او کله به یی له موږ نه د پارسو د لغتو نو مانه پوښتله. ځکه غوښتل یی چه پارسی ژبه زده کړی لدی کبله چه به خوبه رنیو ژبو پوهیده، په تیره بیاتر کی ژبه چه ادعایی کوله دمورنی ژبی بهشان یی زده ده، نود پارسی د ژبی زده کړه هو مره ورته گرانه نه ده.

ظا هرا یوڅیږه یی او د جسدی خیری خاوند و، غټ سر او ژوری آبی سترگی یی در لو دی - لکه چه ددانیوب دسیندر رنگ یی په سترگو کی خلیدلی وی. سوررنگ یی درلود او خرچک ویښتان یی دارت تندی شاو خوا ته شنه شوی وو. دد رنډو حرکاتو او روغی رمهی بنی څخه یی پیاوړ یتوب او روغتیا څخیده.

خودهغه جوړښت له هغه غم جن حالت سره چه په سترگو کی یی لیدل کیده توپیر در لود. له عمره یی خلویښت یا زیات کلونه تیریدل خوسره لدی همخوان ښکاریده. تل جدی او چوپ و داسی لکه چه هوسا او بی له شخړو ژوند یی تیر کړی وی اودښیء سترگی خواته یی د پرهارښه لیدله کیده چه ماگو مان کاوه د منهدسی د کار او یا دلا رو دجوړښت په اوږدو کی به یی د سترگی څنډه د ډبری او یاغوره د چاو دنی له امله تپي شوی وی.

هغه ادبیاتو ته ډیره مینه ښودله اودهغه خبره یو حالت اویاغبرگونی شخصیت پکی و، چه دورخی لهخوا به په منهدس بدلیده او سر به یی د ریاضی په نور مو لونوتودو اود شپو له خوابه شاعر شو او یابه یی د شطرنج په لوبه وخت تیراو.

یوه شپه زه یواځی د میز شاته ناست وم کا ته می چه اتریشس وال منهدس راغی او اجازه یی وغوښته

«صادق هدایت» هغه ایرانی نامتولیکوال وچه بی له شکه د گاونډیو هیوادو په ادبیاتو اکی خپله اغیښ لری د هغه ادبی شخصیت دومره ژوره اغیزه له ځانه پرېښی ده چه هیڅوک ترینه انکار نشی کولی. او دیوه ایرانی لیکوال خبره... هغه دیوه سیوری په شان زموږ تر منځه ژوند وکړ او د هماغه سیوری په شان هم ورک شو خو داسی سیوری چه پراختیا یی موږ نشو هیرولی

ددی لپاره چه دښتو ژبسی لوستونکی ددغه ستر لیکوال له آثارو سره لږ څه بلدتیا پیدا کړی کاتیا نومی داستان یی ژباړل شوی چه ستاسو له نظره تیریزی.

اوبیا د میز شاته کیناست. له ښه مرغه هغه شپه له ملگرو څخه چا زموږ پته وانه خیسته موږ یواځی پاتی شولو او خو شپیی مو موسیقی و او زیده بی لدی چه خبری سره وکړو.

ناخپه ارکستر یوه روسی نامتو سندره «استینکارازین» شروع کړه پدی وخت کی ماله درد او کیف سره اغیرل شوی حالت د هغه په سترگو او ښه کی ولید لکه چه هغه هم لدی ټکی سره مخامخ شو او یایی د زړه خوا لی ته اړتیا وموندله په بی پروا حالت سره یی وویل: «پوهیږی زه لدی موسیقی سره نه هیږیدونکی یا دگار لرم. هغه یا دگار چه په یوی ښځی او زما د خوانی دافسوسونو په یوه خاص حالت پوری اړه لری»

«خو دا ساز روسی دی.»

«پوهیږم، ما داسارت دژوندیوه دوره په روسیه کی تیره کیده.»

«ښایی د ۱۴۱۹ کال دبین المللی جگړی په وخت کی اسیر شوی یاست.»

«هو کی، د جگړی په سر کی زه د صربی په جبهه کی وم وروسته له روسا نو سره په جگړه کی اسیرشوم پوهیږی دا سارت ژوند هو مره په زړه پوری نه وی.»

«څرگنده ده، هغه هم په سیبری کی اسارت آیا تاسو دداستا یوفسکی اثر «د مرو د کورخاطرات» کتاب لوستی دی.»

«هو کی لوستی می دی، څوکټ من هغسی نهو ځکه چه موږ د جگړی بندیان وو او تریوه حده مو آزا دی در لو ده، په داسی حال کی چه هغه «داستا یوفسکی» له مو ژیکسا نو (پخوا به یی روسی بزرگان موژیکان بلل سپ.م) سره په جیل کی وځو زموږ په منځ کی پرو فیسران نقاشان کیمیا پوهان، ډبر جوړونکی، سینگار کونکی جرا خان موسیقی پوهان، شاعران اولیکوال وو.

زما دسترگی څنډه هم چه په جگړه کی یی مردک خوړلی وهمالته عملیات شوه.»

«پدی توگه په تاسو سخته نه تیریدله.»

«اړه موله سختی څخه څه ده؟»

دا څرگنده ده، په لومړی سر کی له موږ سره مراعات کیده. که می رښتیا پوښتی په لومړیو وختو کی موږ له خپلی وضعی نه خوشحاله هم وو، که ټوله ورځ بندیان وو خو په خپل کمپ کی مو خپلواکی در لو ده.

ندارځی مو جوړ کړی و او ځانته موخبری درولی وی سر بیره پدی به یی هرمنصبدار ته د میاشتی ۲۵ روبله ورکول هغه وخت په سیبری کی پریمانی او ارزانی وه په کافی اندازه مو دخوراک لپاره څه درلودل که څه هم چه زیاتره وختونه به یی زموږ خرڅی نه راکوه. وروسته هم پوهیږی چه موږ د بهر وتلو

اجازه نه درلو ده تاسو یی فکروکی چه موږ دی ته اړوو چه کلونه کلونه بندیان اوسو زه ستو مانه او کسل شوی وم او ټو له ورځ به می د کتابونو په زده کړه تیروله څه موده چه وو تله یعنی شپږ میاشتی وروسته چه ترکی اسیران له موږ سره یو ځای شول ما د ترکی ژبی د زده کړی لپاره له هغوی سره انډیوالی واچوله پدی وخت کی له یوه عرب ځوان سره چه عارف بن عارف نومیده او اور شلیم اوسیدونکی و آشنا شوم په زده کړی لکياشو م او په لږه موده کی می ترکی ژبه زده کړه داسی چه په ترکی ژبه به می کنفرا نسونه ورکول. لدی کبله چه زموږ ترمنځه یوشمیر محصلان وو چه خپلی زده کړی یی نه وی بشپړی کړی نو موږ ته یی اجازه راکړه چه لوست ورکړو پدی توگه لوستونو نه او کنفرانسو نه پرانستیل شول. په نندارځی کی مو ننداری ښو دلسی. او روسی ښځو به دسینگار شیان کالی او نور داپتیا وپشیمان رالیږل زیاتره وختونه به ښه شیان ترینه جوړیدل، داسی چه له بهرته به څلک زموږ د نندا رو لپاره راتلل.

«نوبدی توگه موځانله یوډول مخصوص ژوند در لو ده؟»

«تاسو گو مان کوی! ما یواځی دځان برخه تاسو ته تشریح کړه. تاسو داهیروی چه موږ په هغه کمپ کی بندیان و چه د پوی غونډی د پاسه یی ځای در لو د. اودکراسنو یارسک له ښار سره یی دوه کیلو متره فاصله در لو ده.

د کمپ شاو خوا ته یی ازغی جن مزی ایستلی وو او د شپږو مترو په اوږدو لی تیران په ځمکه بانندی ټکول شوی وو او په هره فاصله کی بزجونه وو چه وسله والو پیسره دارانو به څوکی گوله، خو زه له خپلی خبری نه هو مره نه را وتلم ټول وخت می د کتاب په لوستلو تیریده اویابه می خپل کنفرانسونه

برابرول یواخی به یوه شی زما تسلی کیده او هغه داچه مالیدل داپول پوه او فن کار خلک ، چه پول خوانان نیکمرغه یابد مرغه و زما په سرنوشت کسی راسره ملگری وو .

« خوتاسو داعیروی چه دجگری خند کونو، دچزو دغز د خپه کونکی کار او دایمی مرگ له خطر څخه چه هره شیبه مو د سترگو مخی نه وو خوندي وی ؟ »

« هومی ویل چه تاسو زمون له وضعی نه خبر نه یاست ، یواخی مو دورخی دوه گری تفریح در لوده کالی مو په خان کی گونخی گونخی شوی وو، او تر کالیو لاندی موزیر جا می نه درلو دی .

دژمی له خوابه هوا ۴۰ تر ۵۰ دصفر لاندی سپه وه او دوی به د هوا تودوخه تر ۳۰ در جو رسیدله . او موږ د خاویو په شان په غوجل کی بندیان وړ . سر بیره پدی به چه اور لگیده

یابه ساری ناروغی اونوری وحشت پارونکی پینسی وشوی د جگری نه به بد تری وی . کله به زمون ترمنځه خنی لیونیان شول یوه شپه چه ماله ملگرو سره قطعی کولی یو ملگری له خپل تبرگی سره راغی او داسی د تبرگی گوذار پی میز ته وکړ چه پول له خایه وا لوتلو که پی تبرگی له لاسه نه وای اخیستی پول پی شکولو . یوتن چه د مجارستان اوسیدونکی و لیونی شو . هغه دسپی

دغیا پینسی کولی او تل به پی غیل دلوږ دمشغولا شی گرخیدلی و یوه سترشی چه ماته تسلی را کوه زما د عرب ملگری عارف وجو دو هغه تل خوشاله او له پولو شیانو سره بی علاقی و د هغه شته والی به خوبنسی بارو له .

له دی نه چه تیر شو ما له عارف سره د خپل جیل دمودی خاطرات د وین په یوه ورځیا په کی د « کاتیا » په عنوان خپاره کړیدی ډیر اوږده دی نه شم کولی هغه تشریح کړم « ولی د کاتیا په نا مه ؟ »

« سمه ده ، غوښتل می چه د هغی په هکله خبری وکړم خولسه موضوع څخه لری شو م . هغه زما لپاره هغه لومړی او وروستی بنځه وه چه یوه نه هیریدونکی اغیزه پی راباندی وکړه پوهیږی تل باید یوه بنځه زما خواته راشی او زه هیڅکله

به بنځی پسې نه خم ځکه چه که زه د بنځی مخی ته ورشم داسی احساسو م چه هغی بنځی زما لپاره خان ندی تسلیم کړی بنایی د پیسو او زما د خوږی ژبی او یا د کوم بل علت له مخه زما خواته راغلی ده . هغه وخت دیوه مصنوعی شی احساس کوم خو په داسی حال کی چه یوه بنځه زما خوا ته راشی هغه پالم ، هغه کیسه چه غوا یم ویی کړم یوه له دغو پینسو څخه ده دا زما یوا خنی عاشقانه یا د کار دی چه هیڅ به پی هیر نکړم که څه هم چه ۱۸ او یا ۲۰ کاله پی تیریری خو تل می سترگو ته گدیږی کوم وخت چه موږ کرانسویارسک ته ورخیږ مه بندیان وو . له هغه عرب خوان سره ملگری تیا زمون تر منځه یوډول دو رور گلوی اونه بلیدو نکی مینه پیدا کړی وه او همدی خبری سره ترلو دواړه په یوه خپره کسی اوسیدلو زمون پول وخت د ژبو په زده کړه تیریده ما هغه ته آلمانی ورزده کوله او هغه پی راته په ځای عربی راښو ده به یا دمی دی چه یوه ورځ موږ خراغ نه در لود . په مشوانسی کی موغوی تویی کړل او د خپل کمیس له لیتاری څخه مو ورته پلته جوړه کړه او ددغه خراغ په رڼا کی مو کار کاوه په همدی وخت کی ما ترکی ژبه بشپړه وه او د چین له لاری مو له ناروی او سویدن او دنمارک څخه کتابونه را غوښتل عارف یو بنکلی خوان و چه تور چنگک چنگی وینستان پی در لو دل او تل به خوشحاله او خند نی و .

« په هر حال په کال ۱۹۱۷ کی پی عرب اسیران ورو غوښتل ، ددی لپاره چه دتر کا نوڅخه بیل شی زما عرب ملگری پی هم له ما څخه بیل کړ هغه ته پی پیسی ورکړی او هغه پی د کرا سنو یارسک ښار ته ولیږه چه د خوځیدو وسایل پی برابر کاندی تر کانو به زه غند لم اورا ته ویل به پی چه « گوره ستا ملگری له موږ نه بیل شو ددی لپاره چه زمون به ضد جگړه وکړی ! »

خو عارف له کوم خایه چه بنکلی و او دختیځ والو خیره پی درلو ده د دکرانسو یارسک په ښار کی پی د پیغلو پاملرنه جلبه کړه او همالته په عیاشی لکیا شوکله به هم موږ ته راته یوه ورځ چه زه خیرن او خچن په کتاب ویلو لکیاوم یووار وربیره

شو اویوه بنکلی پیغله می خبری ته رانوتله . زه می پر ځای کی وچ ولاړ وم او په خیر خیر سره می پیغلی ته کتل . هغه می نظرته پرینتنه راغله . دری څلور کاله کیدل چه زه له ککړی وضعی سره د کاغذ ونو په منځ کی ورک وم . ډیره می درا سپوتین په شان د سینی په سر بیره وه او کالی می په خان پوری نښتی وو . ددغی بنکلی پیغلی وجود زما په کودلی کی دنه منلو وږ خبره وه . هغی پیغلی په آلمانی ژبه هم خبری کولی شوی او له ماسره پی په خبرو پیل وکړ . زه داسی خوشاله وم چه نه می شو کولی خواب وړ کړم . وړ خلاص شو او شاته پی زما ملگری عارف رانوت او ویی خندل زه پوه شوم چه هغه زما دار یانولو لپاره داکار کړی و په بیره بیایی هغه ددی لپاره راوستلی وه چه خپله معشوقه ماته راو ښی .

داسار پی له بدنیته نه وکړی چه زما زړه راو سو زوی ، یواخی دتفریح اولوبو لپاره و ځکه چه زه دهغه له روحی نه بیخی خبروم . عارف را ته وویل راڅه چه ښار ته ولاړ شو .

زه رسخت درته اخلم وروسته له خو کلو وجهه دلو مزی ځل لپاره ښار ته تللم . آخر کاتیا او عارف زما اجازه واخیست ، اود ښار خواته روان شو لو . په واپ کی واوړه ورو ورو ویلی کیدله او پسرا پی بیل شوی ودا نشی تصور کولی چه ماڅه وضعه درلوده ! درینی سسی دسیند له خوا نه چه تیرید لو زه له ښادی نه په جامو کی نه ځائید لم اوبیخی دهغی پیغلی په بنکلا کی ډوب شوی وم په پوله لارکی پیغلی راسره خبری کولی ، او مالکه هغه مری غوندی چه له قبر نه پی سر پور ته کړی وی او په ځلا نده دنیا کی

بیاز پی یدلی و له هغی سره دخبرو جرات نه در لود اونه می شو کولی چه خواب پی ووايم . تر هغو چه آخر ښارته ورسیدو ، او موږ پی یوی داسی کوتی ته بوتلو چه دبر ښنا خراغ پکښی بلیده او یو میز چه سپین میز پوښ پی در لود او یو چپرکټ پکښی ایښودل شوی و . ماد کلیوالو په شان هره خوا کتل او له

خانه می پو ښتنه کو له : « آیا هغه څه چه وینم رښتیا دی او خوب نه وینم ؟ »

زه او عارف دمیز خواته کیناستو پیغلی جای راته راوړ پیای پیی راسره خبری و کړی له هغو پیغلو څخه وه چه مجلسی تودوی اوږیری خبری کوی ورو سته پوه شوم چه هغه پیغله نده ، میره پی په جگړه کی وژل شو یدی اویو کو چنی پی هم نرلوده . دهغوی په کورکښی پوهیندس اومیرمنه پی هم وو اودی بنځی دمپندس له بنځی سره ملگر تیا درلوده او یوځای پی سره ژوند کاوه . گوا کی کو ته پی له هغی څخه په کرایه اخیستی وه . شپه موهلته تیره کړه . یوه داسی شپه چه ما پی هیڅ تصور قدری هم نشو کولی زماله هغی خوانی بنځی سره مینه نه وه . هلو می زړه نشو کولی چه دغه فکر په ککره کی وخوځوم .

هغه می پالله هغه ماته دغوښو او هلو کونه نه وه جوړه یوه پرښته وه دخلا صون پرښته چه زما تیاره بی معنی او یو نواخته ژوندی دیوی شیبی لپاره را روښانه کړی و ، مانشو کولی چه ورسره خبری وکړم او یا خوبی لاس بنکل کړم .

سهار بیرته راستون شوم خو له څه حال سره ! همدو مره پو هیږم چه په جیل کی ژوند نور راته دنه زغم وږگرخیدلی ونه می کار کولی شو او نه خوب . له دوه هفته ایزو کنفرا نسو نوڅخه می درنا روغی په پلمه خان وو یست وروسته تر دی پینسی هرڅه را ته پی معنی اومیم بنکار یدل داسی چه داپینسی می په خوب کی لیدلی وی دوه دری هفتی تیری شوی یولیک دکاتیا له خوا راته راغی .

« په څه وسلی مو لیکونه سره بد لول ؟ »

« دیوه تیربیخ چه دساتونکو له نظره پتو بند یانو شکولی و داسی چه هغه پور ته کیده هره ورځ به په وار سره یو په قا چاقی توگه ته او نوروته به پی داپ تیاورشیان راوړل لیکونه هم هغه رسول هغی په خپل لیک کی لیکلی وچه « ددو شنبسی

# ing to Live for



### درباره برخه

هغه زما زوی ته دژوند ا میسده برخه کړ او دی ته یی تشویق کړ چه ژوند دخپلو ټولو خوښیو سره پیا شروع کړی خو آیا په نړی کی داسی څوک وچه هغه دی ما دیو شی په هیله کړی ؟

د کیک غاب می په بل لاس کی نیولی وو او غوښتل می خان پوی چوکی ته را ورسوم او هلته کښینم ، په لاره کی می پښه بنده شوه او نژدی وچه غوڅاره شم ، خو خان می تکیه کړ او د پیالی څخه می نیم جای چپه شو په خان باندی می دزیات افسوس او غصی له کبله سترگی داوښکو څخه ډکی شوی .

پدی وخت کی یوجک سپری د یوی نژدی چوکی څخه رااوچت شو او ماته یی خان را ورساوه او راته وی ویل : «اجازه را کړه چه یوه بله پیاله جای درته را ورم ؟

د دی خبری څخه وروسته یسی غوښتل چه پیاله او دکیک غاب زما دلاسو څخه واخلي ، کله چه می ورته وکتل ډاکټر مارتین وچه توری جامی یی اغوستی وی او هیڅ نه پیرندل کیده ځکه چه دا لومړی ځل

سترې او غمجنه وم در روغتون څخه را ووتلم او لږ لیری دیوه لنډ چکر د باره د بازار یوه اړخ ته چه به شاوخوا کی یی ونی ولاړی دی لارم . هلته په یوه گوښه کی ددی لپاره چه د لمر دورانگو څخه استفاده وکړم لږ آرام می وکړ . دلته یوه کړی کینا مستلم او بیا می فکر یوه رستوران ته متوجه شو چه تر اوسه لاته لږ شوی نه و او ځلک د جای او قهوی د خوړلو لپاره ورتلل . زه هم سمه دغه رستوران ته روانه شوم کله چه ورو رسیدلم نو لږ کیک می دیوی پیالی جای سره راواخیست چهوی خورم . خو کوم وخت چه می دجای پیاله یوه لاس کی او

دوو هفتو کا ریوی میاشتی ته وڅنډید ، بیایی دوی میاشتی او ور پسی یی دزی میاشتی ونیولی . وخت هم داسی تیریدو او ما په دی باره کی فکر کاوه چه کله چه زه خپل زوی تیموتی کورته راوالم ، نو په دی وخت کی به هغه د خو میاشتی پخوا فعال او خوشحاله کوچنی نهوی ، بلکه یوجپ او آرام هلک بهوی چه خپل پخوانی ټول خواصی به یی له لاسه ورکړی او دژوند یوه بشپړه بیله لاره به یی پیدا کړی وی .

همدغه بدی ورځی را باندی تیریدلی او په ناوړو اندیښنو کی می ژوند کاوه یوه ورځ په داسی حال کی چه ډیره

نا خا په هغه په خپلو پښو ودرید او په مهربانی یی راته وویل : (اوس نو کور ته دی دتک وخت دی ، زه به تا په خپل موټر کی تر کوره ورسوم . )

ما هم ډیر ژر د خان سره فیصله وکړه چه د هغه سره به موټر کی لاړه شم او کله چه یی په موټر کی کښینا ستلم او په چوکی کی می تکیه وکړه د چورتو نو په دنیا کی لاهو شوم او په داسی حال کی چه هغه د موټر په چلولو بوخت وما د خان سره فکر کاوه چه خو مره بدبخته وم چه د نارینه د زور او قوت نه یی بر خسی پاتی یم او داسی څوک نه لرم چه تکیه ور باندی وکړم .

دا دیوی تجارتی موسسی دمر بوطو چارو لومړی مرحله وه چه ورو ورو بیله دی چه زه ورباندی پوهه شم یوی بلی خواته منځ په وړاندی روانه وه . د کلاو کورتر سره زما د



# Someth

## دیوه شی په هیله

وچه هغه مایبله خپلی سپینی چینی څخه لیده .

خواب می ورکړ : «اوه، اوه تشکر تراوسه می نه وی پیژندلی .»

هغه په خندا شو او راته وی ویل «میرمن نویل ، ته لاره شه هاغه میز او چوکي ته ځان ور سوه او هلته کښینه . زه به جای درته راوړم .»

زه لایم او په چوکي کې کیناستلم او یوه کړی وروسته می هغه ولید چه د دوو پیالو چای او یوه غاب کیک سره په احتیاط را روان وڅو ور څخه چپه نه شی .

هغه په دواړو پیالوکی بوره واچوله یوه پیاله چای یی زما مخی ته کښینوده او یوه یی خپلی مخی ته او خپله په مخامخ چوکي کې راته کښیناست .

دومره طبیعی او دوستی نه دک ښکاریده چه ما ډیر ژرو کړای شو خبری ورسره شروع کړم ، ورته وی ویل : «ډاکتره په دی ځای کسی ستا په لیدلو سره حیرانه یم .»

کله چه هغه دخندا نه خوله بند کړه ماته څرگنده شوه چه خو مره زیات ستړی ستومانه ښکاریده . دهغه مخ کښی پیدا کړی وی او تر هغی اندازی چه ما فکر کاوه زیات زوړ ښکاریده .

پخوا می داسی فکر کاوه چه ښایي عمری د پنځه ویشو کالو په شاو خواکی وی خو اوس ډیر ش کلن راته ښکاریده . په خواب کی یی راته وویل :

«زه کله کله چه د دوغتون په چاروکی یوه وقفه پیدا کوم نو عموماً دهغه څخه استفاده کوم او زیاتره وختونه دلته دیوی گری آرام دپاره راځم . زماونی او مرغی خوښی دی او دغه ځای چه دیوه لوی ښار په مینځ کی پروت دی او د باندی یی ونی زیاتی ولاړی دی ډیر خوند را کوی .»

مونږ دواړه چپا و آ رام ناست وو او څه مونه سره ویل او په همدی وخت کی ماته دا احساس پیدا شو چه کومه علاقه چه زمونږ تر مینځ موجوده شوی وه ورو ورو د کمزوری خوانه روانه وه .

ناڅاپه ډاکتر مارتین په مسکا شو او خپل لاس یی زما پر لاس کښینود او پوښتنه یی راڅخه وکړه : « څنگه اوس خوبه دپخوا په نسبت لږ ښه شوی وی »

د هلکتوب خوی او خصلت بیتره دهغه په خیره کی څرگند شو او کله چه هغه د خپل ځان او د تیموتی په باره کی خبری کولی ماته خندا راتله

په داسی حال کښی چه دخپل زوی تیموتی دپخوا وختونو خبری او حرکات می فکر ته راتلل او دهغه د خبرو طرز او خیالونه به می یی راپیا دول ، یو عجیب فکر به راته پیدا شو - داسی لکه چه مونږ دزی واره په یو ډول کورنی مزی سره تړلی یو .

دخان سره می وویل : «دافکر یو خوشی او چتی فکر دی چه تاته را پیدا شو . هغه فقط د تیموتی ډاکتر دی او مونږ به ښایي بیا په دی ډول یو بل سره ونه وینو .»

زه باید د سم فکر څخه کار واخلم او دا خوشی چتی فکرونه باید رانه لیری کړم .

ډاکتر مارتین داسی ښکاریده لکه چه زما فکر ورته څرگند شوی وی ، له یوه اسو یلی نه وروسته یی خپل ساعت ته وکتل او وی ویل : «وخت پوره شو» اوله دی خبری نه وروسته

له چوکي څخه ولاړ شو او زیاته یی کړه : «په دی چه زما دغه لنډه وقفه دی دومره را خوږه کړه ډیر تشکر در څخه کوم . په داسی حال کی چه راته مسکی مسکی کیده لاس یی اوچت کړ او د پوښتنی په ډول یی

غوښتنه وکړه : «آیا کوم بل وخت به بیا همدلته سره وگورو ؟» ماهم په مسکا خواب ورکړه : «دا به ډیره ښه وی .» هغه درستورا ن څخه ووت او ترڅو چه لیدای می شو به سترگو می تعقیب کړ .

په همدی ورځوکی کلا وکړو تر زما دسکر تریټ مربوطی چاری د شی څخه ورځی ته را نقل کړی وی چه باید دورځی له خوا یی اجرا کړم ، خو فقط په هفته کی یو یا دوه ځلی به یی دماښام له خوا وربللم چه ځینی کارونه یی سرته ورسوم .

او دهغه ددغو کارونو د اجرا کولونه هم داسی ښکاریده چه هغه غوښتل ځانته یو مصروفیت پیدا کړی . هغه څرنگه چه یواځی ونویو چاته چه خبری ورسره وکړی او فکری مصروف وساتی ضرورت درلود او دا دهغه خپله خبره وه سر بیره په دی کله چه به هغه زه نورو خلکو ته معرفی کولم نو د خپلی سکرتری په نامه

به یی ټولوته وربښودلم ، خو ځینی وختو به ما ته څرگنده شو چه په دی خبره دهغه ځینی ملگری او دوستان یو ډول غرضی خندا وی کوی او همداسبب و چه یوه ورځ ما

دکلاو کړوتر څخه پوښتنه وکړه چه کوم وخت خو یی خپلی کومی سکرتری ته آزار نه دی رسولی .

هغه زما دغی پوښتنی ته د خوشیو لپاره خواب ونه وایه خو بیا یی داسی را ته وویل : «که ستا مقصد زما دواده څخه عبارت وی زه فعلاً واده نه لرم . پنځه کاله کیږی چه ما او ښځی می طلاق سره اخستی دی .» وروسته هغه مو ضوع بدله کړه او زما ډیری یو ښتنی یی بی خوابه پرېښودلی .

ما د ډاکتر مارتین سره خپلی لیدنی کتنی ته دوام ورکړ او هرکله

چه به می وکړای شو هغه به می ولید او خبری به می ورسره وکړی ، خو څه موده وروسته را ته څرگنده شوه چه دکلاو کړوتر سره زما اپریکی او لاری چاری هم یو ډول نازکی مرحلی ته رسیدلی وی او دا هم گران کارو چه ډاکتر مارتین سره دلیدنی کتنی هغه رابطه چه پیدا شوی و .

پری کړه شی ، هغه به کله کله ماته په عجب نظر چه مینه او علاقه ورڅخه ښکاریده کتل . په خبرو کی یی خوښی موجوده وه او کوم غرض به کی پروت نه و او همدا علت و چه زمونږ دمجلس او کتنی څخه وروسته به ماته یو خاص ډول خوښی را پیدا شوه او ځان به دو مره امید واره راته ښکاره شو چه دژوند دهر ډول سختی سره به مجادله را ته آسانه پرېښیده .

خو هغه و چه یو ما ښام کله چه ما دکلاو کړو تر سره کار کاوه هغه رانه و غوښتل چه دهغی په وروستیو ورځو کی دهغه سره پارسی ته لاره شم او په یوی مهمی غونډی کښی د هغه دسکر تری په حیث برخه واخلم .

ددی خبر په او ریدو سره می زړه په درزا شو او فکرمی و کړ چه اوس هغه غواړی خپل مقصد رانه تر لاسه کړی .

زما سره دهغه روابط دو مره مخ به ښه کیدو او پرمختگ کی وو چه ما اصلاً ورته چمتو والی نه درلود ، کله چه ما دهغه سره د هویل په کوټه کی کار کاوه ، دهغه رو په او سلوک به زما سره عموماً دمربوطی و ظیفی به چوکات کی وو . خو کله چه یو ځلی

مونږ د ښار نه دباندی دیوه کسار د اجرا کولو په غرض ووتلو او ماد هغه دسکرتری په حیث وظیفه اجرا کوله په رویه کی یی بدلون ولیدل شو او پاتی به ۷۴ مخ کی

صفحه ۲۳

نوازش کنان به سرو صور تانسان  
می نشینند ولی در زمستان موتورها  
پارچه های گل و آب های کثیف را  
به طرف مردم پرتاب و می پاشند  
که در همان يك لحظه انسان را بی  
آبرو می سازد ولذا با زهم بر ترافیک  
است تا حرکات موتر و سرویس  
ها را در شهر ها و ولایات کشور  
کنترول کند و نگذارند مردم سرشار  
و فارغ بال از همه چیز موتر شان  
را در داخل شهر حرکت دهند .

موضوع سومی که به آن توجه  
بناروای محترم ضروری و حتمی  
است موضوع سکی بازی است  
تعجب نشود درین روز ها که آب  
کمی در کارته پروان زیاد شده و روز  
از شیردهنهای نل های کارته  
پروان آب جاری است و چه بسا  
چانسی که کارته پروان هوای  
سرد هم دارد و در شب شمال آن  
هیچ رهگذری زای نوازش نمی  
ماند ، وقتی این شمال سرد در شب  
می وزد آبهای جاری را جابجا روی  
سرکهای سر نشیب قیر یا غیر  
قیر کارته پروان یخ می زند و چون  
آب در شبها بیشتر می شود لذا  
گاهی نیم بیشتر سرکها در صبح  
بایخ پوشیده می باشد و از همین  
جاست که سرک های کارته پروان  
به سکی بازی آماده می باشد بعضی  
دخترها و پسر های خورد و بزرگ  
که درین روز گا ران مشغو لیتی

هم ندارند روی این یخها یخمالک  
می زنند ولی بسیار دیده شده که  
کلان سالان باموترها هم ناخواسته  
بروی این یخها لغزیده اند کلان  
سالان واخ گفته برخاسته اند و موتر  
ها اگر دلشان خواست برای يك  
لحظه استراحت به آبرو ها آرمیده  
اند گرچه از يك طرف آرزو است  
جا های برای سکی بازیان تهیه  
کنیم ولی از جانب دیگر مردم کارته  
پروان ادعا دارند که مابدون  
یخ و باموتر و بایسکل و پای خود  
از آنجا لولان هستیم چه نیکو  
اگر این پلان به کدام ناحیه هموار  
عملی شود از همین رو این سطور  
را بروی کاغذ آوردیم تا بناروا لی  
محترم که وعده نموده است بزودی

مردم کارته پروان صاحب آب وافر  
خواهند شد یا به نلها شیر دهن  
نصب کند و حتی شیر دهند را  
ولت نماید و یا اینکه هر چه زودتر در  
تمدید نل ها به منازل اقدام کند  
و نل های روی سرک را به بندد و از  
بین ببرد .

ژوندون



# مجلس در سرویسها

## حرکت موترها در

### زمستان و سکی بازی در سرکهای

#### کارته پروان

ترافیک متوجه این امر شود و نه  
تنها متوجه این امر شود بلکه جلو  
اینگونه تخلف کاری هارا بگیرد زیرا  
چند روز پیش در سرویس خیرخانه  
مینه چند نفری را دیدم که  
متصل ماشین در عقب موترنشسته  
ند و من ترافیک را متوجه آن  
ساختم نمیدانم او در پاره چه اقدامی  
کرد زیرا به وضاحت دید که علاوه  
از آنکه از همه سرو و صورت  
سرویس مردم آویزان بود دو نفر  
در عقب موتر جایکه ماشین موتر  
در حرکت است نشسته اند و چقدر  
ضحک است اگر کدام خارجی از آن  
تکس برداری کند .

#### موضوع دوم حرکت موترها در زمستان .

حرکت موترها گرچه در تابستان  
هم موضوع بحث است ، ولی در  
زمستان بیشتر باعث نگرانی می  
شود و از آن رو بیشتر قابل  
بصره است در بهار موترها  
خاک و گرد را به اطراف می پراکند  
که بعد آن خاک آهسته آهسته

متوجه شدم که در یور آنقدر با  
دوستش خنده و شوخی دارد که  
اصلا فراموش کرده است در یور  
سرویس است و حیات يك عده  
مردم به اصطلاح در کف دستش هر  
قدر کلینر صدامی کند پرو به خیر  
حرکت نمی کند و گاهی اگر میگوید  
پائین می شود سواری را يك  
ایستگاه آن طرف تر پائین می کند  
نمیدانم او چسان کنترول موتر را  
در اختیار داشت او همه راه چشم  
بدو ستش دوخته بود و گوش به  
سخنانش هر لحظه می خندید و بعد  
از هر توقف يك پیماله جای به  
دوستش می ریخت سواری و الا  
بی حوصله شده بودند و نمی  
دانستند چه کنند چه مجبور بودند  
با همین سرویس تاشهر بیا یسند  
من هم که در اخیر سرویس در  
بین مردم يك پیسه جای را گرفته  
بودم نمی توانستم چیزی بگویم  
وقتی به اداره رسیدم خواستم  
از آن حرکات روی این صفحه چیزی  
بنویسم تا مقامات مسئول مخصوصا

بسیاری در یوران عادت دارند  
موقعیکه پشت رول سرویس می  
نشینند یکدوست یا هم جنس خود  
(در یوردیکری) را متصل شیشه پیشروی  
موتر همانجا که ماشین اینگونه  
موترها هم قرار دارد مینشاندند  
و در حین رانندگی مجلس آرایسی  
می کنند ، گاهی اگر کدام چای نیک  
چای هم تهیه کرده باشند حین  
صحبت غیبت و خنده ها به یکدیگر  
چای تعارف می کنند ، نمیدانند  
چقدر نفر به سرویس بالا شده  
چند نفر به پایدان ایستاده مانده  
چقدر از سرویس آویزان است  
چه کسی در حال پائین شدن و  
کدام نفر در حال بالا شدن است  
فقط چیزی را که می بینند عکس  
خود را در آئینه پیشروی موتر و  
چیزی را که می شنوید برو بخیر و  
صبر کو است ، خودم چند روز قبل  
بیک از همین سرویسها بالا شدم



## شناسائی، یک نو از نده

درین اوا خر چندین نغمه آر کستر آما تور از طریق امواج رادیو افغانستان بخش و نشر گردید که گفته می شود از طرف مردم با استقبال گرم روبرو شده است این نغمات را اکثر پرودیو سران در لا بلا ی

متون پرو گرام خود می گیرند این نغمه ها توسط بناغلی چیترا م تهیه و تنظیم شده و در حصه نواختن آلات ضربی آن خود ش شخصا حصه گرفته است بناغلی چیترا م نه سال قبل شامل او لین ارکستر اماتور شد و بعدا در سال ۱۳۴۶ موصوف از طرف راد یو افغانستان برای کسب تحصیلات عالی در رشته موسیقی عا زم مسکو شد بناغلی چیترا م بعد از اینکه تحصیلاتش را در پوهنخی جایکو فسکی به پایان رسانید و به درجه لیسانس از آن پوهنخی دیپلوم حاصل کر چندما همی می شود دو باره به وطن برگشته است ، موصوف در مسکو تحصیلاتش را در رشته ساز های ضرب به پایان رسانیده است سازهای ضرب عبارت اند از : جاز بند ، لیتا ور و برافون ، اکسلافون ، مریمبه فون و کله کو لچکی .

طوریکه موصوف اظهار می دارد تحصیلاتش شامل تیو ری موسیقی هم بوده و اکنون با ارکستر اماتور رادیو افغانستان همکاری دارد .  
نوت : بناغلی چیترا م و عده نموده است خصوصیات آلات ضرب را به ماتیه بدارند که کار کنان این صفحه آن را توام با عکس در این صفحه به چاپ خواهد رسانید.

## ژیلارا اخلاند و خانده پدر و خسر شانرا از دست دادند

کار کنان این صفحه در حالیکه بروح آن مرحوم درود میفر ستند باین سه خواننده گرامی القده و محبوب اظهار تسلیت می کنند .  
پدر ژیلارا و سارا اخلاند که خسر اخلاند هم میشود ساعت شش شب روز یکشنبه بیست و شش قوس چشم از جهان پو شید و بدین وسیله این سه خواننده محبوب را به سوک نشانید .  
مرحوم محمد کبیر پدر ژیلارا از مدتها قبل مریض بود و درین اواخر پایش شکست که به اثر آن به عمر هفتاد و پنج سالگی به منزلش چشم از جهان بست .

## ژیلاراهم آهنگی نوی ثبت کرد

ژیلاریکی از خواننده های خوش آواز دیگر رادیو هم آهنگی نوی در روز های پیش از عید خواند ژیلار بعد از آنکه

خواندن «درین محفل نباشد گر بدستم جام لبریزی» را با حنجره طلائی اش خواند پیش از پیش بشهرت رسید و نامش سر زبا نها شد. او این بار گفت مرتب این آهنگ نیز آهنگ بیو فارا ثبت نوار کرد و باید شمس الدین مسرور بود. آنچه ژیلارا



انرا برادیو خوانده است اینجا برای خواننده های محترم ژو ندون نقل میگردد .



زار و نو مید و خو نجگر شده ام  
بیوفا گشته ای خیر شده ام  
تو امید جوا نیم بودی  
رفتی و بیتو در بدر شده ام  
چکنم در دل آر زویم مرد  
باغم و ناله همسفر شده ام  
از هراز بسکه دل پر یشا نم  
سیر از زندگی دگر شده ام

## وضع صحی زاخیل روبه بهبودی است .

بناغلی زاخیل شام پنجشنبه سی قوس حین رانندگی بایک سر ویس توپوتا در جاده سالنگ شدیدا جروح شد .  
موتور زاخیل یکی از آرمو نیه نواز های رادیو افغانستان حینیکه از جاده سالنگ می گذشت با یک سرویس تصادم کرد که به اثر آن موصوف بیهوش شد .  
اما بعد از آنکه به شفاخانه نادر شاه روغتون انتقال داده شد پس از مدتی به هوش شد و اکنون فرار معلوم وضع صحی زاخیل رو به بهبودی است .

# لویی پاستور

## یکچهره انسانی در تاریخ دانش



بررسیهای او درباره تخمرها سه عملیه تخمیری را در ساحه صنعت

### دگرگون ساخت

در رسا نیدن انسان به خو شبختی سهمیت بسیار بزرگ .  
 نظم و هما هنگی که بر کار های علمی پاستور تسلط داشت، همواره زیاتر دانشمندان بوده است. هر چند موضوعات مورد بر رسی او نامگون بود، باز هم این موضوعات به نحوی از انحاء به همدگر پیوند میافتند . در سز نیست و شش سالگی هنگامی که هنوز در پا ریس دانشجو بود ، مطالعات دقیقانه و ویژه بی را در باره گونه خاصی از بلور ها انجام داد که این مطالعات وی را به ایجاد اصلهای اصطلاح ، در همی مالیکولی رهنما بی کرد . پاستور میگوید :

در بر خی از مواد شکل بندی اتومی در هم و نا منظم است . این در همی انگیزه انحراف نوری میشود که برین مواد وارد میگردد .  
 کاوشهای پاستور درین زمینه نه تنها تازه و بکر بود ، بلکه گفته میشود که را هی به سوی انکشاف یک رشته نوین در فزیک و کیمیا گشود .  
 چندسال بعد، پاستور ر بیس فاکولته علوم در لایل مقرر شد. در حالی که بر رسیهایش را در باب

مسائل مر بوط به ساختمان بلورها ادامه میداد، به تخمر دلچسپی گرفت . دران زمان ، یعنی در سال ۱۸۵۰ ، موضوع تخمر سخت مبهم و ناگشوده بود . پس از چند سال کاوش و بر رسی، پاستور این اصلها را اعلام کرد :

- ۱- تحت شرایط طبیعی ، تمام تخمرات در اثر وجود اورگا نیزم کوچککی یعنی مخمر، صورت میگیرد.
- ۲- هر تخمیری زاده گونه خاصی از مخمر است .
- ۳- گونه های خاص مخمر ها، دارای شکل مقاوم میست که اسپور نامیده میشود .
- ۴- بر خی از مخمرها در موجودیت اکسیجن میتوانند زیست ، حالانکه اکسیجن برای بر خی از مخمر های دیگر ، حیثیت ز هر را دارد. (بدینصورت، برای نخستین بار در تاریخ دانش بین دوشیوه حیات فرقی به میان آمد: حیات هوایی و حیات غیر هوایی )
- ۵- هر مخمر از موجود دیگری که قبلا چستی داشته است ، به وجود میاید .

نظریه زایش خود به خودی را این بر رسیهای پاستور بی پایه ساخت.

روز چارشنبه دو هفته پیش که مصادف با بیست و هفتم ماه دسمبر بود ، حلقه های علمی جهان یکصد و پنجاه همین سالگرد تولد «لویی پاستور» را بر گزار کردند .  
 مابرای اینکه در کار بزرگداشت خاطره این دانشی مرد سهمی گرفته باشیم ، نشسته زیرین را که به دست پرو فیسر آلبرت دیلون ، رییس بخش اسناد و روابط خارجی انستیتوت پاستور پا ریس نگارش یافته است به صورت فشرده ، به ذری بر گردا نیدیم .

یک صد و پنجاه سال پیش روز نایفه دیگری ، توای نایی علمی را با بیست و هفتم دسمبر سال ۱۸۲۲ دبستگی به شادمانی بشری آمیخته لویی پاستور ، در بخش فرانسیوی بود. دانش برای او ، تنها جستجوی کوه های زورا به جهان آمد شاید حقیقت سرد نبود ، بلکه خدمتی بود بتوانیم . گفت که پاستور بیشتر از هر زنده و دوست داشتنی ، سهم پاستور



تصویری از درون آزمایشگاه پاستور که به دست یکی از نقاشان معاصرش پدید آمده است .

هنگامیکه «پاستور» واکسین ضدسنگ دیوانه‌ها  
کشف کرد، به پاس این خدمت او انستیتوتی برپاشد  
که امروز به نام او یاد میشود و هشت تن از برندگان  
جایزه نوبل فرانسه‌اعضای همین انستیتوت بودند.



پاستور هنگام خواندن یک اثر به زنتش

در سال ۱۸۶۵، پرورش دهندگان کرم ابریشم بسیاری از کشورها، به ویژه خود فرانسه، صدمه‌های بزرگی را متحمل شدند. این صدمه‌ها به خاطر بیماری بود که در میان کرم‌های ابریشم پدید آمده بود. استاد پیشین پاستور که دو ماس نام داشت، از او خواست تا به ایس برود و در باره این بیماری واگیر کاوشی انجام بدهد. پاستور به این کاوش آغاز کرد و پس از پنج سال کار پیگیر، ما موریت خودش را به پایان رسانید. علت‌های دوبیماری پیرین و فلا چیری را به دست آورده بود. این بیمار یها زاده میکروب‌های به‌خصوصی هستند نکته مهمتر این است که پاستور پیشنهاد های عملی به پرورش دهندگان کرم ابریشم ارائه کرد تا از بروز این بیمار یها جلوگیری کنند.

پاستور به زودی از بیماری شناسی جا نداران پست به کار جا نو ران عالیتر و انسان روی آورد. سر گذشت ارزش شمند این مرحله زندگانی او خیلی شهرت دارد. درین دوره چندین گونه از میکرو بسهای عامل بیمار یا را کشف کرد:

- ۱- در سال ۱۸۷۷، میکروب ویبر یو سیبیتی کوس را شناخت.
- ۲- سال ۱۸۸۰، استا فیلوکوکوس را به دست آورد.
- ۳- باز هم در سال ۱۸۸۰ استر پتو کو کوس را کشف کرد.
- ۴- در سال ۱۸۸۱، نیو مو کو کوس را شناخته. چند سال پیش از یسن یک دانشمند انگلیسی به نام لیستر میگفت که در اتا قهای عملیات باید از روش ضد عفونی کردن کار گرفته شود. پاستور نیز برای پاک ساختن محیط و افزارهای عملیات تو صیه هایی کرد. چنانکه

وی باری نوشت: در باره فلسفه مذهب، ما دیگری و روحا نیگری فکری نکنید. اگر نظرات فلسفی گروهی از مردم را بر رسیهای ما واژگون میسازد، خیلی بد است. ۶- هر گاه یک مخمر بیگانه بر مخمری که پیش ازین وجود دارد، افزوده شود، ممکن است عملیه تخمر رابر هم زند. (این اصل پاستور دارای چنان ارزش عملی بزرگی بود که به بهبودی، و حتی میتوان گفت تغییر شکل، سه عملیه تخمیری

صنعتی یعنی عملیه‌های تولید سرکه و این ویبر انجا مید. (پاستور نشان داد که مخمر های بیگانه می که عملیه عادی تخمر را بر هم میتوانند زد، با حرارت دادن پر شتاب نابود میتوانند شد. همین روش اکنون به نام پاستور ایزیشن نامیده میشود.) اکنون به دست آمده است که عنا صری که انگیزه عملیه های تخمیری میشود، پرو تین هایی اند که انزایم نام دارند. اگرچه مفهوم انزایم از آغاز سده نهم موجود بوده است، با اینهم این مفهوم توجه پاستور را جلب نتوانست کرد. زیرا برای وی عملیه تخمر پیش از همه فراور ده یک سلول زنده و یا چیزی بود وی بدان نام عملیه بی زنده داده بود. اگرچه این سخن بحث انگیز است، اما جای خو شبختیست که پاستور به چنین باوری رسیده بود. در غیر آن او هر گز جرات نمیکرد به کاوش دربخشی دیگری بپر دازد که ازچار چوب رشته خود دش بیرون بود. این بخش که نظر پاستور را به خود کشانید، بیمار یهای قابل انتقال بود. هنگامی که پاستور تصمیم گرفت به این ساحه پا گذارد، برین باور بود که انتقال این بیمار یهائیز باید محصول موجودات ذره بینی باشد.



پورترت مادر «پاستور» که به دست خود این دانشمند کشیده شده است.

ع. ف. شهرزاد

# زنان امروز



## سپاسگزارى

اگر به عروسی، شب نشینی، و یا محفل و ستانه دعوت می‌شوید، از زحمت و محبت صاحبخانه به نوعی از انواع قدر دانی کنید، عده ای از زنها و دختر های جوان عادت دارند هرگز از محفلی ولو هر قدر خوب و صمیمانه بر گزار گر دیده باشد، راضی بر نمیگردند و انگشت انتقاد بر خلا های کوچک که در برابر دیگر ترتیب و تنظیم مجلس، محبت و صمیمیت صاحبخانه، اصلا رززش یاد آوری ندارد، میگذرانند و روزها حتی هفته ها پیرامون آن گپ میزنند و مجلس دو ستانه خود را با چنین خرده گیری های بی مورد، مدت ها گرم میدارند.

ولی عده دیگر از هر جای، هر محفلی چه خوب بر گزار شده باشد و چه نشده باشد را ضی و خوش بسر میگردند، هر چیز راستا یش میکنند و خاصتا زحمت میزبان را به دیده قدر مینگرند. و این نامه ای است زیك مهمان به میزبان : دوست مهربانم .

دیشب با اینکه خیلی دیر از آن محفل شكو همنند بر گشتم، تا مدت ها نتوانستم بخوابم، زیرا خاطر های شیرین آن مجلس از یکطرف، لطف و محبت و سر رشته و کار دانی تراز طرف دیگر، نمیگذاشت که دیده بر هم نهم. واقعا تودر ترتیب چنین شب ها ذوق خیلی عالی داری .

آنهمه ترتیب و تنظیم، نشان میداد که تو از هفته های پیش در این اندیشه بودی و از آنجا که من ترا می

شناسم، برای بر گزارى آن هم زحمت زیاد کشیدی و هم پول زیاد مصرف نمودی .. و همه سعی تودر این بود که بر مهمانان خوش بگذرد و میدیدم که برای بر آور ده شدن این آرزو يك لحظه آرام نمی نشستى، هر دقیقه سوسى هر يك از مهمانان میرفتی و میگو شیدی که از هر نگاه بر آنان خوش بگذرد، تو با آن سیمای پر مهر، لبخند مهمان نوازی گرمی و لطفی که از هر نگاه و هر لبخندت می تراوید، بر گرمی مجلس می افزودی و همگان آرزو داشتند که این شب دیر نیاید .. زیرا مجلس بدان خوشی، میزبانی بدان مهربانی کمتر دیده شده است ..

حالا که نمیتوانم بخوابم، میخواهم خاطره های خوش را يك به يك به یاد بیاورم و ترا که در آفرینش این خاطره ها زحمت بیکران کشیدی، بستایم ... لباس و آرایشش روی و موی تو خیلی برازنده بود. تودر آن لباس، و با آن موی های قشنگ و با آن آرایشش چهره زیباتر از همیشه بودی، طرز پذیرایی تو از مهمانان بسیار خوش آیند بود .. خانواده ات هم که در همراهی نظر ترا می پذیرند، با پیروی از روش مخصوص به خودت به مجلس رونق بیشتری میدادند ..

لباس همه مهمانان زیبا و مناسب اندام شان بود .. هر کس در انتخاب لباس ذوق عالی به کار برده بود .. مخصوصا دختران جوان که لباس

های زیبا و ساده بارنگ های شاد و زنده، پوشیده بودند، ذوق خیلی عالی داشتند . لباس که متناسب با سن و سال شان و دور از تکلف و تصنع ..

چه خوب است که جوانان مارخت ساده و عاری از هر گونه تکلف می پوشند ساز هم خیلی خوب بوده. اگر چه آهنگ های کهنه و نغمه های قدیم رامی نواخت، ولی مجلس طوری گرمی و صمیمیت داشت که کهنگی و یکنواخت بودن آهنگ ها خوش آیند لذت بخش به نظر میرسید .

اتن دسته جمعی زن و مرد و رقص های تنهایی دختران و پسران جوان واقعا فراموشناشدنی بود ..

مخصوصا رقص های تنهایی، دختران جوان .. من آن صحنه ای را که دختران گرد هم نشسته، و برای دوستی که با رقص خود هیجان و مستی و خوشی به وجود میآورد، چك چك میگردند، شادی میکردند، هرگز از یاد نمی برم ..

من این شب نشینی را با مجلس های یکنواخت که مهمان و صاحبخانه مهمان وار می نشینند با هم مقایسه میکردم . میدیدم که در آنگونه مجلس ها هر کس به ساعت خود مینگرد، از شدت خستگی و یکنواختی فازه میکشد و دلش میخواهد هر چه زود تر خانه خود دبرود .. نه غذای عالی و درجه يك و نه موزیک و نه تحلیل و شکوه جای میتواند از این یکنواختی بکاهد و مهمان احساس آسایش

نماید ...

در حالیکه محفل دیشبی، در ست نقطه مقابل اینگونه مجالس بود. نه تنها بر من، بلکه بر همه مهمانان خوش گذشت ...

دمدم صبح هنگامیکه خواستیم خانه برویم، میدیدم که هیچکس میل ندارد از جایش حرکت کند ... و من این آرزو را در سیمای يك يك از مهمانان که عازم رفتن بودند میخواندم که ای کاش شب دیر تر می پایید .. حتی تو نیز این آرزو را داشتی ... دوست من ...

به خاطر بر گزارى آن محفل باشکوه و به خاطر آنهمه نظم و ترتیب که در کمتر جایی دیده میشود، به توتبريك میگویم ... و از اینکه مرا نیز دعوت کردی از صمیم دل سپاسگزارى مینمایم .. و موفقیت ترا در همراهی تمنا میکنم ... دوستم ...

**این نامه پر محبت و قدر شناسی از دوستی است به دوست دیگر.**

چه خوب است که همیشه زحمت دیگران را به دیده تقدیر بنگریم و به جای انتقاد و خرده گیری، آنرا ستایش کنیم، به دوستان خود به مردمان خود به همه خوشبین باشیم و زندگی را از آینه خوشبینی بدبینی و بیوسته انتقاد کردن، مایه ناکامی انسان است ... پس چه خوب است که زندگی را از آینه خوشبینی بنگریم . تا همیشه موفق باشیم .



# دردی از صد ها درد



دردی از صد ها درد  
تنظیم از : ف.ع شهر زاد  
شهر زاد خواهرم ..

سپاس بی پایان مرا بپذیر .....  
موفقیت تو همه کار کنان گرامی  
مجله ژو ندون آرزوی من است.  
خواهرم ...

مدتیست که من و خانواده ام با  
مشکل بس بزرگی رو برو هستیم  
ومن میخواستم این موضوع را با تو

در میان نهم ، امید اینکه بتوان راهی  
برای حل این مشکل جستجو کرد.  
تا هفته پیش امتحان بود و من

فرصت نوشتن ندا شتم ، اگر  
بگویم با اشک چشم درس خواندم و  
با خون دل امتحان دادم باور کن که

مبالغه نکرده ام باور کن سالهاست  
که زندگی ما با غم ورنج  
میگذرد ....

من و خانواده ام از بی بندوباری  
و بی علاقه گی پدرم به زندگی خانوادگی  
کی رنج میبریم .. و عذاب می بینم ...

آیا رنجی بالاتر از بی مهری و بی  
علاقه گی پدر نسبت به اولاد و

خانواده اش وجود دارد ... نه  
من فکر میکنم هیچ رنجی بالاتر از  
این رنج وجود ندارد ... پدرم

مردی است پنجاه ساله . اما از  
بس به سر و وضع خود توجه نمیکند

بیشتر از چهل ساله به نظر نمی رسد  
پدرم با حوصله تار های سپید مویش  
را رنگ میکند مو های خود را

مانند جوانان می آراید ، دریشی  
خوب ، شیک و خوش رنگ می پوشد

وقتی را که در خانه هست ، صرف  
رسیدن به خود می نماید .  
کاش این کار را به آرامی و تنهایی  
انجام دهد .

باغما لمغال ، تهدید دو و دشنام  
هر کس را به انجام کاری برای  
خودش و امیدوار د اگر برایش

بگویم پدر این کارها از عهد  
یکنفر بر میاید ، دیگران را بگذار که  
به دیگر کار های خانه ، به درس و

مکتب خود برسند ، پناه بر خدا از  
عکس العمل بیرحمانه او در برابر  
این گپ معقول .. از زدن و کندن

گذشته هر چه بدستش برسد  
میشکنند هر که رو برویش برسد  
از لت و کتک محروم نمی ماند ..

وبالا خره نوبت مادر بیچاره ام  
میرسد .. پدرم در اندیشه این نیست  
که زن و اولاد دارد . آنها به وجودش

احتیاج دارند ... آنها پول ، رخت  
و نان میخواهند .. پدرم تنها برای  
خود زنده گی میکند ، و در هر کاری

آسایش خود را میجوید .. من از شما  
دوستان و خوانندگان می پرسم  
پارسی رفتن ، مشروب نوشیدن ،

لباس شیک پوشیدن برای مردی که  
خانواده اش شب و روز گرسنه می  
مانند ، گرسنه می خوابند و گرسنه

بیدار می شوند معقول و پسنندیده  
است ؟

مرد باید کدام یک را اگر می  
دارد دوستان طماع یا خانواده  
بیچاره اش را ؟

سا لها است که پدرم شب و روز  
بادوستان خود میگذراند ، با آنها به

دعوت میرود ، سینما و رستوران  
میرود ، قمار میزند ، و شب نشینی  
میکند ، در حالیکه ما گرسنه ، مریض  
ناتوان و بد بخت سا لها در انتظار

باز گشت پدر به خانه هستیم ....  
انتظار اینکه پدرم به سوی ما باز  
گردد و دست از کار های زشت و نا

پسنندیده بردارد ، ولی افسوس که  
پدرم هرگز به فکر ما نیست ... او  
این حقیقت را نمی پذیرد که مسوولیت

زندگی یک خانواده بدوش او است  
تا پدرش زنده بود ما کمتر خلی  
محبت پدر را احساس میکردیم ، پدر

کلانم در حدود توان وسایل زنده گی  
مارا فراهم میکرد .. پدرم شب و روز  
از ما دور و بی خبر از حال ما بود ...

بدبختانه که پدر کلانم فوت کرد  
تغییر بزرگی در زندگی ما به وجود  
آمد ، ولی پدرم یگانه کسی بود که

تغییر کرده دست از عیاشی  
برداشت و نه به فکر ما آینده ما  
بود ...

ما سا لها انتظار کشیدیم ، رنج  
بردیم به امید اینکه پدرم از خواب  
گران بیدار شود ، ولی پدرم ...

چهل سال از عمر عزیزش گذشت ..  
گذشته از عیاشی شبا روزی ،  
گذشته از چند زن و دختر بد نام

که با پدرم دوست و معاشر اند و  
پولهایش را میگیرند ، پدرم با ما  
رویه بیرحمانه دارد هر وقت که به خانه

میرسد بنای داد و فریاد میگذارد مادرم  
که یک عمر زجر بودن در خانه او را  
تنها به خاطر اولادها به خود روا

داشته است از اذیت و آزار بیمورد  
اودر امان نیست .

اگر بگویم تعجب خواهی کرد که  
همه ما یعنی خانواده هشت نفری  
مابا پول معاش برای درم که (۱۲۰۰)

افغانی است زندگی میکنیم و پدرم  
باینکه به ما پول نمیدهد از برادرم  
چشم این دارد که برایش یگان بوتل

مشروب و یگان قوتی سگرت بخورد .  
دیگر کار دبه استخوان مار سیده  
از یکطرف ناداری و گرانی نرخ

ونوا ، و از طرف دیگر بی مهری پدرم  
دنیا را برای ما تاریک و زندگی را  
سخت غم انگیز ساخته .. لطفافریاد

مرا بانشر این نوشته به گوشش  
برسانید .. باشد که چشم خردش  
بیدار شود و دست از این کارهایی

که شایسته سن و سال او نیست  
بردارد . ما یک عمر زجر کشیدیم  
محنت و بدبختی دیدیم ، به امید اینکه

پدرم به سوی خانواده اش برگردد  
و دست از آز بی مورد همه ما ،  
مخصوصا ما درم بردارد ، و من بار

گران این زنده گی را تنها به خاطر  
مادرم به دوش گرفته ام ... امیدوارم  
که تو و خوانندگان گرامی مجله

ژوندون مرا عنما بی کنید .. خواه هر  
بد بخت شما آرزو  
خواهرم آرزو !

نامه شما را چاپ کردیم .. این نامه  
بیان کننده حقیقت تلخ و غم انگیزی  
است .. حقیقتی که یک عده مردان

خانواده بیگناه خود را قربان عیش  
و عیاشی خود مینمایند .. این نامه را  
چاپ کردیم به امید اینکه پدر شما به

# در باره فیروز خان چه میدانید؟



وی یک پسر ویک دختر دارد. نام پسرش «فردین» و

نام دخترش «لیلا» است.

وزن بدن او یک صد و هفتاد و دو پوند است.

شنا، سواری، اسکی، شکار و بوج رادوست دارد.

او نخستین کسیست که «ممتاز» را «مهمو» صدا کرد.

(فیروز خان) عقیده دارد که ممتاز دختری (زیرک) است و او نخستین کسی بود که (ممتاز) را (مهمو) نامید.

(فیروز خان دو ست (راج کیور)، (دلپ کمار) و (دهر مندر) است.

(فیروز خان) اشتیاق سو زانی دارد که راه فلم هندی رابه سمر زمین های دیگر بکشاید و ماشنیده به که (محبوب خان)، (دیوانند)

و (طارق) نیز این اشتیاق را دارند بخش (جوسا والا وادی) در (جوهر) پراز (خان) هاست و منزل (فیروز خان) در آنجا دای

چمن قشنگیست، پوست دوازده تا پلنگی که (فیروز خان) شکار کرده است در خانه اش نگه داری میشود، او شش دانه تفنگ دارد

ولی یک ونیم مال میشود که ازین سلاحها کار نگرفته است، زیرا درین یک ونیم سال فلم (ایراد) کار می کرد اگر چه در باره خوبی یا

هستیم و هیچگونه رقابتی میان مان وجود ندارد.

(فیروز خان) درین میان سالمند تر همه است، ولی (سنجی) بلند قد ترین همه است، برای اینکه فدا نیم انچ از قد (فیروز خان)

دراز تر است، (فیروز خان) یک صد و هفتاد و دو پوند وزن دارد و روزگاری قهرمان بازی (اسنو کر)

در ایالت زادگاهش یعنی میسور بود، در حال حاضر، هر وقت فرصت به دست آورد، به اسپ سواری و اسکی می پردازد همچنان وقتی به خانه بماند بر یج بازی میکند.

هر گاه (فیروز خان) را برهنه ببینید، اندام وز زیده و قامت بلندش شمارا به یاد (دسیمو لر)

در جنگلها و یا به یاد (استیف ریفس) در فلم (صخره جبل الطارق) می اندازد. وی مرد خوش خلقی نیست و باین همه مردانگی، بسیار زود رنج و ناز دانه است.

چندی پیش (فیروز خان) دارای فرزند دومی شد و (فیروز خان) این کودک را که پسر است، (فردین) نام نهاد نخستین فرزند (فیروز خان) دختر بست به نام (لیلا) که دو سال دارد.

اگر (فیروز خان) خیلی زود دارای فرزند دیگری شد، برای این است که نمی خواهد تفاوت سن بیسن

کودکانش بسیار زیاد باشد، اگر درین مورد از پدر و مادرش بیروی

کند، خانواده بزرگی خواهد داشت پدر و مادر او پنج پسر و دو دختر داشتند که بین هر دو نفر شان به سختی تفاوت سن به دو سال می رسید.

در حال حاضر چهار تن از (خان) های جوهر در جهان سینما زندگی می کنند و (اکبر خان) آخرین شان است که پا به عالم سینما گذاشت، (فیروز خان) می گوید که در حیات خصوصی با هم صمیمی

بدی شکار به نتیجه می نرسد است، اما میگوید که اگر جانوران بتوانند بگریزند و جان سالم بدر برند، وی خوش میشود.

خانواده (فیروز خان) غالباً ماه سه یا چهار روز ضیافت های تفریحی بر گزار میکنند، در چندین مهمانی «فیروز خان» که رفتیم، وی رادیدیم

که آواز موسیقی را خیلی را خیلی بلند می کند و در کنجی می نشیند و ویسکی و سودا مینوشد. او عادت داشت که زیاد سگرت

بکشد. ولی حالا دیگر سگرت را ترک گفته است و این ترک عادت برای آن بوده تا نیروی اراده اش را بیازماید.

(فیروز خان) یک موتر سپورتی آبی رنگ دارد و میگوید: این یگانه موتریست که ماموران





فیروز خان باممتاز در فیلم «اپراد»

مالیه می گذارند بخرم .  
 او ی در رویداد های اخیر بمبئی  
 هدف ماموران مالیه قرار نگرفت  
 خودش می گوید :  
 - شاید انتظار عواید (اپراد)  
 رامی کشند که بیاید و آنوقت  
 دست به کار شوند .  
 (فیروز) از وضع مالیه سخت  
 شده است و (فیروز) درین باره  
 می گوید :

هنوز در باره خوبی یا بدی شکار به نتیجه یی نرسیده است ، ولی

میگوید که اگر جانوران بتوانند بگریزند و جان سالم بدر برند ، وی

خوشحال میشود .

بریدگی ها میشود يك فلم دیگر  
 بسازم .  
 پس از به پایان رسانیدن فلم  
 (اپراد) به استراحت پر داخت  
 و برای يك سفر سه روزه به کشمیر  
 رفت .

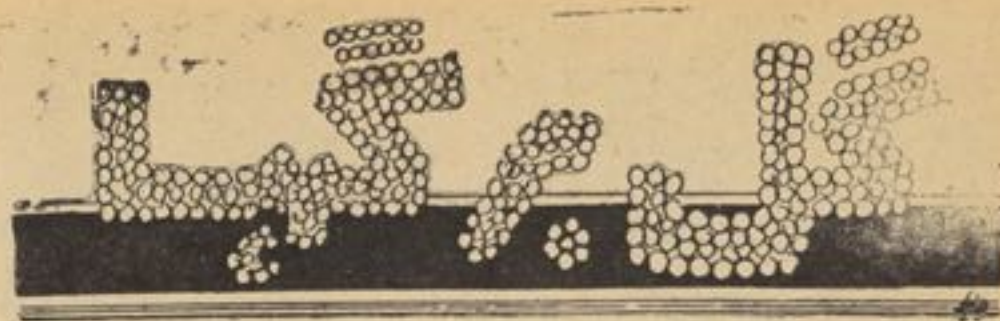


(فیروز خان) خودش را آدم با  
 شکیبا ، بسیار حساس و بد خو  
 میداند و فکر می کند که این ویژگی  
 ها از نقایص شخصیت او ست .  
 چندی پیش کار گردان جوان  
 و تازه کاری با (فیروز) قرار دادی  
 بست ، اما این اشتباه را مرتکب

می توانستم فلمی همچون  
 تار های (قرانکن هیمر) سازم ،  
 اگر اسعار بیشتر میداشتم .  
 درین فلم (فیروز) بربینی (ممتاز)  
 یوسه میزند و دو تن از آدمهای  
 گردن کلفت (فریال) را در تـسـب  
 حمام به دیار ابدی میفرستند ، به  
 خاطر این فلم گفتگوی (فیروز  
 خان) و هیأت سانسور سخت با لا  
 شد . میگوید:  
 - باید ببینید که چقدر از آن  
 صحنه قتل را بریده اند . از این  
 دو همواره می خواسته تا فلم  
 های خودش را بدست خویش کار  
 گردانی و آرایش و پیرایش (ادیت)  
 کند ، در فلم (اپراد) این کار را  
 کرد و درین فلم بیشتر از هر فلم  
 دیگر خودش را تبارز داده است .  
 درین آخر ها (فیروز خان)  
 فلمهای سنگین تری ساخته است  
 مانند (سفر) و (آدمی او رانسان)  
 که این دو فلم هر دو نامزد جا یزه  
 فلم فیر شدند و فلم دومی جا یزه

# پاسبان

بازارد رس میا هی شب غرق گشته بود، خفاش پیرو کور  
 در اسمان تیره و مر موز می پرید  
 يك جوجه سگ خموش  
 در زیر يك دكان قصابی فتاده بود  
 ترسیده می جوید یکی پاره استخوان  
 بر سنگفرش سردخیا بان درانطرف  
 در پرتو بنفش یکی نیلگون چراغ  
 يك پاسبان پیر .  
 در انتظار خنده صبح ایستاده بود  
 اواز زنگ ساعت يك برج دور دست  
 یکبار قلب خاموشی زرفراشکاف  
 چشمان پاسبان  
 از خشم برق زد  
 او خسته بود و تیره شب بی سحر هنوز، اندام شهر را به بر خویش می فروشد  
 چشمان نیمه باز او خوار پاسبان در پرتو بنفش  
 از شیشه های پنجره روشن دکان  
 برگنجه های خفته آن میخکو بماند  
 وانگه نگاه او چو یکی خسته عنکبوت  
 آهسته روی موزه طفلانه می خزد  
 در گوش او صدای غم انگیز کودکی  
 پیچید با ترانه يك باد رهگذر  
 فرداست عید و بابایم برهنه است



مخمس ملك الشعرا بیتاب بر غزل مر حوم قاری ملك الشعرا

# نگاه دو شاعر

باز لف تو تار شته دو انیدنگا هم  
 جز روی تو روی از همه پیچیدنگا هم  
 يك عمر به دیدار تو نازیدنگا هم  
 از سهواگر جانب گل دیدنگا هم  
 روی تو بیاد آمد و شرمیدنگا هم  
 وصل تو که ای غنچه دهن داشتیم امروز  
 زان قامت و سرو سمن داشتیم امروز  
 کی دیده کس آن عیش که من داشتیم امروز  
 خوش صحبت رنگین به چمن داشتیم امروز  
 گاهی گل و گه روی تو میدیدنگا هم  
 در باغ گل و بلبل شو ریده سپیم اند  
 پر وانه دل سوخته و شمع ندیم اند  
 بی ساخته محبوب و محب نغمه سپیم اند  
 حسن و نظریاک بهم یار قدیم اند  
 تا کی بود از روی تو نو میدنگاهم  
 لطف تو زمانیکه بمن کام روا گشت  
 زنگ - غم جا نگاه مبدل بصف گشت  
 در آئینه من دو جهان روی نما گشت  
 تا ساغر چشم تو به کام دل ما گشت  
 هر لحظه زند طعنه به جهشیدنگاهم  
 دل ما یل آنست که دیدار تو بیند  
 زان عالم انوار دو سه لمعه گزیند  
 پیوسته سر راه تو زین روی نشیند  
 میخواست گل از گلشن رخسار بچیند  
 از مار سر زلف تو ترسیدنگاهم  
 از عمر ندیدیم به جز رنج کشیدن  
 داریم زهی رزق تلاش است و دیدن  
 بیتاب نمانده است دگر تاب طپیدن  
 قاری نبود روی جهان لایق دیدن  
 چشم از همه بیوجه نیوشیدنگاهم

مامین مشعوف

## من دارم

وصال نازنینان است ارمانی که من دارم  
 درین سودا همه سود است نقصانی که من دارم  
 همه او صاف خط و خال و زلف و چشم خو بان است  
 کتاب و دفتر و اشعار و دیوانی که من دارم  
 گر فتارم بدام زلف پیچان پیرویی  
 پریشان نیستم زین بند و زندانی که من دارم  
 بپای قاصدش سر می نهم گرسوی من آید  
 همین باشد به عالم و جبهه شایانی که من دارم  
 رقیبم گاه گاه از دور یا نزدیک می بیند  
 چه داند از اشارت های پنهانی که من دارم  
 نبود از ما جرای قلب خو نینم کسی واقف  
 مرا رسوا نمود این چشم گریانی که من دارم  
 سبک می آید این او ضاع ناهنجار و بیباکی  
 بچشم هر يك ز امثال و اقرا نی که من دارم  
 دل من از هوس پر جیب من از سیم و زر خالی  
 که دارد این چنین حال پر شانی که من دارم  
 ندارد هیچکس مشعوف در سر تا سر گیتی  
 امور کارو با رتیت و پاشانی که من دارم



## خماری سترگی

پر خماري سترگي و جار باسه ماته  
چه پري کي مه زا عدي و تقوي ماته

هرچه ووني ستا سترگي شم  
زه به تنگ يم له دي رنگ حيا ته

هر چه ووني ستا سترگي جا دو کاري  
خان به خيله غور خوي غم و بلا ته

مخ دي گنج دي توري زلفي دي بنا مار دي  
لاس له ويري ور وي نه شم اژدهاته

«معز الله» له مایي صبرو آرا م پوره  
بي له دي نه نور شه نه دي پاتي راته

«معز الله خان مهنده»

• • •

## سترگي

ريغه بيامي او لیدی د آشنا سترگي  
ليده نه که بي له دونه زما سترگي

د زړه سو د مي يو ذري له پري نه کيږي  
که هر خو گورم آهو ياشه پلا سترگي

چه شي پتي د غه سترگي تياره راشي  
انتظار کښي ورته وي د صبا سترگي

دغر سترگه هم شي پته دغره شاته  
چه وگوري په رڼا د رڼا سترگي

لکه نمر ته شي رڼا د پيو ي ته  
داسي تني ورته دي د سما سترگي

د غه سترگو ته او چت کاته ډير گران دي  
افسون گري، جا دو گري دي دا سترگي

پوړي پوړي مخلوقات پريوزي له شرمه  
چه او چتي ورته کړي د حيا سترگي

نصره! هسي دي جوړ کړي خان له نول دي  
چرته ستا چرته د هغه آشنا سترگي  
«نصر»

## زما حال

تپه تياره ده زه رڼا ته انتظار لرمه

يمه پښيا بل او په لارکي خنډو خار لرمه

ملکري تللي زه ويده پاتي بيد يا کي يم  
واړه سپاره دي يوزه پلي په شبا بار لرمه

نور په موټروکي په مهنده لکه برق تيريري

زما په مخکي دي گود خرتل خبردار لرمه

■ ■ ■

هرچا په برق باندي کوټه کړله توده رڼا

زه لاتر اوسه د تيلي په دکان کار لرمه

هر يو ميدان کي دي ولاړ کوي اظهارد کمال

زه هيڅ شي نه لرم په تير و افتخار لرمه

گل پاچا «الفت»

## تا غواړمه

نه خو عقبی او نه دنیا غواړمه

سترگو کي نم، په شونډو شوخه خندا

د زوند نشمده، خدا پرودا غواړمه

بيا به ته ما اوزه به تا غواړمه

سترگي ملالی د حيا غواړمه

دارنگ د ميني انتها غواړمه

(ملتون)

# دهليو کاروان



# از آن روز که

## در کشور ما اثری از پست و پسته‌خانه و تکت‌های پستی موجود نبود

در کشور ما هر چیز (وسایل مدنی) مخصوصاً طی نیم قرن اخیر روبه تحول گذاشته است. مانند دیگر کشورها در ابتدا در مملکت ما هم برق نبود. تلیفون و سایر وسیله مخابرات وجود نداشت از آب آشامیدنی صحتی (آب نل) نشانی بمیان نبود از وسایل نقلیه هیچ‌اثری وجود نداشت و همه از حیوانات منحیث وسیله نقلیه استفاده می‌کردند.

امور عمرانی کشور ما هم متبذی بود و به همین اساس بصورت عموم زندگی مردم ما از نقطه نظر عدم دسترس به وسایل مدتی رونق چندانی نداشت و در امری مردمان ما خیلی رنج می‌دیدند چنانچه زراعتین مادر امور کشاورزی شان چه منتها نبود که نمی‌کشیدند و چه تکلیف که نمی‌دیدند. و آن بخاطر یکی و وسیله عصری وجود نداشت و همه از افزار دستی و حیوانات کار می‌گرفتند

چنانچه امروز هم کم و بیش علامات آن بچشم دیده میشود، اما امروز بصورت عام در همه امور زندگی مردم ما تحولی آمده و میشود با مقایسه گذشته های دور، بین طرز زندگی امروز و دیروز فرقی قابل شده.

تجارت ما چه بسویه ملی و جهانی نسبت بسابق رنگ و رونق خوبی گرفته، وسایل نقلیه زمینی و فضایی روبه افزایش است، در قسمت عمران توجیه بیشتری مبدول گردیده در مرکز و ولایات به تعداد عمارات مدرن و عصری تزئید بعمل می‌آید. احداث سرکها بندها و انهار درین اواخر نیز روبه تحول و انکشاف بوده، همچنان وسایل عصری زراعتی وارد کشور گردیده و تا جایی بدسترس عدای از زراعتین ما قرار دارد. به همین ترتیب وسایل بهتر مخابراتی بدسترس مردم ما قرار گرفته و در امور پستی کشور

تحولی بنیان آمده که ما در این شماره در اطراف اینکه پست در ابتدا به چه شکلی در مملکت ما بمیان آمد و تا امروز چه نوع تحولاتی در امور پستی کشور رونما گردیده مطالبی غرض مزید معلومات خوانندگان این نامه تقدیم مینمائیم.

برای اولین مرتبه در زمان امیر شیرعلی خان تشکیل اداره پسته بنام (دائیره چاپار) یا چاپارخانه روی دست گرفته شد و این اداره درست در سال سوم دوره سلطنت امیر شیر علی خان تاسیس گردید. برای اداره چاپارخانه سر دروازه بالا حصار جای تعیین شده بود.

به اصطلاح آنوقت سر کرده چاپارخانه محمد حسن خان دبیر الملک بود و چون او (کمکی ناپ ترکمان) یعنی مستوفی مقرر شد عوضش میرزا محمد نبی خان واصل بسر

میرزا محمد افضل خان میرزا غلام حیدر خان، احمد خان ده بدشی ماهانه به معاش (۱۰ روپیه آنوقت) همچنین پنا ده ها ده نفر بو دند هر یک فی ماه (۷ روپیه) معاش داشتند، شخصی بنام لاله باز محمدده بدشی سمت تر کسان بود بهادر خان تیبیه بی قاصد بدشی بود.

آمدن داک از خلم (تاشقرغان) به کابل چهار روز در بر میگرفت همچنان از هرات براه هزاره جات شش روز، از قندهار به کابل چهار روز و از جلال آباد به کابل شب در میان میرسید.

در وقت (ضیا المله) دائره چاپار به نام داکخانه از دفتر دبیری جدا و مستقل گردید و این بنا بر پیشنهاد دبیر الملک میرزا محمد نبی خان صورت گرفت.



چند نمونه از تکت‌های پستی که برای اولین مرتبه در کشور ما بطبع رسید.

# تاریخ و ک...

## چه در مرکز و ولایات کشور پسته‌خانه‌های زیادی بمیان آمده و ازین ناحیه مشکل مردم ما را رفع ساخته است

داکخانه آنوقت در مقابل هتل داکها نیکه به قند عار فرستا ده رسنه طبع آن درنظر میخورد .

فعلی کا بل و در مو ضعی که میشد رنگ تکت آن سبز بود و داکهائیکه به لعل پور ارسال میگردد رنگ تکت آن نصواری بود که مردمان عوام و بیسواد از رنگ تکت سر پاکت فهمیده می توانستند که چاپار پسته از کجا رسیده و کجا می رود .

قیمت تکت‌های پستی آنوقت یک شاهی ، یک سنار ، یک عباسی نیم رویه و یک رو پیه بود در سنه های ۱۲۸۸-۱۲۹۵ این تکت ها بچاپ رسیده بود، عموماً تکت‌های مدور و بدو دایره تقسیم شده بود در دایره وسطی آن به مناسبت اجرا میگردد .

نام امیر شیر علی خان مرحوم کله شیر رسم شده و بالای کله شیر قیمت تکت نوشته شده بود اما بدور کله شیر عبارت (محصول چاپارخانه داک السلطنه کا بل ) چاپ میشد اکثراً بنام کله شیر یاد میگردد و برای اینکه تکت های را نصب شده بالای مراسلات نصب میشد و باطل نمودن تکت های نصب شده توسط کشیدن یک خط به قسم چلیپا صورت میگرفت و به این صورت تکت ها را باطل میساختند و بروی تکت کلمه باطل شد را نیز می نوشتند . بعد ها آهسته آهسته پسته رسانی انکشاف پیدا نمود اما دیرین نگذشت که نسبت بعضی عوامل از بین رفت تا اینکه دو باره در زمان امیر عبدالرحمن خان شروع شد .

درین وقت مهر های مخصوص برای باطل کردن تکت های نصب شده روی کار آمد که توسط آن تکت‌های نصب شده بالای مراسلات را باطل میساختند درین وقت مکاتیب رسمی از نصب تکت معاف بود یعنی بدون تکت ارسال میگردد .

باقیدار



هائیکه به جلال آبا دفتر ستا ده میشد رنگ تکت آن سیاه بود، دکهائیکه به کابل فرستاده میشد رنگ آن فولادی تکت هائیکه به (تاشقرغان) فرستا ده میشد دارای رنگ بنفش بود همچنان



چند نمونه از تکت های پستی امروزی

# د کیهان نور دانو

کیهان نوردان هغه انساني استازی دی چه دباندنی فضا او نورو سیارو دخپرنی لپاره د نوو اوحیرانوونکو تخنیکي وسایلو په مرسته هلته لیرل کیږی . دا هغه نوی او ډیر په زړه پوری سفرونه دی چه په انساني تاریخ کی ساری نه لری او د مخکی داوسیدو نکو دتمدن دډیری پرمختیا نښانه گڼل کیږی .

د کیهانی سفرو لومړی مرحله په ځمکه او د هغی به ساحه کی شروع کیږی، کله چه فضا یی بیړی یوه ټاکلی مسافه ووهی وروسته بیا د مخکی د جاذبی له ساحی څخه دباندی وزی .

دفضایی بیړی اومخکی لریوا لسی دمخکی دجاذبی له ساحی څخه د بیړی وتل دامفهوم نه لری چه بیړی اودهغی سپرلی په بشپړ ډول دمخکی سره خپلی اړیکی وشکوی .

کیهان نوردان هر خومره چه لیری ولاړشی بیا هم دخپل اصلی ټاټو بی یعنی مخکی فکر له سره څخه نه شی لیری کولای ، ځکه چه د ډوی ټولی اداری چاری د مخکی تر مستقیم کنترول لاندی دی ، بل دا چه دوی د مخکی د اوسیدونکو لپاره د دغه ډول سفر په غرض رالیږل شوی دی د کیهانی بیړی او کیهان نوردانو ټول مقدماتی اوانتهایی تیاری د مخکی پر مخ او دځمکوالو په مرسته ممکنی شوی دی کیهان نوردان په ځمکه کی دخارجی سفرو له پاره چمتو کیږی . اوس په مونږ دلته د کیهان نوردانو ځمکنی مشغولیتونه تر نظر تیر کړو .

دا څرگنده خبره ده چه کیهان نوردان تر هرڅه وړاندی ډیری بنی روغتیا ته اړتیا لری ، ځینی داسی خلک هم لیدل کیږی چه د بشپړی روغتیا خاوندان دی مگر په حرکاتو کی ډیر چست او چالاک نه وی ، کیهان نورد ته ښایی چه د بنی روغتیا تر څنګ ډیر غښتلی وی ،

نور دانو لپاره دهاکي ، فوټبال ، باستکتیبال لږ بی ډیری گټوری تمامیږی . ددغولوبو ډیر ښه خصوصیت دا دی چه په کیهان نوردانو کی کولیکشیفی روحیه تقویه کوی ، همدغه لوبی دچټکتیا لاره گټوری دی او د لوبو هر غړی مجبور دی چه په ډیره چټکتیا سره تصمیم ونیسی ، د ملگری موقعیت تثبیت اوبخپل اقدام کی دملگری دممکنه مرستی اندازه او خصوصیت په ښه توګه تخمین کړی داډول فعالیتونه د ټولو څو غړو د پیاوړی کیدلو لپاره گټور دی

فیزیو لو جستان عقیده لری ، هغه کسان چه سپورتي فعالیتونه دمنظم او ټاکلی پروگرام له مخی اجراء کوی ، هغوی د ډیر پیاوړی زړه خاوندان ، دوینو دتصغی اویوشلو سیستمونه هم په ښه ډول سره د ساکنیلو دستګاه او عصبي سیستمونه هم د سپورت له لاری تقویه کیدلای شی .

کیهان نوردانو ته د اعصابو ډیر قوی سیستم ځکه ډیر ضرور دی چه کیهانی بیړی په هوا کی په ناڅاپی ډول د دروند والی او موقعیت له کبله دجدی تحولا تو او تغیراتو سره د سپورتي فعالیتونو په نتیجه کی یو بل ښه خصلت ورزشکا رتسه ورپه برخه کیږی چه هغه دلوید لږ او خیز وهلو قابلیت دی .

څرنګه چه په اوسنی زمانه کی سپورت ډیره زړه پوری پراختیا پیدا کړیده او ډیر راز راز سپورتونه وجود لری اویوسپری نه شی کولای چه په ټولو ډولونو کی پوره مهارت تر لاسه کړی لازم دی چه هرڅوک د خپل ذوق او د ندی برابر دسپورټ ډول د خان لپاره وټاکي ، کیهان نوردان هم د خپلی وظیفی په مطابق د سپورټ ډول دخان لپاره غوره کړی ، او دا کار یوازی د کیهان نوردانوله خوانه اجرا کیږی بلکه مجرب او پوه ماهران ددی کار دکولو اختیار لری کوم چه په دغه برخه کی ژور معلومات او بنی تجربی ولری . ورزشی پوهانو او ماهرانو په ډیر دقت سره دسپورټ ټول ډولونه تر ټول اړخیزی څیړنی لاندی و نیول او غوښتل یی چه د کیهان نوردانو لپاره ډیر گټور سپورت وټاکي د څیړنیو نتیجه د انتظار څخه لیری وی مثلا دبوکس متخصصینو دا عقیده درلوده چه بوکس دډیر زړورتوت او غښلیتوب علامده مگر تجربیو دا و ښودل چه بوکس د کیهان نوردانو د عملی فعالیتونو لپاره گټور نه تمامیږی .

ډیر وخت پخوا د هوا نوردی ماهران دی حقیقت ته خیر شوی وو چه بوکس ددوی دځانګی شاگردانو ته دگټی پر ځای تاوان رسوی هغه شاگردان چه دبو کس په سپورت اخته وی ، د هوا نوردی په فعالیتو کی ډیر بریالی نه وی ځکه چه دبوکس د تمرین خاوندان دډیر چټک ، شدید عکس العمل او نورو قوی حرکاتو سره عادی وی په داسی حال کی چه د هوانوردی او کیهان نوردی بیړی نرمو ، آرامو او پرله پسو فعالیتو ته اړتیا لری ، له همدی کبله د کیهان

کیهان نوردان دپورتنیو سپور تونو ترڅنګ دسپورت ځینی سپک ډولونه هم تمرینوی ، کوم سپورت چه د کیهان نورد لپاره ډیر ضرور او دده د ماموریت په اجرا کولو کی به ډیر گټور تمام شی هغه د پراشوت سپورتونه دی .

دا څرگنده خبره ده چه کیهان نوردان په ځمکه کی یوازی سپورتي مشغولیتونه ، نه لری بلکه یو لږ نورو عملیاتو ته هم اړدی . دا ځکه چه انسان دکیهانی سفر په اوږدو کی د فزیکي فشار تر څنګ د روحی ، عصبي فشارونو تر تاثیر لاندی هم راځی ، له همدی کبله لازم دی چه کیهان نوردانو دچمتو کولو په وخت کی د مغز فعالیتونه او خصوصیات نور روحی او روانی هم تر وزنی لاندی و نیول شی .

بی ، پاولف چه ستر اونا متو فیزیولوګ دی په دی برخه کی ډیری په زړه پوری او گټوری تجربی اجرا کړیدی ، کله چه نوموړی محقق د ژوند یو موجود اتو ایفلکسونک څیړل ، نو د خپلی تجربی د اجرا کولو لپاره به یی داسی یو محیط جوړ کړ چه هلته به په بشپړ ډول بزغ وجودنه درلود ، یوازی به د تجربه کوونکی

دغه قابلیت په ځمکنیو فعالیتونو کی د ډیری توجه وړندی مگر په فضایی مز لوی ډیر خاص ارزښت لری ، ځکه چه انسان په فضا کی د لومړی ارتفاع څخه گڼتمه رالویږی او په دغه وخت کی لازم دی چه سپری دخپل بدن توازن په ښه ډول وساتلای شی . په سپورتي فعالیتونو

# وَأَمْكِنِي مَشْغُو لَيْتُونِي

په امر سره لازم دغهونه د دی لپاره دغه محیط ته استول کیدل خود ژوندی موجود روحی او عقلانی عکس العملونه په دغه چوپ محیط کی ولیدلای شی.

دهمدی مقصد لپاره مخصوص تاسیسات منخ تراغسل او هغه درچوبتیا د برجونو په نامه یادیدل .

د پاولف پنخوانی تجربی لایتر اوسه پوری خپل ارزښت ساتلی دی اود هغه دنظریی په اساس اوس دکیهان نوردانو لپاره دا ډول کوئی جوړیږی چه هلته دکیهان نوردانو داعصا بو مغز ، سمعی سیستم ، بصری اورگانونه او دهغو حالت د وضعیت مطالعه کیږی .

ددغی کوئی مخصوص آلات چه د اعمار په وخت کی هلته تعبیه شویدی سړی ته د امکان ورکوی چه د انسان د ټول اورگانیسیم حالت او شان دمخصوصو گرافونو د مطالعی له لاری خان ته روښانه کړی په دغه وخت کی دانسان د مغز حالت اود هغه الکتریکی فشار ، دزړه فعالیت داعصابو د سیستم عمل، دساکینلو جهازو دوینو جهازو دحافظی کیفیت دادراک تحلیل قوه، دتحمل اوصبر معیارونه په همدغو کوټو کی نور معیارونه ټول په دقیق ډول سره مطالعه کیږی.

په همدغو کوټو کی نسور ډیر ورزشی وسایل د کیهان نوردانو په اختیار کی ایښودل کیږی خو په ښه توگه سره خانونه د کیهانسی سفر لپاره تیار کړی .

فعالیتو یوه منظره لیدل کیږی . په تجربه سره ثابت شویده چه د کوئی خانگړیتوب دانسان پرجسمی او روحی حالت بانندی ډیر تاثیر لری

مونږ په یوی داسی نړی کی د ژوند کولو سره آشنا شوی یو چه هلته دږغ، رنگ او نور زړه خوښوونکی منابع ډیری دی دغه مادی فکتورونه پر انسانی جسم ، فکر اوروح بانندی ډیر اثر لری او په عادی ژوند کی سړی هیڅکله ددی ډول حالت سره نه مخا منخ کیږی .

نو څکه دهغه دعواقبو په باب کی لږ فکر کولای شی . که چیری یو سړی په بشپړه تجرید شوی فضا کی چه د رنگ او ږغ څخه کاملا فو قد وی پاتی شی هلته انسان ته څه ډول روحی حالات پیدا کیږی طبیی ډکترانو او هغو روحی ماهرانو ته چه په دی برخه کی یی ژوری څیړنی کړیدی د خانگړیتوب په تاثیراتو ښه پوهیږی .

یوه ورځ د دغو پوهانو له خوا څخه د یو گروپ عادی خلکو ته پیشنهاد وشو چه د تاکلی وخت لپاره به یوه تجرید شوی کوټه کی پاتی شی ، کله چه دغه ډله د (۷۲) ساعتو لپاره په نوموړی کوټه کی پاتی شول تر نیمایی ډیر خلک د بی هوښی په حالت کی ولیدل شول .

په دی ډول کوټو کی هغه پیلوټان چه ښه روغتیا یی درلود له او په لازمی جامو سمبال کړه شوی وی هم ژوند کولو ته مجبور کړل شول .

کیهان نورد باید هیڅکله اوهیچیری دتجرید شوی محیط څخه ونه ویریری څکه چه دی د کیهانی مزلو په وخت کی مجبور یری چه خو ورځی حتی خو اونی په خانگړی فضا کی ژوند وکړی . د دی لپاره چه کیهان نوردان

ددی ډول الوتنو لپاره تیار شی لازمی دی چه په دی ټکو خانونه پوه کړو چه په خانگړی محیط کی څه ډول جسمی او روحی حالات منخ ته راځی او دغه حالات د ژوندی موجود پر کار او فعالیت بانندی څه اثر کولای شی :

پوهان په دی ټکی پوهیږی چه د ښه مزاج ، روحی آرامی ، دکار کولو دښه قابلیت او دمغزو دښه کار کولو لپاره او دهغه د انرژی د تجدید لپاره د خارجی محیط انعکاسات لازمی او حتمی گڼل کیږی ، څکه چه د خارجی محیط تاثیرات پر انسانی جسم بانندی کم کړه شی ، د مغز په فعالیت کی اخلال، حافظه کمزوری او

فکار د (خفستلو) له حالت څخه د (سکیدلو) په حالت اوږی په دغه صورت کښی به دعادی اوساده مسلو حل گران ښکاره شی او ددی لپاره چه دیوه حالت څخه بل حالت ته فکری قوای واپول شی د ډیسری انرژی لکول به لازمی وی . که چیری د خارجی محیط تاثیرات به بشپړ ډول قطع شی حسی غږی به د فعالیت څخه ولویری او انسان به د معنوی فعالیتونو د اجرا کولو واک له لاسه ورکړی اوانسان به د (احساس داوږی) په حالت اخته شی .

دلته اوس ددغی ډیری زړی معقولی مفهوم ښه څرگندی چه وایسی : (انسان فکری غذاته اړدی)

که چیری (فکری غذا) تر حده تیره شی څه اثرات پر ځای پریږدی؟ که چیری حسی غږی تر ډیر فشار لاندی راوستل شی څه حالت لیدل کیږی ؟

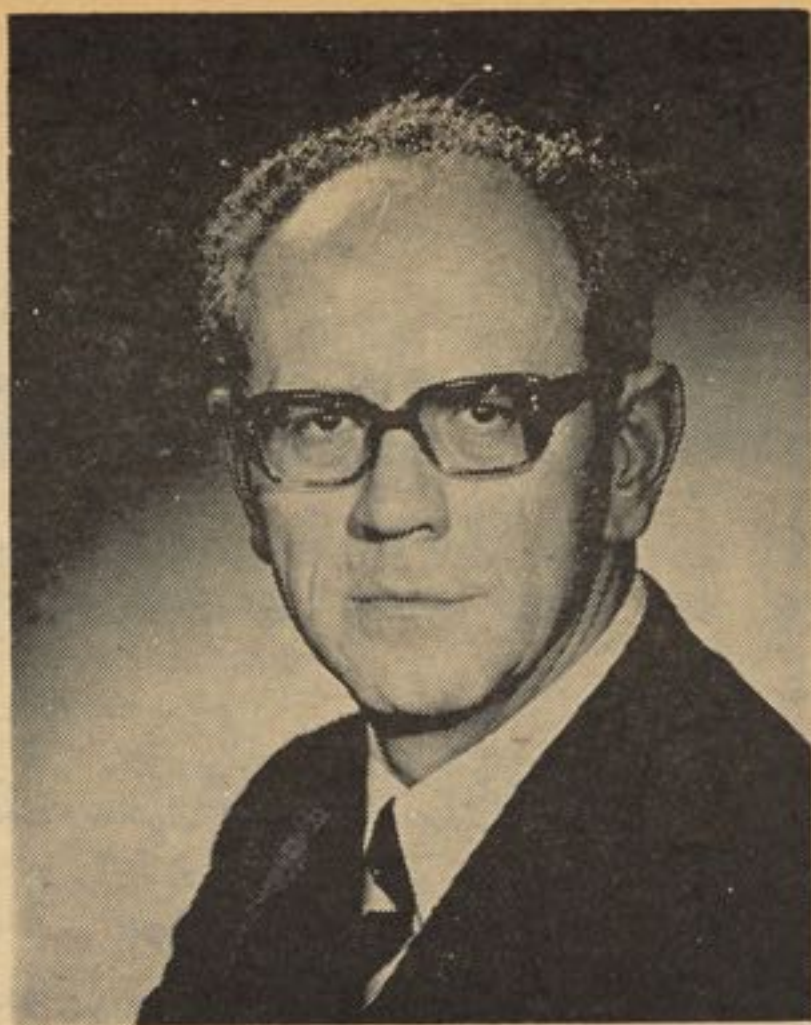
په دغه صورت کی د (احساس د

اشباع) حالت منخ ته راځی چه د ډیری قوی ستومانی سبب کیږی . تجربه دابښی چه د (احساس دفاکگی) له حالت څخه وتل گران دی نسبت دی ته چه سړی دی د (احساس د اشباع) له حال څخه ووزی . داحساس د اشباع په حالت کی به یوازی سړی سترگی اوغوږونه پست کړی او په دی ډول سره به خپل حسی غږی د خارجی فشارونو څخه وزغور لای شی . داطریقه ډیر ساده ده او یوازی په هغو حالاتو کی کار ځینی خستل کیږی چه د خارجی محیط اطلاعات ډیر گټور نه وی .

دلته به یوه ساده تجربه د تورو له لاری ولیکو :

مثلا که چیری ستاسو ملگری په یوه ډیر گڼ جمعیت کی وی او تاسی غواړی دهغه سره خبری وکړی په دغه وخت کی له هر بلو څخه ستاسو غوږونو ته دغهونه رسیږی او د هغو په منخ کی دخپل ملگری دږغ پیژندل سخت کار دی مگر که په همدغه حالت کی سړی وغواړی چه د خپل ملگری سره خبری وکړی ، په لومړی سر کی به داسی ښکاره شی چه د ملگری سره خبری کول کوم گران کار نه دی کله چه په خبرو شروع وکړی اوږی چه د هر بلو دغهونه راځی او دی پوهیږی چه دده ږغ به په صحیح توگه مقابل تن ته ونه رسیږی ، د څو شبو لپاره مکث کوی وروسته بیا خپل او ازد دی لپاره لوږوی شو د نورو له ږغو څخه په اسانی تیرشی مگر د ده کوښښ به هیڅ ډول نتیجه ور نه کړی .

پاتی په ۸۰ مخ کښی صفحه ۳۷



### متن پیام رییس بیست و هفتمین اسامبله عمومی

### ملل متحد بمناسبت روز حقوق بشر

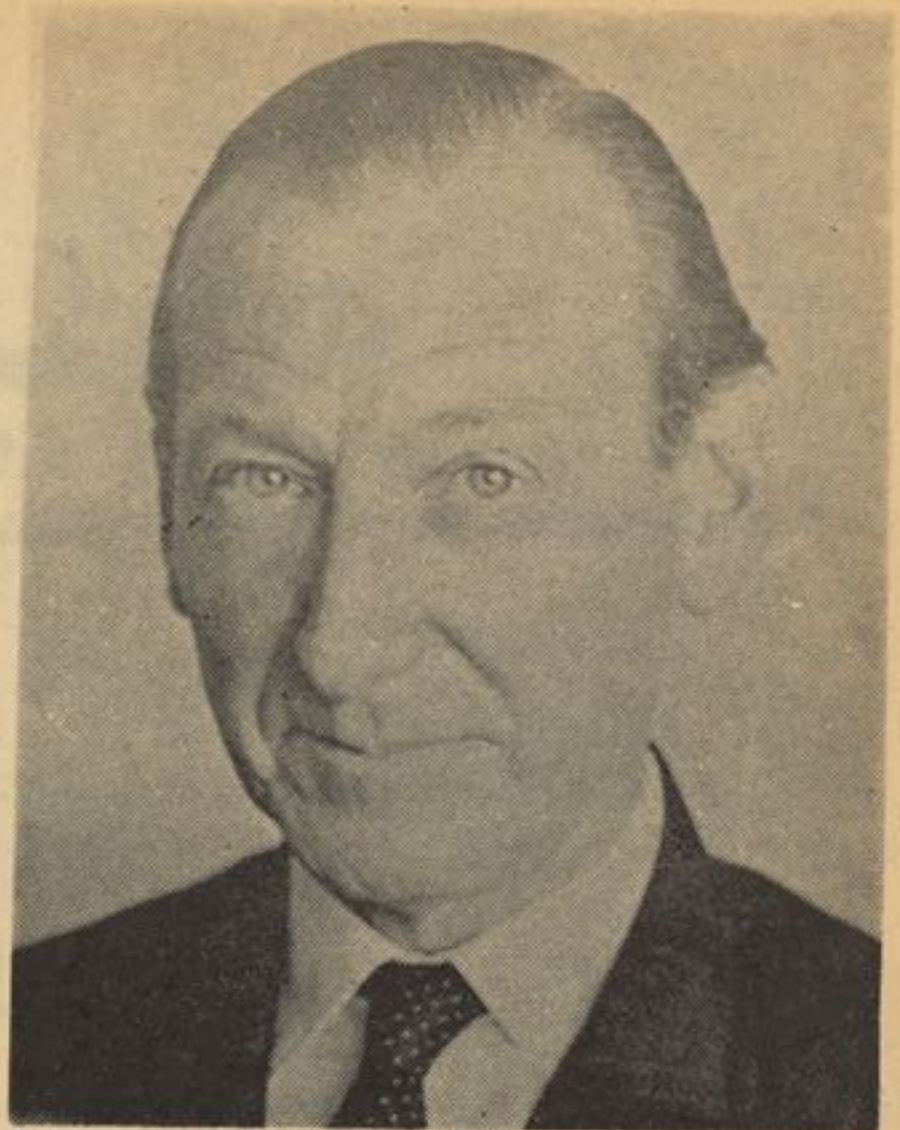
در میان کارنامه های مهمی که ملل متحد در درازای هفتاد و هفت ساله اش در امر آن به صورت نزدیک اشتراك داشته است پذیرش (اعلامیه حقوق بشر) که ما امروز بیست و چهارمین سالگرد آنرا تجلیل میکنیم، مقام ممتازی دارد. این اعلامیه، تهادت بشری کار ملل متحد را میسازد و از سال ۱۹۴۸ به این سو با وسایل بسیار دیگری که همه این وسایل بر اصلهای اساسی اندیشه «کرامت ذاتی و حقوق مساوی و انتقال ناپذیر تمام اعضای خانواده بشری» استوار است، تقویت یافته است. برین مبنی، اصلهایی که ما اعلام کردیم، همه بران است تا انکشاف کامل فرد بشری را در چهار چوب جامعه ای که شرایط لازم را برای پیشرفت اقتصادی و اجتماعی فراهم میکند و دستیابی به آموزش، فرهنگ و سودهای دانش و تکنالوجی را تشویق مینماید، تضمین کند.

هرگاه این سازمان بران باشد تا کار نامه های مناسب و مشخص را برآورد، روابط بین المللی باید به شیوه ای حمایت و تشویق گردد تا امکاناتی به میان آید که موانعی را که هنوز بر سر راه حرکت بشریت به سوی پیشرفت وجود دارد، از بین برد.

برای بر آورده شدن این هدف، ما باید کوششهایمان را چندین برابر سازیم تا مسابقه تسلیحاتی کاهش یابد استعمار و نژادگرایی را با تمام اشکال آنها، برای همیشه نابود سازیم، برای مردم سطح مناسب انکشاف را تضمین نماییم و برای تقسیم عادلانه منابع ذهنی و فیزیکی جهان کار کنیم.

آرزو برای تشویق تحقق یافتن حقوق بشر باید با آرزو برای همزیستی در صلح، در جهانی که تفاوتهای بین آرمانهای سیاسی و اجتماعی موجود گوئی از رقابت سازنده باشد نه انگیزه کار برد قوه دست بدست هم جلو برود.

بگذارید این بیست و چهارمین سالگرد «اعلامیه جهانی حقوق بشر» مناسبتی باشد که بر مبنای آن وفاداری خود مان را به آرمانهای آزادی، برابری، داد، پیشرفت و صلح برای همه اعلام کنیم و تعهد خودمان درین باره که در خدمت این اصلهای گرامی از هیچگونه کوششی شانه خالی نخواهیم کرد، تجدید نماییم.



### متن پیام «کورت والدهایم» سرمنشی ملل متحد

### بمناسبت روز حقوق بشر

«اعلامیه جهانی حقوق بشر» یکی از بزرگترین کارنامه های ملل متحد است. این اعلامیه، بیست و چهار سال پیش، روز دهم دسامبر ۱۹۴۸ توسط اسامبله عمومی اعلام گردید.

این اعلامیه یک سند پیش آهنگ آزادی بشر است... اما این اعلامیه تنها یک اعلامیه است و قدرت تحمیلگر یک پیمان جهانی را ندارد. چنین پیمانهایی در باره حقوق بشر وجود دارد. در حقیقت بر پایه این «اعلامیه جهانی»، ملل متحد خود دو میثاق جهانی حقوق بشر آماده ساخته است: یکی در باره حقوق مدنی و سیاسی دیگری در باره حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی. اما اکنون تنها چند کشور این میثاقها را تصویب کرده و بدین صورت، اصلهای «اعلامیه» و دیگر تصمیمات ملل متحد را در زمینه حقوق بشر به شکل تحمیلگرانه پذیرفته اند.

این حقیقت غالباً از نظر افتاده است برای من، شخصاً سیل تقاضاها برای کمک از افراد و دسته هادر سراسر جهان سرا زیر میشود. اما من به تنهایی کاری مهمی نمیتوانم کرد. ملل متحد سازمانی از دولتهای خود مختار است. اساسنامه این سازمان برای سرمنشی قدرت آنرا نمیدهد تا حقوق بشر را عملی سازد تنها کشور های عضو خود شان این کار را باید پذیرش قوانین مناسب و با تأیید وسایلی که از طرف جامعه بشری به آنها پیشنهاد شده است، میتوانند کرد.

به این صورت، درین «روز حقوق بشر» میخواهم از همه سازا فرادو حکومتها به یک سان خواشش کنم تا ما را کمک نمایند که در راهی که بیست و چهار سال پیش بدان پا گذاشتیم، جلوتر برویم هدف ما باید این باشد که «اعلامیه جهانی حقوق بشر» بخش جدایی ناپذیری از زندگانی روزانه همه مردم جهان گردد.





# مکتوبات

در شماره گذشته مقدمه  
موضوعی را متذکر شده وعده داده  
بودیم که چند نامه را بطور نمونه  
چاپ میکنیم و اینک بر حسب وعده  
دوی ازین نامه هارا درین صفحه  
به نشر میرسانیم.

بناغلی ص. ف می نویسد :  
مردی هستم دارای بیست و پنج  
سال عمر و از مدت تقریباً پنج سال  
است با دختری از خانواده شریف و  
نجیبی که از ناحیه علم و عرفان و -  
دانش بهره من هستند ازدواج نموده  
ام که دارای دو پسر و یک دختر  
میباشیم چون خانم از هیچ نگاه  
نزد من مقصر و قابل نصیحت نمیباشد  
محض اینقدر است که قلب او  
خیلی حساس و خوش باوری  
اش به کمال رسیده است و در  
حیثیت چیزیکه حساسیت نشان می  
دهد اینست که اگر زمانی با  
دو شیزه و یا خانمی صحبت  
نمایم آنوقت است که فضا  
خانوادگی برای هفته ها با جگرخونی  
سپری میشود و لو آن شخص از اقارب  
هم باشد و یا مثال دیگر اینک اگر در  
کدام محفل شب نشینی یکن از -  
دوستان به قسم مزاح بگویند (خوب  
روز پیشتر با دختری جوان شما  
رایکجادیتم که مربوط به فامیل ما  
شمان بود خیرت بود) اگر که در  
همین وقت خودم و دوست گوینده با  
تما ما اهل مجلس میخندند اما خانم فوراً  
باور کرده است میگوید خوب  
است چرا بخانه نیاوردی  
موضوع را در دل جا داده بعداً روزها  
با وی منطقی میگویم و مثال میدهم  
اما اثری ندارد.

نهاد خواستم موضوع را با شما  
در میان بگذارم تا در زمینه بوسن  
راهنمای نماید که چه راه را پیش  
روی گذاشته و مطابق آن رفتار نمایم  
زیرا نشود خدای نخواسته زندگی  
خانواده گی مان و پسر و دخترم که  
نهال های امروز و مردان فردا هستند  
بیره و تار شود. با امید راهنمایی  
شما.

**و اینک نامه دومی از بناغلی**  
(ص. ف)

**عبدالقادر از شهر کابل!**  
اضافه از شش سال شده که با  
دختری از اقوام نزدیک خویش -  
ازدواج نموده ام اکنون صاحب  
دو طفل میباشیم من و خانم هر دو  
مامور دولت استیم و در اداره کار می  
کنیم.

زندگی خانوادگی ما با دو طفل  
ما خیلی خوش میگذرد و کدام ناراحتی  
از رهگذر اقتصادی هم نداریم. خانم  
خوب میداند که من غیر از وبکسی  
دیگری علاقه ندارم و این علاقه مندی  
ام نزدیک بکلی ثابت است ولی باز هم  
بعضی اوقات روی بعضی موضوعات  
جنجال هایی را براف می اندازد و  
گفتگوهای راز و یکار می آورد تمام  
موضوعات بسیار ساده و پیش پا  
افتاده در میگیرد مثلاً بمن میگوید  
امروز چرا ده دقیقه ناوقت آمدی علت  
چیست هر قدر برایش دلیل میاورم  
قبول نمیکند و فوراً بعضی تهمت هایی  
را که من بکلی از آن بی خبرم بر خم  
میکشد من خیلی با حوصله افزایسی  
ادعایش را رد میکنم و ازین حرکتش  
مخندم اما او هر لحظه بر آشفته تر  
شده و بالاخره شروع به عصبانیت

میکند و هر قدر برایش دلیل می  
آورم قبول نمی کند و می گوید تو  
دروغ می گوئی یا لاخره مجبورم  
سازد که منم با عصبانیت جوابش  
را بدهم درین فرصت است که گپ  
خراب میشود و ابتدا به جنگ و  
غالمغال و بالاخره بگریه و ناله پرداخته  
اطفال معصوم را زیر لت و کوب قرار  
میدهد.

این صحنه صد ها مرتبه تکرار  
شده و بعد از یکی دو روز پشیمان شده  
معذرت میخواهد. نمیدانم با وی چه  
رفتاری را در پیش گیرم شما مرا -  
راهنمایی کنید.

اینک با نشر این دو نامه می  
پردازیم به جواب شان بجواب نامه  
اولی از بناغلی (ص. ف) خواهش  
میکنم فقط نوشته شماره گذشته  
همین صفحه را مطالعه فرموده و از  
خانم محترمه شان نیز خواهش  
نمایند تا آنرا مطالعه نمایند.

امادر قسمت نوشته بناغلی  
عبدالقادر از شهر کابل باید متذکر  
شد که طوریکه از نوشته شان برمی  
آید شاید علت عصبانیت خانم تا آن  
بیشتر ازین لحاظ باشد که قرار  
گفته خود تان که نوشته بودید  
(... ادعایش را رد میکنم و ازین  
حرکتش بروی میخندم ...) که  
این حرکت بهترین دلیل بر عصبانیت  
خانم محترمه تان خواهد بود بهتر است  
شما وقتی میخواهید از خود در برابر  
وی دفاع کنید همان طوریکه گفته  
آید با برد باری و حوصله این کار  
را انجام دهید و بروی خنده نکنید -  
آنگاه حتماً دفاع تان نتیجه مثبت  
خواهد داد.

نویسنده: الیس  
مترجم: عبیدالله کاگر

# و عشق احساس عجیبی است ...

خواهی دید که چه واقع خواهد شد بعد از اضافه کرد: سارا، فکر می کنم پرواز تو درین شب صورت نخواهد گرفت. آیا همین طور نیست؟

بله، فکر میکنم نقشه پرواز من امشب عملی نخواهد شد.

پس بهتر است که شب را با من سپری کنی، زیرا من امشب تنها می باشم.

در اول این پیشنهاد برای من غیر قابل قبول جلوه میکند اما چند بعد چنین فکر میشود که ما این نقشه در مدت هاقبل طرح کرده باشیم من گفتم خوب است من به این دعوت حاضرم و آن را با خود شنودی کامل می پذیرم.

مابکس سفری و دیگر لوازم خود را برداشته و به بسیار زودی تکسپی را پیدا کردیم. ما در عمارت اوداخل شده و مستقیماً بسوی اپارتمان بالایی که من آن را مدت ها قبل دیده بودم روان شدیم من منظره دریاچه را که در یک گوشه عمارت واقع شده و یک زیبایی سحرآمیزی را در آن شب اختیار کرده بودم که ملا با طرداشتم. اما این شب سالون درنگام طور دیگری جلوه میکرد فکر میکردم که ما این شب را در همین جا سپری می کنیم و این اولین بار است که ما فرصت پیدا کرده ایم تا یک شب مکمل را با هم سپری نماییم.

شهر واشنگتن یک منظره زیبا و دلپذیری را اختیار کرده است و من تمام زیبایی های آن بانگاهای معلوماً یوسی و در عین حال مشغوف و بشاش خود و رانداز میکنم روشنی شهر آهسته آهسته بر تاریکی های باطنی من چیره شده و من حالت شخصی را پیدا کرده ام که در عین حال از خود شمی و تاثیر هر دو برخوردار است. پدرم گفت: سارا، تو بسیار عجیب معلوم میشوی، اما از اینکه می بینم تو با خوشی و رضایت کامل به واشنگتن مراجعت کرده ای بسیار خوش هستم.

من از پدرم تشکر کرده و بفکر دورودرازی فرو میروم. بله، من خوش هستم، زیرا عشق فلیپ بیش از هر وقت دیگر مرا تسخیر نموده

## خلاصه داستان

قهرمان این داستان سارا یک بیوه جوانیست که برای رفع غصه و اندوهی که ازنا حیه طلاق وجدایی باشو هرش بوی عاید گردیده است از واشنگتن به نیویارک پناه آورده و درین شهر در تحت اثریک نفر مؤلف و نویسنده که سیمون نام دارد کار میکند. سارا از وظیفه جدید خود بی نهایت خوش است. سیمون یک کمیته دارد که در اطراف هند رسن رئیس یک کمپنی بزرگ و قانونی مطا لسی را نوشته میکند. شخص درجه دوم این کمپنی فلیپ نام دارد. فلیپ که مؤظف است معلومات مورد ضرورت این کمیته را تهیه کند در ضمن با سارا آشنا شده و مورد علاقه شدید او قرار می گیرد. اما مشکل بزرگی که بین آن وجود دارد موضوع داشتن خانم فلیپ است که آنها را از اتخاذ تصمیم مترددنگه میدارد. اما عشق چیز است که همه چیز را حل میکند.

## احساس میگردم

مادرم برای من یک اپارتمان دیگر را سراغ کرده بود و قتی که من چند روز بعد پیترا رکی را ملاقات کردم او وظیفه مرا منحیث یک مستاجر اپارتمان در نیویارک تعیین نمود. من هم موافقت و قبولی خود را بوی ابلاغ نمودم. همه چیز بصورت اعجاب انگیزی ساده و بسیط جلوه میکرد. اما درین میان خدا حافظی با سیمون قدری مشکل جلوه میکرد و شخصیت نجیبانه سیمون طوری است که این مشکل برخلاف تصور من بسیار زود حل شد. سیمون در حالیکه تاثیر خود را از رفتن من به نیویارک نشان میداد ضمناً چنین گفت: سارا، تو بالاخره بهترین یک راه را انتخاب کردی. فکر میکنم سعادت و خوشی تو در اتخاذ همین تصمیم نهفته است.

در شب اخیر من و فلیپ نان شب را یکجا صرف نمودیم. نقشه رفتن و پرواز من بصورت واضح طرح نشده بود. من میتوانستم پرواز خود را بسوی نیویارک در آواخر شب

من میتوانم این سخن را از زبان تو بشنوم. تو تمام نقشه های خود را مطابق میل و فکر خود طرح کرده ای، لذا من نمیتوانم که در آن کوچکترین مداخله بنمایم. فکر می کنم بهتر آنست که من به تمام پلان های تو موافقه کنم، زیرا غیر این کدام چاره دیگر وجود ندارد. اما تو یک قسمت بزرگ زندگی مرا تشکیل میدهی. نه، واقعاً اینطور نیست، من در حیات واقعی تو شامل نیستم بلکه یک حصه خیال انگیز آنرا تشکیل میدهم فلیپ گفت: بلی تو یک حصه از زندگی خیال انگیز مرا تشکیل میدهی که بدون آن حیات و زندگی برای من کدام مفهوم نخواهد داشت و عشق تو طور است فکر میکنم در تمام تصورات من راه پیدا کرده است.

او فلیپ، این کلمات واقعاً خیلی شیرین و باحلاوت است، اما دوستی تو کم کم بمن خطرناک می شود. من هم ترا بعد بر ستش دوست دارم بعد از اظهار این جمله دست او را در دست خود می گیرم و بعد کف و مچ دست او را چندین بار می بوسم. فلیپ باورکن که دوری وجدایی از تو برای من خیلی ناگوار تمام میشود. اما این یک تصمیمی است که فکر میکنم یک قدرتی مافوق تر از قدرت بشری آن را بمن تحمیل میکند. هتکا می که من تصمیم خود را - ذریعه تلفون به فامیل خود ابلاغ نمودم خود شمی بیش از حد آنها به من یکنوع تسکین و آرامش موقتی و تقریباً غیر واقعی بخشید. در آن وقت من واقعاً خود را خوش و مسرور

من نمیتوانم این سخن را از زبان تو بشنوم. تو تمام نقشه های خود را مطابق میل و فکر خود طرح کرده ای، لذا من نمیتوانم که در آن کوچکترین مداخله بنمایم. فکر می کنم بهتر آنست که من به تمام پلان های تو موافقه کنم، زیرا غیر این کدام چاره دیگر وجود ندارد. اما تو یک قسمت بزرگ زندگی مرا تشکیل میدهی. نه، واقعاً اینطور نیست، من در حیات واقعی تو شامل نیستم بلکه یک حصه خیال انگیز آنرا تشکیل میدهم فلیپ گفت: بلی تو یک حصه از زندگی خیال انگیز مرا تشکیل میدهی که بدون آن حیات و زندگی برای من کدام مفهوم نخواهد داشت و عشق تو طور است فکر میکنم در تمام تصورات من راه پیدا کرده است.

او فلیپ، این کلمات واقعاً خیلی شیرین و باحلاوت است، اما دوستی تو کم کم بمن خطرناک می شود. من هم ترا بعد بر ستش دوست دارم بعد از اظهار این جمله دست او را در دست خود می گیرم و بعد کف و مچ دست او را چندین بار می بوسم. فلیپ باورکن که دوری وجدایی از تو برای من خیلی ناگوار تمام میشود. اما این یک تصمیمی است که فکر میکنم یک قدرتی مافوق تر از قدرت بشری آن را بمن تحمیل میکند. هتکا می که من تصمیم خود را - ذریعه تلفون به فامیل خود ابلاغ نمودم خود شمی بیش از حد آنها به من یکنوع تسکین و آرامش موقتی و تقریباً غیر واقعی بخشید. در آن وقت من واقعاً خود را خوش و مسرور

من میتوانم این سخن را از زبان تو بشنوم. تو تمام نقشه های خود را مطابق میل و فکر خود طرح کرده ای، لذا من نمیتوانم که در آن کوچکترین مداخله بنمایم. فکر می کنم بهتر آنست که من به تمام پلان های تو موافقه کنم، زیرا غیر این کدام چاره دیگر وجود ندارد. اما تو یک قسمت بزرگ زندگی مرا تشکیل میدهی. نه، واقعاً اینطور نیست، من در حیات واقعی تو شامل نیستم بلکه یک حصه خیال انگیز آنرا تشکیل میدهم فلیپ گفت: بلی تو یک حصه از زندگی خیال انگیز مرا تشکیل میدهی که بدون آن حیات و زندگی برای من کدام مفهوم نخواهد داشت و عشق تو طور است فکر میکنم در تمام تصورات من راه پیدا کرده است.

او فلیپ، این کلمات واقعاً خیلی شیرین و باحلاوت است، اما دوستی تو کم کم بمن خطرناک می شود. من هم ترا بعد بر ستش دوست دارم بعد از اظهار این جمله دست او را در دست خود می گیرم و بعد کف و مچ دست او را چندین بار می بوسم. فلیپ باورکن که دوری وجدایی از تو برای من خیلی ناگوار تمام میشود. اما این یک تصمیمی است که فکر میکنم یک قدرتی مافوق تر از قدرت بشری آن را بمن تحمیل میکند. هتکا می که من تصمیم خود را - ذریعه تلفون به فامیل خود ابلاغ نمودم خود شمی بیش از حد آنها به من یکنوع تسکین و آرامش موقتی و تقریباً غیر واقعی بخشید. در آن وقت من واقعاً خود را خوش و مسرور

من میتوانم این سخن را از زبان تو بشنوم. تو تمام نقشه های خود را مطابق میل و فکر خود طرح کرده ای، لذا من نمیتوانم که در آن کوچکترین مداخله بنمایم. فکر می کنم بهتر آنست که من به تمام پلان های تو موافقه کنم، زیرا غیر این کدام چاره دیگر وجود ندارد. اما تو یک قسمت بزرگ زندگی مرا تشکیل میدهی. نه، واقعاً اینطور نیست، من در حیات واقعی تو شامل نیستم بلکه یک حصه خیال انگیز آنرا تشکیل میدهم فلیپ گفت: بلی تو یک حصه از زندگی خیال انگیز مرا تشکیل میدهی که بدون آن حیات و زندگی برای من کدام مفهوم نخواهد داشت و عشق تو طور است فکر میکنم در تمام تصورات من راه پیدا کرده است.

لحظه در فکر دیدار تو می باشند .  
لذا ما قبل از آنکه کدام پلانی را طرح  
کنیم اولتر از همه می خواهیم که شما به

خانه ما آمده و در طعام شب منحیث  
یک عضو فامیلی اشتراک نمایید .

برای من اشتراک در دعوت فامیلی  
بسیار مشکل تمام میشود آیا این  
دعوت واقعا چه خواهد بود ؟ اطفال با

محبت و صمیمیت بی نظیری از  
من پذیرایی کردند پدر اطفال یک  
شخص آراسته موقر و مهربان -  
جلوه میکند اطفال بعد از صرف

بقیه در صفحه ۷۸

انداخته بودند تشخیص دادم . فکر  
میکردم که آیا این صدا ها در گوش  
قلیب چه انعکاس خواهد کرد .

چند روز بعد دوست بسیار -  
هنکا میکه من دیدگان خود را در

همان صبح اول کشودم نغمه سر ای  
پرندهگان را شنیدم که با صدای بلند

زمره می کردند فکر میکردم که در  
یک ویلای بسیار زیبا و خیال انگیز

سکونت اختیار کرده ام . ظهر روز  
یکشنبه که من در باغچه عمارت خود

نشسته بودم صدای سگ ها و آواز  
طفلکانی را که در جوار منزل من براه

فکر میکنم ما شبها رایکجا سپری  
کرده و در هنگام صبح یکجا به هوا  
خوری و گردش میرویم سر انجام

این تجربه را پیدا میکنم که دوری و  
جدایی نمیتواند در مقابل عشق و -

تمایل شدید یک انسان خلاهی را  
ایجاد کند بلکه بر خلاف صمیمیت

و دوستی او را مضاعف می سازد پلی  
من باین عقیده پایند بودم و روی -

همین دلیل بود که جدایی و مفارقت  
فنیپ را بارضایت خاطر قبول

کردم .  
بالاخره گفتم پدر جان : من بسیار

خوش هستم که باردیگر خود را در -  
نزد شما مشاهده میکنم من میکوشم  
تا وظیفه خود را با کمال شوق و علاقه

انجام بدهم .  
پدرم از اظهارات من خوش شده

گفت : من هم همین توقع را دارم می  
خواهم که زندگی خود را درین جا

طوری آغاز کنی تا اندوه و غصه های  
گذشته خود را یک قلم فراوشس

کرده بتوانی .  
مادرم گفت : تو در چندین جا

دعوت می باشی . دینا میخواد تا به  
مجردیکه از ساحل مراجعت کنی

بارتی دوستانه رابه افتخار تو  
ترتیب بدهد .

من گفتم : این نکته برایم جا لب  
است و من نمیتوانم در انتظار او دقیقه

شماری کنم . لطفا بگو بید که او چه  
حال دارد ؟

مادرم گفت : دینا کاملا خوب است  
و یکروز قبل چندین اپارتمان و -

عمارت را برای اختیار کردن سکونت  
و بامن یکجا از نظر گذرانید و ما

بالاخره یک عمارت بسیار زیبا بی  
را پیدا کردیم که یقین دارم تو آن

رامی پسندی .  
جایی را که دنیا و مادرم انتخاب

نموده بودند یک عمارت کوچک در  
جارجتون بود شعاع آفتاب با وجود

درخت های بلند و کهنی که اطراف  
عمارت را احاطه کرده است از -  
طریق کلکین ها در داخل خانه می

تابید . از همه بهتر اینکه عمارت  
مذکور یک باغچه نیز داشت که در  
داخل آن بنه های گلاب در حال



ها، برو. هه چیز درست خواهد بود.  
 يك لحظه بعد تر زن او را دید که از زینه بالا رفت و دروازه به صورت خود کار به رویش باز شد.  
 زن فکر کرد:  
 - حالا لغت او را به طبقه ششم، هفتم یا هشتم خواهد برد... هر طبقه بی که کنفرانس قرار است آنجا بر گزار شود.

زن، که ان نام داشت، به ساعتش نگاه کرد. هنوز یازده نشده بود. پنج ساعت تمام وقت داشت.

وی در «لیتلتون آن سی» آمده بود باخودش فکر کرد:

- مثل اینکه در پنج سال گذشته اینجا خیلی تغییر کرده است ساختمان حان ساختمان تازه است قبلا به جای ساختمان تازه چه بود ها؟ سینمای کهنه رکس. عجیب است این های استریت فرا ختر به نظر میامد میگویند که جایها، وقتی آدم دو باره برای دیدن آنها برود، کوچکتر به نظر میرسند. چرا این اینطور نیست؟ و لی، پنج سال پیش در دو طرف این سرك موترها ایستاد میشدند. و حالا حتما این کار را منع کرده اند و موترها برای توقف به ایستگاه های چند طبقه می میروند. کناره بحر کا ملا مثل گذشته به نظر میرسند. چرا این اینطور مانند گذشته، به فاصله های برابر کنار هم روبه افق، قرار داشتند. «ان» برچو کیسی نشست، در کرتیش فرو رفت و دستهایش را در جیبهایش رها کرد.

ان رویش را گشتا ند تا به نقطه بی نگاه کند که تاکناره های صخره ها پایین میشد و به ساحل میر رسید. درین حال با خودش فکر کرد.  
 - پشت آن صخره ها، در امتداد ساحل...

اما آواز مسرت آ میزی که به آواز افسران باز نشسته میماند، رشته فکرش را گسست:

جای بدهد. اگر خواسته باشیم که خیلی ناوقت برنگردیم، باید ساعت پنج حرکت کنیم. سفر سه ساعت کامل را در بر خواهد گرفت.  
 زن گفت:  
 - درست است.  
 مرد لختی درنگ کرد و بعد گفت:  
 - بس نظر توهم همین است ها؟  
 دیگر جای تر دیدن نبود وزن بالبخندی جواب داد:

زن گفت:  
 - من نان چاشتم را در رستوران رید لایون خواهم خورد. بعد هم اینطرف و آنطرف گردش خواهم کرد.  
 مرد گفت:  
 - مجلس در حدود ساعت چهار به پایان خواهد رسید. تو تا آنوقت به رستوران رید لایون بر گرد. هر کدام مان که زود رسید، دستور



# خاطر هها

# خاطر هها

# خاطر هها

از: بار بار نایت

به راه افتاد . در آنجا به خیالش آمد که بازو های جان به دورش حلقه شده است . و بعد ، ناگهان چیغها وفر یاد ها را شنید که به آسمان میرفت . دیوانه وار به بیرون دوید و خانه کهنسال چو بی را دید که در میان شعله های آتش میسوزد . درین گیر و دار «جان» را دید که بیرون و درون میروید . و قتی جان وی را دید به سویش آمد و گفت :

خدا را شکر .. من ترا نیافتم .. نیل آرام ایستاده بود تا سرانجام وی سرش صدا زد :

تکان بخور ... کاری بکن !



بعد ، خودش هم به دیگران پیوست و به بیرون کردن اشیاء و اسبابها پرداخت همه میکوشیدند چیزی رانجات بدهند . بالاخر نفر های آتش نشانی فرا رسیدند ، ولی دیگر دیر شده بود و کار مهمی نتوانستند کرد .

درحالی که به سنگ بزرگی تکیه داده بود ، پس از پنج سال همه چیز را به خوبی میتوانست دید : اسپیک چو بی ، روی چمن کو چک میان اسبابها گرانها قرار داشت . اشیای شخصی ، پارچه های انتیک توده کالا ها و چند تابلوی نقاشی اینجا و آنجا افتاده بود . در میان این

نزدیک بود دست دراز کند و چهره یک مرد را لمس نماید . ولی این کار را نکرد . در عوض خندید و گفت : این لطف شماست . ولی من افسرده نیستم در حقیقت خیلی هم خوشحال هستم . تنها خاطره های گذشته ...

مرد سخن او را برید :

میدانید ، خاطرهای خاصیت پیچیدن و تاب خوردن را دارند ما همیشه فکر میکنم که این چیز چنین بود و آن چیز چنان بود .

لبخندی زود ادامه داد :

مثلا زن مراد در نظر بگیرید . میگوید فلان چیز اینطور بود و فلان کس اینطور بود ، اما در واقع درست نمیکوید و فلان چیز و فلان کس اینطور نبود که زخم فکر میکند .

پیشانیش پرچین شد و با صداقت بیشتری گفت :

شاید هم من اشتباه میکنم . بعد ، برخواست :

میآید که زخم را ببینید ؟

«ان» گفت :

خیلی مهربان هستید . ولی من وعده کرده ام که که نان چاشت را در رستوران رید لایون بخورم و حالا رفتش است که به آنجا برگردم .

در رستوران ساعت دوازده غذا دادند . «ان» پس از نان چاشت موتر را گرفت و به سوی بخشهای غربی شهر به راه افتاد . دهکده ها به زودی نمایان شدند و چنین به نظر میآمد که هیچ چیزی تغییر نکرده است .

در وازه خانه قدیمی شان باز بود آن نفسش را گرفت و کوشید از جاری شدن اشکهایش جلوگیری کند . موتر را در فاصله سی متری خانه ایستاد کرد .

باور کرد نمی نمود . همه چیز چنان به نظر میآمد که در آن سالهای پیش معلوم میشد . نه آتش و نه باد و باران بران اثری گذاشته بود .

آهسته موتر را به جلو راند . انگار نمیخواست خواب آرام خانه را برهم بزند و یا اینکه میترسید حرکت تند موتر اجزای این خانه قدیمی را درهم پاشد .

گیاه های گوناگون از دیوارها - بالا خیزده بودند و معلوم نبود کدام

اشک در چشمهایش حلقه زد . برگشت و خواست به مغاره قدیمی برود . فاصله زیادی نبود . اگر چه راه زیاد استعمال شده بود ، ولی باز هم صاف بود . واضح بود که مردم مغاره را کشف کرده بودند و غالباً به آنجا میرفتند مغاره دیگر یک محل خصوصی نبود .

برخی از اوقات باد در درون مغاره میخیزد و حتی در روزهای گرم آنجا را سرد میساخت . ولی در مواقع دیگر پناهگاه خوبی بود و هوای ملایمی داشت .

و امروز همینطور بود .

«ان» تنها بود ، اما آوازها و سازی که پنج سال پیش شنیده بود در گوشهایش طنین انداخته بود همه چیز آنشب را خوب به خاطر داشت : رقص ، آواز ، غذاهایی که بزرگ میز دراز چیده شده بود ، گلها بی که همه جا را زینت بخشیده بود . شامپین ، شمعهای رنگارنگ فضای جو شان ، اینها همه برای آن بود که او بیست و یک ساله شده بود .

آنشب نیل در حالی که دستهای او را در دست داشت ، به سوی برنده کشا نیدش و در گوشش گفت : برویم به مغازه !

با بیمیلی پذیرفت . آنشب جان رادیده بود جان خودش را - که با دختری به نام وی وین پنهانی رفته بود به سوی اسطبل .

در حالی که چپلیهاش در دینگ فرو میرفت ، بانیل به سوی مغاره

نزدیک بود دست دراز کند و چهره یک مرد را لمس نماید . ولی این کار را نکرد . در عوض خندید و گفت : این لطف شماست . ولی من افسرده نیستم در حقیقت خیلی هم خوشحال هستم . تنها خاطره های گذشته ...

مرد سخن او را برید :

میدانید ، خاطرهای خاصیت پیچیدن و تاب خوردن را دارند ما همیشه فکر میکنم که این چیز چنین بود و آن چیز چنان بود .

لبخندی زود ادامه داد :

مثلا زن مراد در نظر بگیرید . میگوید فلان چیز اینطور بود و فلان کس اینطور بود ، اما در واقع درست نمیکوید و فلان چیز و فلان کس اینطور نبود که زخم فکر میکند .

پیشانیش پرچین شد و با صداقت بیشتری گفت :

شاید هم من اشتباه میکنم . بعد ، برخواست :

میآید که زخم را ببینید ؟

«ان» گفت :

خیلی مهربان هستید . ولی من وعده کرده ام که که نان چاشت را در رستوران رید لایون بخورم و حالا رفتش است که به آنجا برگردم .

در رستوران ساعت دوازده غذا دادند . «ان» پس از نان چاشت موتر را گرفت و به سوی بخشهای غربی شهر به راه افتاد . دهکده ها به زودی نمایان شدند و چنین به نظر میآمد که هیچ چیزی تغییر نکرده است .

در وازه خانه قدیمی شان باز بود آن نفسش را گرفت و کوشید از جاری شدن اشکهایش جلوگیری کند . موتر را در فاصله سی متری خانه ایستاد کرد .

باور کرد نمی نمود . همه چیز چنان به نظر میآمد که در آن سالهای پیش معلوم میشد . نه آتش و نه باد و باران بران اثری گذاشته بود .

آهسته موتر را به جلو راند . انگار نمیخواست خواب آرام خانه را برهم بزند و یا اینکه میترسید حرکت تند موتر اجزای این خانه قدیمی را درهم پاشد .

گیاه های گوناگون از دیوارها - بالا خیزده بودند و معلوم نبود کدام

سلام ، چیزی در دریا معلوم میشود . اینطور نیست ؟

مرد اینرا گفت و در حالی که فاصله بی بین خودش و او نکهداشته بود ، کنار آن بر چو کی نشست . سپس افزود :

افکار تان را برهم زدم چطور ؟

چهره آفتاب سوخته اش را تبسمی رنگ بخشید و این تبسم از گوشه های چشمهایش نیز به جلوه درآمد .

«ان» مؤدبانانه سخ داد :

نی ، قطعاً افکارم را برهم نزدیدی .

مرد گفت :

شما اینجا زندگی نمیکنید ...

اگر نه حتماً میدید متان .

براستی هم اینجا شهر کو چکی بود . مرد رامنت میگفت .

«ان» با ملایمت گفت :

من پنج سال پیش اینجا زندگی میکردم .

مرد گفت :

درست است . از همین سبب شمارا اینجا ندیده ام . من دو سال پیش باز نشسته شدم . شما خیلی دیر اینجا زندگی کردید ؟

«ان» جواب داد :

من اینجا بزرگ شدم .

بعد به خاطر آورد که عادت داشت همراه جان به ساحل برای بازی بروند . آنجا ، روی ریگها ، دنبال هم میگردیدند و سنگهای دریایی میچیدند . چو بهار به دور میانداختند تا فلکس سنگ تازی شان آنها را بیاورد . البته کمی مضحک است که آدم سنگ تازی را فلکس بنامد ، ولی او کودک خود را ولجوجی بود .

باید آوری این خاطره ها لبخندی بر لبهایش دوید . بعد شنید که

مرد میگوید :

این خیلی خوب است عزیزم . از لبخندت خوش شدم اینطور به نظر میآید ... خوب ، حقیقتش این است که من قدم میزدم . بعد شما را دیدم که اینجا نشسته اید . خیلی افسرده به نظر میآید ، فکر کردم که شاید بتوانم افسردگی را از شما دور سازم .

«ان» به سوی مرد نگر بست . از گفته های صمیمیت میبارید .

نزدیک بود دست دراز کند و چهره یک مرد را لمس نماید . ولی این کار را نکرد . در عوض خندید و گفت : این لطف شماست . ولی من افسرده نیستم در حقیقت خیلی هم خوشحال هستم . تنها خاطره های گذشته ...

مرد سخن او را برید :

میدانید ، خاطرهای خاصیت پیچیدن و تاب خوردن را دارند ما همیشه فکر میکنم که این چیز چنین بود و آن چیز چنان بود .

لبخندی زود ادامه داد :

مثلا زن مراد در نظر بگیرید . میگوید فلان چیز اینطور بود و فلان کس اینطور بود ، اما در واقع درست نمیکوید و فلان کس اینطور نبود که زخم فکر میکند .

پیشانیش پرچین شد و با صداقت بیشتری گفت :

شاید هم من اشتباه میکنم . بعد ، برخواست :

میآید که زخم را ببینید ؟

«ان» گفت :

خیلی مهربان هستید . ولی من وعده کرده ام که که نان چاشت را در رستوران رید لایون بخورم و حالا رفتش است که به آنجا برگردم .

در رستوران ساعت دوازده غذا دادند . «ان» پس از نان چاشت موتر را گرفت و به سوی بخشهای غربی شهر به راه افتاد . دهکده ها به زودی نمایان شدند و چنین به نظر میآمد که هیچ چیزی تغییر نکرده است .

در وازه خانه قدیمی شان باز بود آن نفسش را گرفت و کوشید از جاری شدن اشکهایش جلوگیری کند . موتر را در فاصله سی متری خانه ایستاد کرد .

باور کرد نمی نمود . همه چیز چنان به نظر میآمد که در آن سالهای پیش معلوم میشد . نه آتش و نه باد و باران بران اثری گذاشته بود .

آهسته موتر را به جلو راند . انگار نمیخواست خواب آرام خانه را برهم بزند و یا اینکه میترسید حرکت تند موتر اجزای این خانه قدیمی را درهم پاشد .

گیاه های گوناگون از دیوارها - بالا خیزده بودند و معلوم نبود کدام

بعد ، خودش هم به دیگران پیوست و به بیرون کردن اشیاء و اسبابها پرداخت همه میکوشیدند چیزی رانجات بدهند . بالاخر نفر های آتش نشانی فرا رسیدند ، ولی دیگر دیر شده بود و کار مهمی نتوانستند کرد .

درحالی که به سنگ بزرگی تکیه داده بود ، پس از پنج سال همه چیز را به خوبی میتوانست دید : اسپیک چو بی ، روی چمن کو چک میان اسبابها گرانها قرار داشت . اشیای شخصی ، پارچه های انتیک توده کالا ها و چند تابلوی نقاشی اینجا و آنجا افتاده بود . در میان این

آنشب نیل در حالی که دستهای او را در دست داشت ، به سوی برنده کشا نیدش و در گوشش گفت : برویم به مغازه !

با بیمیلی پذیرفت . آنشب جان رادیده بود جان خودش را - که با دختری به نام وی وین پنهانی رفته بود به سوی اسطبل .

در حالی که چپلیهاش در دینگ فرو میرفت ، بانیل به سوی مغاره

نزدیک بود دست دراز کند و چهره یک مرد را لمس نماید . ولی این کار را نکرد . در عوض خندید و گفت : این لطف شماست . ولی من افسرده نیستم در حقیقت خیلی هم خوشحال هستم . تنها خاطره های گذشته ...

مرد سخن او را برید :

میدانید ، خاطرهای خاصیت پیچیدن و تاب خوردن را دارند ما همیشه فکر میکنم که این چیز چنین بود و آن چیز چنان بود .

لبخندی زود ادامه داد :

مثلا زن مراد در نظر بگیرید . میگوید فلان چیز اینطور بود و فلان کس اینطور بود ، اما در واقع درست نمیکوید و فلان کس اینطور نبود که زخم فکر میکند .

پیشانیش پرچین شد و با صداقت بیشتری گفت :

شاید هم من اشتباه میکنم . بعد ، برخواست :

میآید که زخم را ببینید ؟

«ان» گفت :

خیلی مهربان هستید . ولی من وعده کرده ام که که نان چاشت را در رستوران رید لایون بخورم و حالا رفتش است که به آنجا برگردم .

در رستوران ساعت دوازده غذا دادند . «ان» پس از نان چاشت موتر را گرفت و به سوی بخشهای غربی شهر به راه افتاد . دهکده ها به زودی نمایان شدند و چنین به نظر میآمد که هیچ چیزی تغییر نکرده است .

در وازه خانه قدیمی شان باز بود آن نفسش را گرفت و کوشید از جاری شدن اشکهایش جلوگیری کند . موتر را در فاصله سی متری خانه ایستاد کرد .

باور کرد نمی نمود . همه چیز چنان به نظر میآمد که در آن سالهای پیش معلوم میشد . نه آتش و نه باد و باران بران اثری گذاشته بود .

آهسته موتر را به جلو راند . انگار نمیخواست خواب آرام خانه را برهم بزند و یا اینکه میترسید حرکت تند موتر اجزای این خانه قدیمی را درهم پاشد .

گیاه های گوناگون از دیوارها - بالا خیزده بودند و معلوم نبود کدام

## دلها همچون بدن نافرود میشوند در مان شازرا از کلمات نغمه حکیمان بگویند

### وجیزه‌ها

گلپای خرد نصیب کسی است که در میدان مسابقه روزگار گام‌های توقف کند، بخودشود و بیاندیشد.

(وارسی بلانت)

«اضطرابات کو چک مانند پشه‌هاست اگر قرار بنشینید سر و روی شمارا اذیت میکنند. ولی اگر فعال و در حرکت باشید از سر شما دست بردار میشوند.»

(گوستاو وایت)

جوانی مرد باعشق آغاز میگردد و محبوب داشتن زنی ختم میگردد. زن در ابتدا عاشق یکمرد می‌شود و در آخر عاشق عشق می‌شود.

ژریمی دیگورمان-فرانسوی

\* انسان یگانگه موجودی است که از (شرم و حیا) سرخ و زرد میشود.

(مارک تورین)

### یک دسته مروارید

«پلانهای دقیق و پیشبینیهای صحیح نخستین قدم برای مراقبت معاملات و کنترل حدوث و قایع است.»

«عشق بافداکاری، عفو و معذورپنداشتنها اندازه گیری میشود.»

اگر پول ز بان میداشت فصاحت ارزشش در فصاحت کلام می‌بود. در امور تجارت و صنایع و بالخاصه ساحه روابط دیپلوماسی، یکی از

مسائل بسیار مشکل و درعین حال غیر مشهور، موضوع جلو گیری از ضایعات میباشد.»

\* مهمترین کمیکه یک پدر به فرزندانش میتواند، اینست که مادر او را دوست بدارد.»

\* انسانها، راوی و نقل کننده عجیبی اند.»

تقریباً صد سال قبل دانشمندی گفته بود: دماغ انسان مانند ماشین باید همواره روغن و تیل داده شود. ولی امروز وجدان و دماغ انسان خشک شده و تخنیک جلو رفته است. ساینس‌بما هر چه آموخت جز اینکه چطور

یکدیگر را دوست بداریم و در فضای صلح و سلم زندگی کنیم.»

\* دهن وز بان را شور دادن موجب تمسکین و اضطراب است، ولی بعضی

اوقات از زیاده گویی و یاوه سرایی در دسر تولید میگردد.»

\* امریکا ثیان اکثر چنین فکر میکنند که هر کس درین دنیا باید صاف و پاک، عیسوی و دیمو کرا تیک باشد.»

ترجمه هوتکی

ژوندون

### «راز داری»

رازی که پنهان خواهی با کسی در میان منه اگر چه دو ست مخلص باشد که مر آن دوست را نیز دوستان مخلص باشد.

(سعدی)

اسرار شخص حال زندا نیان را دارد که چون رها شوند تسلط بر آنها غیر میسر است.

(شو پنهور)

چه بسا مردمان بزشتک بیایین خود میخواهند در صورت که محتاج بیک نفر درویندیم هستند که در دل آنها را بشنود.

(دیل کارنگی)

هر سخن که از زندان دهان بجست و هر تیری که از قبضه کمان پرید پوشا نیدن آن سخن و باز آور دن آن تیر دست ندهد.

(کلبله و دمنه)

هر کس که بر از دیگر اخ آگاه گشت اگر آن راز را بگشاید بمانند آنست که به خیانت و نافروداری آلوده باشد.

...

صاحبدلی را پرسیدند که چگونه راز نگاه میداری؟ گفت: نخست ویرا در زندان سینه جای داده و سپس بگور دل می‌سپارمش

(اخلاق روحی)

راز با مردم ساده دل و بسیار گوی و پراکنده صحبت مگوی که ایمن طایفه از مردم بر تحفظ و کتمان آن قادر نباشند.

...

مبادا که ناگاه ازوعای خاطر او تر شحی بدید آید و ز بان که صغیر ضمیر است سست و بیستوری او کلمه ای که نباید گفتن بگوید و سبب هلاک قومی گردد.

(مرز بان نامه)

### مولوی میگوید

چونکه اسرار ت نهان در دل شود

آن مرادت زود تر حاصل شود

گفت پیغمبر که هر یک گزینفت

زود گردد با مراد خویش جفت

دانه‌ها چون در زمین پنهان شود

سر آن سر سبزی بستان شود

زرو نقره گر نبود نسی نهان

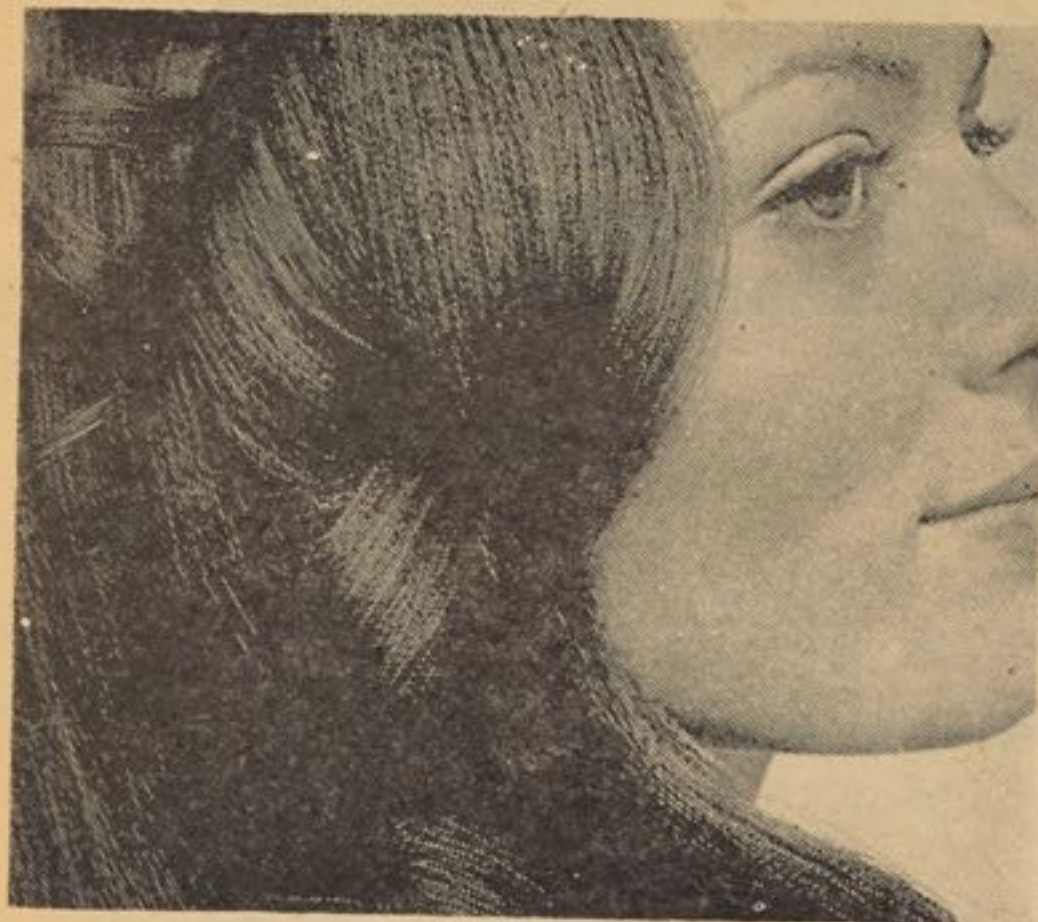
پرورش کی یافتندی زیر کسان

راز باید از بدان پنهان کنی

بلکه پنهان نش ز یار جان کنی

با کسی از نیک و بد مگشای راز

سر خود با جان خود میدار باز



## داخله؟

دمینی اور را بلوی نو خله ؟  
 دا ولولسی می تخنوی نوخله؟  
 گرانسی : خان چه را ته نهرا کوی  
 تشی وعدی را ته کوی نو خله ؟  
 چه خپلو شو نسو ته سکروتهی وایی  
 بو سوته ما بی پسخوی نو خله ؟  
 دمینه ژوب خو در ته زه نهوایم  
 مخ پهسا لو کبسی پتسوی نو خله؟  
 چه بی له مخکی نه ویشته ری اخر  
 زره می به زلفو زنگوی نو خله ؟  
 په نن سبا دی گره خوا تی راخا ری  
 په دی با نو می غو لوی نو خله ؟  
 چه می ارمان په ژو ند کی ته سر کوی  
 په انتظار می کړی وی نو خله ؟

چه ورسره دی دز په مینه نشته  
 دا را زقی رسوا کوی نوخله؟

«رازقی»

## که نه شوه

راسره مینه کبسی رضا که نه شو .  
 دبل په هم زه شی دما که نه شوه  
 هلته به خپل غیرت ور و بنایمه      مرور تیا خنی پخلا که نه شو .  
 زما دتر مو تر مو او بنکوپه حال      خندا بهوکړی په زپراکه نه شو .  
 سرته به و رسیږی هیلې زما      آ په ما گرانه بی وفا که نه شوه  
 خوچه می ژو ندوی ورته لاس نه اخلم      مې خو به شمه شپه سبا که نه شوه  
 په وچو شونډو به می زپه وسو زی      دغما زانو په وینا که نه شوه  
 ارمان بهوکړی پنبیسمانه بهوی  
 په «غمشریکه» اشنا که ستا که نه شوه

محمد هاشم «غمشریک»

# ستاسو پېر وینې

## «لنډی»

با ده پر باد می سلام وایه      برهغه باد چه دجانان پر لوری خینه  
 ما به و باد ته کاغذ ور کړی      با دبی وفا دی د چا نه وړی کاغذونه  
 باده دخدای روی می دروړی      زر راته وایه گران زپرگی خه حال لرینه  
 قلم په لاس غمو نه کاږم      د پیره غمه پر قلم تکیه کو مه  
 آسمان ته و گوره چه شین دی      داسی می زپه در پس شین دی و به مر مه  
 شفق پی مه بولی عالمه      آسمان زما په ژپه اوینی تو یوینه  
 پر زپه می لیک آشنا نوم دی      داو بوغورپ کولی نه شم وړان به شینه  
 د تندی مر م او به به نه چشم      آشنا نوم می په زپه لیک دی وړان بشینه  
 لبرونکی پیغله حلیمه (خزان) او پیغله تریا (پوپل بالاگریزی) دگردیز  
 خغه .

## رنگینې پلوشې

دیار دو صل د قصو په شان خبری کوم  
 د شو خو ستر گو دېنوپه شان خبری کوم  
 چه په یوه کاته د مینی خزانی را سپړی  
 دداسی حسن د پیرزو په شان خبری کوم  
 چه بی نظر ته د پښتو ننگ لمسونی کوی  
 زه بی هم مخ کبسی د پښتو په شان خبری کوم  
 دمخ رنگینې پلو شی دزپه هو سر را کاپی  
 خکه خوزه ورته د پروپه شان خبری کوم  
 در باب غر می و چو شو ندو ته خندا راو لی  
 جوړی آدم ته ددر خو په شان خبری کوم  
 زما خبری دتورو زنو خنو پست ساتی  
 زه دملالی دتپو په شان خبری کوم  
 خه که دا وینکو دگیلومی «ابا سین» جوړ دی  
 در قیب مخ کبسی دچروپه شان خبری کوم  
 اباسین - سایی

# د پوری تال

انسانی تاریخ او فرهنگ

## له مرییتوب سره مبارزه

## دغه کتابونه غو لیکوال اولیکلی دی

سپورسی پته ده : دا هغه کتاب دی چه دا مریکی نامتو لیکوال جان اشتاین بک لیکلی دی اوددی کتاب له لیکلو سره یی فورا زیاته نگاهه کړیده اشتاین بک چه د امر یکی یو مترقی لیکوال وڅو نور کتابونه هم لیکلی دی چه خورا زیات شهرت لری او هغه یی دبین المللی نومیاو لیکوالو په کتار کی درولی له هغه جملی نه څو ټوکه عبارت دی: د خشم دوزیو دسریو او مورگانو، د مرغری دسرو زرو دجام له کتابونه .

په شلمه پیری د تور پو ټکو د خرخلو له منځه تلل د هغو تمدنو دو لټونو د هڅو او هلو ځلو نتیجی وی چه په اروپایی مستعمراتو، لاتینه او شمالی او جنو بی امریکی کی وشنوی داتلسمی پیری څخه راپد یخوا د مرییتوب له ټولو ککرو اعمالو سره مبارزه ددی موجب وگرځیده چه دوه لیکوالو په کتار کی درولی له هغه جملی نه څو ټوکه عبارت دی: د خشم پیری وروسته یعنی د شلمی پیری په شرایطو کی دوین کنکره ددی په لټه کی شی چه هغه له منځه یوسی دوین د کنگری مقررات ددی سبب شول چه د مریانو د خرخلو د له منځه تللو شرایط برابر شی.

## د ((خندا)) عملیات

دا هغه فلم دی چه د شوروی اتحاد د فلم اخیستو د ستری کمپانی «موسفلم» له خوا جوړ شوی دی. ددغه فلم لارښو ونه او دایرکت لیونید کایدای کړیده او په ډیره په زړه پوری توگه یی جوړ کړیدی. د خندا کتابه خو نور جاو دانی آثار منځ ته د عملیاتو د فلم لپاره در یو تنو شوروی لیکوالو سناریو لیکلی ده د راو پی دی چه دروسی او نړی په سناریو لیکوالان دادی : یاکوف فو فسکی، بوریس سلو بسو سویه یی شهرت گتلی دی د مثال په دسکی او لیونید کایدای . دغه فلم چه یو کومیدی فلم دی دری ساعته توگه د هغه د جنایت او مکافات د وخت نیسی او بیلی بیلی موضوع گانی احتواء کوی . شوریك ددغه خوریدلو، د نیه توشکا او داسی نور فلم ځوان قهر مان دی ددغه فلم کی یوشمیر تکړه شوروی لوبغاړو برخه کتابونه خورا زیات نوم او شهرت اخیستی ده چه له هغه جملی نه یی دغه کسان د زیاتسی یا ملرنسی وړدی لری او دغه لیکوال یی دنړی د ډیرو انکسانو د میا ننکو، پوری نیکولین، الکسی سمونوف، گیورگی وتیسین، نومیا لیو بریالیو لیکوالو په کتار او ژنی مار گونوف دغه فلم د کومیدی فلمونو په لړ کی ډیره زړه پوری دی .

پوری او د هنری معیارونو مطابق بشپړ شوی دی. ددغه فلم کی چه د بولند څخه یی هنری جایزه اخیستی ده ټول هغه ارزښتونه مراعات شوی چه دیوه ښه فلم لپاره لازم دی.

### ژان کرسټیف:

دا هغه کتاب دی چه نا متسو فرانسوی لیکوال او سترهو مانیست رو من زولان منځ ته راو پی دی. رومن زولان سر بیره پدی چه یونو میالی او مترقی لیکوال دی ډیر ښه بیوگرافی لیکونکی هم شمیرل کیری هغه د گاندی جی او میکل آنژ په نامه دوه نا متو کتابونه لیکلی او د هغوی دژوند حالات یی پکښی کتبلی دی ددغه لیکوال دفرانسوی لپاره په هماغسی اندازی شهرت او نوم لرلی دی لکه هانری بازبوس او آندره ژید اوداسی نورو .

### یوپه زړه پوری ټکی:

وایی چه یوه ورځ د فقید کنیدی کوچنی لور کارو لین د خپلی مور زاکلین سره په پارک کی گرځیده چه یوه ډله خلک یی ولیدل چه شعارونه یی ورکول: «کنیدی دا کارونه مکوه!» کوم وخت چه کارو لین دا خبری واوریدی نو یی مورته وویل: «موری بیا آبا شه بد کار کړیدی ورته ووايه چه نور دا کارونه ونکړی



«د خندا» د عملیاتو د فلم یوه په زړه پوری صحنه

د انگلستان دو لت د ټولو هغو هلو ځلو سرغندوی ځان گانه چه د مرییتوب د له منځه تللو وړ گرځیدلی د ۱۸۲۰ او ۱۸۴۰ کلونو تر منځه یو شمیر اروپایی دو لټو نه پدی لټه کی شول چه مرییتوب منع کړی او ځنی قولونه یی هم پدی برخه کی ورکړل چه د خپلو اتباعو په منځ کی به دغه ککړدود له منځه وړی د نولسمی پیری په منځنیو کلونو کی د مریانو خرخلو له منځه تللی و خو کله کله په بیړیو کی او د سمند رونسو د سفرونو په اوبو دو کی د قاچاق په بڼه کی کیده او همدا رنگه هم داکار په افریقا او ځینی آسیایی ملکونو کی ترسره کیده یعنی په هغو وروسته پاته هیوا دوچه لاهم پدی نه یو هیدل چه دانسان کرامت یعنی څه؟ د مرییتوب خبره څه په امریکا څه په اروپا او څه دانگر یزانو له خوا په رسمی توگه منع شوه خو لکه چه ویل شول داکار په قاچاقی توگه ترسره کیده. او ورو ورو ددغه کار لمنه دو مره لنډه شوه چه چا په ډاگه داجرات نه کاوه چه د مرییتوب له ټولنی سره خپل توافق وښی او یا عملا مریانو خرځ کړی .

خو ډیر کلونه وروسته و چه دغه ککړدود او له مریانو څخه د استعمار خبره له منځه ولاړه او ددغو مریانو لوشل منع شول. او پدی برخه کی دوین کنکر ی خپله زوره اغیزه درلوده





**از آن بحث خواهم کرد .  
جدا کردن تدریجی از پستان و  
دادن شیر بابوتل در ۶ ماه اول:**

یکعده مادرانی وجود دارد که یا اصلا قادر نیستند و یا روی عوا ملی نمی خواهند تا طفل را از پستان خویش شیر دهند تا آنکه طفل آماده گردد در آخر سال اول عمر خود از پستان صرف نظر و با پیاله شیر بخورد. در یک حالت ذخیره شیر مادر غیر کافی گردیده و طفل از گرسنگی گریه می کند و وزن کافی هم گرفته نمی تواند.

اگر دریابید که ذخیره شیر شما بسرعت کم شده می رود و طفل کا هلا گرسنه می باشد و هم نمیتوانید با دکتر درین مورد مشوره نمایید از فارمولی که در مباحث آینده بحث خواهیم نموده استفاده نمایید. بطفل تان در هر نوبت شیر که از پستان خویش شیر مید هید بعد از آن یک بوتل شیر داده و اجازه دهید که طفل هر قدر زیاد و یا کم که میخواهد بخورد و نوبت شیر ساعت ۶ شام را حذف کنید و دو روز بعد نوبت شیر ساعت ۱۰ قبل از ظهر را نیز حذف نمایید. همچنین باقیمانده نوبت های شیر پستان را بعد از هر دو یا سه روز به ترتیب آتی قطع کنید: ۲ بعد از ظهر ۱۰ شب ۶ صبح. آیا چقدر مدت مهم است تا بطفل شیر داده شود؟ البته درین مورد جواب قاطع و سریع موجود نیست. مفاد فیزیکی شیر پستان مادر خالص بودن و قابلیت هضم آن در قدم اول برای طفل بسیار با ارزش شمرده میشود همچنین از مفاد غیر فیزیکی تغذیه طفل از پستان مادر در هیچ دوره نمیتوان چشم پوشید و انکار نمود یک وقت مناسب برای شیر دادن بقیه در صفحه ۸۰

معدالک اگر پستانها نسبت پر شدی شیر ناراحت گردد، مادر صرف ضرورت دارد تا بطفل اجازه دهد تا ۱۵ تا ۳۰ ثانیه برای رفع فشار از پستانها شیر بچو شد. ولی مکیدن شیر را برای ۵ دقیقه اجازه ندهید زیرا پستانها را برای تولید شیر بسیار تحریک خواهد کرد.

بعضی اوقات یک مادر خواهد ترسید که برای شیر دادن طفل از پستان خویش تسلیم خواهد شد، زیرا طفل مقدار شیری را که عادت داشت از پستان مادر بگیرد از پیاله نخواهد خورد. این وضع ممکن است جدا کردن طفل را برای مدت نامعلومی به تعویق اندازد. هرگاه روی عواملی بخواهید طفل تان را از پستان جدا کنید به نظر من میتوان شیر دادن را متوقف ساخت اگر - طفل بطور اوسط از هر پیاله در هر وقت شیر ۴ اونس شیر بگیرد و یا مجموعاً ۱۲ تا ۱۶ اونس در یک روز گرفته بتواند. بعد از آن که شیر دادن متوقف ساخته شد طفل غالباً مقدار شیری را که از پیاله می خورد مجموعاً به ۱۶ اونس یا بیشتر افزایش خواهد داد که معمولاً این مقدار شیر یا چیزهای دیگری که طفل می خورد کافی است. من تصور میکنم که مرجح است تا طفل را در یک سالگی از شیر جدا نمود در صورتیکه برای جدا شدن آماده باشد. یک طفل بعد از سن متذکره به ندرت به پستان مادر تقاضا پیدا میکند وقتی که دادن شیر پستان بعد از سن متذکره ادامه داده شود که طفل واقعاً بان ضرورت داشته باشد، ممکن است عادت را سبب شود که بطور غیر طبیعی طفل را وابسته ب مادرش گرداند. در باره جدا کردن طفل از پستان مادر بعضی نقاط دیگری نیز هست که در آینده

که به جدا کردن تدریجی از پستان مادر آماده می باشد. پس درین حالت در تمام غذا های طفل پیاله شیر را به وی عرضه نموده در صورتیکه تمایل خویش را برای گرفتن پیاله بیشتر نشان دهد مقدار شیر پیاله را افزایش بخشید ولی به خاطر داشته باشید که در ختم هر غذا به شیر دادن از پستان ادامه دهید. دیگر اینکه یکی از نوبت شیر روزانه که از پستان صرف می نمود صرف نظر نمایند مخصوصاً همان نوبت را که طفل کمتر علاقه به آن نشان دهد فقط در آن وقت با پیاله شیر دهید (معمولاً این نوبت در صبح یا چاشت خواهد بود).

همچنان در حالیکه طفل تمایل داشته باشد در خلال هفته نیز یک نوبت دیگر شیر خوردن از پستان مادر را کم نمائید و در هفته دیگر آخرین نوبت شیر طفل از پستان نیز قطع گردد. تمایل طفل برای جدا شدن از شیر ممکن است یکنواخت انکشاف نکند. هرگاه از درک دندان کشیدن یا کدام مریضی تکلیفی بطفل عاید گردد، شاید بخواهد تا جدا شدن وی به تعویق افتد که البته درین حالت تا ملاً طبیعی است و موافقت با طفل خطری را بار نمی آورد. و اگر طفل میخواهد دوباره به شیر خوردن از پستان رجوع نماید و از خطا نشوید بهتر است تا از کدام تغییر مهم دیگر در حیات طفل در خلال دوره که از شیر جدا میشود اجتناب گردد. (بقسم مثال انتقال به خانه دیگر و یا شروع تربیه تالیفیت). وقتی که جدا کردن طفل از پستان مادر بطور تدریجی جریان داشته باشد معمولاً کدام پرابلمی در مورد پستانهای مادر در بین نیست

البته اگر نتوانید مشوره دکتر را بدست آرید در مباحث آینده درین زمینه بعضی هدایاتی تقدیم خواهد شد بهتر است آنرا مطالعه و بکار ببرید.  
**جدا کردن تدریجی طفل از پستان  
مادر و شیر با دادن پیاله در آخر سال اول:**

اگر یک مادر مقدار شیر کافی تولید می کند پس چقدر مدت مادر باید به طفل خویش شیر دهد؟ بهترین همه جوابات و طبیعی ترین آن درین مورد اینست که مادر تا آنوقت به طفل خویش شیر دهد که طفل آماده شود پستان مادر را ترک و با پیاله شیر بخورد. بسیاری اطفالی که با پستان مادر تغذیه می شوند آماده هستند تا بین سنین هفت تا ده ماهگی پستان را ترک گویند (البته کاملاً این اطفال جانب مقابل یا عکس اطفال قرار دارند که بابوتل تغذیه می گردند زیرا تا آنکه یک سال را پوره پور نکرده باشند حاضر نیستند بوتل را ترک گویند).

باید گفت که بهتر آنست تا از سن پنج ماهگی به طفل دادن یگان جریعه شیر از پیاله را آغاز نمائید تا قبل از این که بسیار خود را می شود به آن عادی گردد و حتی در سن شش ماهگی طفل را تشویق نمائید تا پیاله که قدری شیر داشته باشد خودش بدست خود بگیرد. حتی بعضی وقت دیده شده که در نیمه دوم سال اول عمر طفل بین هفت و ده ماهگی علاقه وی به گرفتن پستان مادر کم می شود که در آنوقت اگر طفل از پیاله بطور درست شیر کوتاهی بتواند طبعاً برای مدت کوتاهی از پستان شیر داده خواهد شد و درین وقت غرض شده می تواند



# گورنورون بپناك مردم



..... انتقادی ... اجتماعی . فکاهی .... انتقادی ... اجتماعی .

## گاوی که به تشناب مردانه پناه برد

### صحنه اول

چند سال قبل نمیدانم به اراده کدام مرجع مسئول بود که درجاده های مختلف شهر کابل لوحه های بی رنگ زرد و علامت (تیر) در پایه های برق نصب کردند که بروی هر کدام (جلال آباد) (قند هار) (مزار شریف) و غیره به دري و انگلیسی نوشته شده است این لوحه ها اگر مفادی نداشت نقصی هم ندارد و بنده نمی خواهم درین مورد ایرادی بگیرم ، زیرا در جاده ها به وسیله همین لوحه های تیر مانند سمت شهرها نشان داده شده یک سیاح خارجی و آدمهای نا بلد می توانند اقلا به وسیله آن بدانند که سرک جلال آباد ، قندهار یا سایر شهرها از کدام طرف می رود دیروز موقعیکه از پل محمود خان می گذشتم نظرم به یکی از این لوحه ها افتاد ، کدام آدم شوخ رخ لوحه را به جهت مخالف دور داده و لوحه مزار شریف را که بسایید به طرف سرک شهر نو و یا جاده پشتو نستان می بود به طرف شاه شهید دور داده بود با خود گفتم خوبست آدم نابلد به این لوحه اتکاء نکند وگرنه به عوض مزار

### صحنه دوم

کسانیکه به پوهنتون ، شفاخانه غلی آباد و یا جمال مینه رفت و آمد دارند به وضاحت دیده اند که سرک جمال مینه از ایستگاه جمال

شریف از چهار آسیاب سر بدر نطقه موقعیت داشته مو تر های مربوط این مو سسات و هزار ها نفر باموتر و بایسکل و مو تر سا یکل و پیاده از این جاده عبور و مرور می کنند ، در یک طرف سرک منازل شخصی و طرف دیگر

کسانیکه به پوهنتون ، شفاخانه غلی آباد و یا جمال مینه رفت و آمد دارند به وضاحت دیده اند که سرک جمال مینه از ایستگاه جمال



آسیا بانسگی داشت و سنگ او همسگی ..

مذکور زیاد مشکل نیست هنگامی که دو سرویس شهری درین حصه از پهلو می گذرند هر لحظه امکان اصطکاک آن ها موجود بوده و نفس را کبین در سینه های شان حبس میشود ایکاش کس به

مینه الی کارته چهار فوق العاده تنگ و کج و معوج است ، عبور و مرور ترافیک درین منطقه هم خیلی زیاد است ، زیرا علاوه از شفاخانه و منطقه بزرگی به نام جمال مینه يك وزارت و پوهنتون کابل درین

### صحنه سوم

همکار عزیز صفحه (با ژوندون بخندید) این بازنامه به مخلص شرمندوک نوشته و بعد از مقدمه ای درباره مزاحمت ژیکولوهای شهر خود چنین نوشته است .

چندی قبل یکعده از دختران جوان برای رفع خستگی و تفریح به باغ بالا رفته بودند (نمیدانم منظورشان باغ بالای کابل است یا گردیز هم باغ بالائی دارد ؟) درین وقت چند جوان و لکرد و زیگولو به مزاحمت پرداخته با حرفهای نیش دار (به شیرین زبانی) آغاز کردند اتفاقاً یکی از دخترها ساری پوشیده بود ، یکی از جوانان مزاحم گفت: این دختر حتما مادر را جیش کهنه است .

دیگری گفت : - نخیر ... من او را می شناسم او خواهر دارا سنگ است دختر ساری پوش که ازین حرف پسر آشفته شده بود به جوان دومی گفت : - آفرین به هوش و ذکاوت ...

## قصه دختر ساری پوش و حرف نیشدار یک جوان

# چه وحشتناک است این سرک جمال مینه

هامم مرا قبت شدید بعمل آوردند و صا حبان آنرا به رعایت مقررات صحنی وادار بسا زند .

## صحنه هفتم

در اعلان يك فلم هندی که در یکی روز نامه ها نشر شده بود دو قسمت قابل توجه است .

اول این قسمت که نوشته شده: **فلم سرا پا رنگه هندی که تاحال نظیر آن دیده نشده ....**

دوم این قسمت: **«... تما شای این فلم عالی که با داستان مهیج و صحنه های پرشور**

**آن نمایندگی از حیات فلاکت بار هیپی ها می نماید به عموم تو صیه و برای طبقه جوان خا صتا محصلین و محصلان حتمی می باشد...»**

اولا آن فلم هندی که نظیر آن دیده نشده باشد فکر میکنم فلمی است که شاید هنوز ساخته نشده باشد، زیرا تاحال هر چه فلم هندی دیده ایم همه يك شكل و يك قسم با داستان

مشابه و صحنه های تکراری است و نمیدانم روی چه مطلبی این جمله پر طمطراق در اعلان این فلم چسبانیده شده ؟

در قسمت دوم اعلان نفهمیدم که فرق بین محصلین و محصلان چیست؟ جز اینکه کلمه محصل یکبار بطریق عربی و یکبار بدری جمع شده .

شاید منظور سینما دار محصلین و محصلات بوده ، بهر حال این اعلانات که باجملات تجارتمندی از طرف صا حبان سینما ها تر تیب میشود، چه خوب است اگر اداره روز نامه ها در اصلاح آن توجه نمایند .

بعد چرا به تشناب مردانه رفت بعد وقتیکه همچنان خود را دیده از خجالت بیرون آمد یا میخواست برای آنها ساختمان تشناب را تشریح کند، شاید تشناب را بسا طویل عوضی گرفته بود ، بهر حال گاو مذکور خالی از عقده نبوده .

## صحنه ششم

**بناغلی محمد هارون ابرا هیم خیل** نامه ای ارسال داشته و در آن ابتدا به حا ضری و کلای و لسی جرگه و بعدا به حمام های شهری تماس گرفته اند . برادر عزیز !

راجع به وکلا. حا ضری و غیره حاضرین شان و نصاب مجلس بارها در جراید ملی چیز هایی نوشته شده در ضمن در یکی از شماره های روز نامه کار وان مطالبی بقلم یکی از وکلا بنشر رسیده که گمان میکنم به تمام سولات شما در این قسمت جواب داده شده بهتر است مقاله مذکور را بخوانید ، واما راجع به قسمت دوم نامه تان :

بلی برادر عزیز، هما نظود یک نوشته اید حمای هامم در بی انصافی دست کمی از نانا و ذغال فروش نداشته در روز های بخصوص يك هفته پیش از عید ها بسو ل حمام را دو چند از مردم شهر میگیرند از نظافت درین حما ها اثری نیست و کثافت هر چه بخواد هید است .

کوبیدن در اتاق هانمره چیز یست که از سالها قبل به اینطرف رواج دارد. شاید حمای ها بسه گوش مرا جعین خود علاقه دارند و با این تك تك ها میخواهند آنرا نوازش کنند. امید است بعد ازین از حمام

گل و چشم و ابرو مزین بود ایشان بعد از تذکراتی در مورد خشک سالی های پیهم در کشور و نتایج فلاکتبار آن برای مردم زمین د از و مالدار از اقدامات حکومت در مورد به کار بستن پروگرام کار در مقابل کندم شتایش کرده اند ، در قسمتی از نامه خود می نویسند .

(چون کار در مقابل کندم به نظر من از يك طرف مردم را از گرسنگی بجات دهد و از طرف دیگر زمین های است آباد می سازد ، بنا بر آن خوبست که حکومت دلسوز افغانستان با اقدامات مفیدی در آینده مردم را از مشکلات غذایی برهانند ) .

## صحنه پنجم

در زیر ستون ( اخبار جالب ) روز نامه انیس این خبر نشر شده که واقعا جالب است .

**يك نر گاو از طرف چهار نفر پولیس در بین جاده های شهر کلا سکو تعقیب می شد ، با لآخره به تشناب مردانه مربوط يك گراج سرویس پناه برد ، این گاو از بازار فروش مواشی در قسمت شرقی شهر کلا سکو فرار کرده بود تعقیب کنند گان خواستند تا گاو را از تشناب بیرون بکشند اما موفق نشدند اما وقتیکه دو گاو دیگر به آنجا آورده شد بادیدن آنها نر گاو از تشناب بیرون آمد .**

این قصه شبیه قصه همان گاو فراری است که در کابل شخصی را زخمی ساخته بود و بنده با وی مصاحبه کرده بودم در مورد این گاو هم سوالاتی در ذهن انسان حطور میکند ، مثلا چرا فرار کرد

چقدر زود عملات را شناختی برادر زاده عزیز حالت چطور است جوان ژیکولو دیگر نتوانست حرفی بزند و خجالت کشید

## با احترام

**نریا پوپل از گردیز خواهر عزیز !**

تعجب آور ترین قسمت نامه تن سطر آخر آنست در شهر شما ژیکولوها خجالت هم می کشند ؟ عجیب است در شهر ما ( یعنی کابل ) ژیکولوها حرف نیشدار می زنند دخترها را آزار میدهند ، لباس های عجیب و غریب می پوشند دلی هیچگاه خجالت نمی کشند واما باید عرض کنم که پوشیدن ساری ( لباس دختران هندی ) توسط يك دختر افغان خواه مخواه رنگ شوخی اشخاص را به حرکت آورده یگان گپ نیشدار میزنند اگر آن دختر رامی شناسید برایش توصیه کنید که ساری خود را بعد از این درمیله و تفریحگاه ها نپوشد .

## صحنه چهارم

بناغلی محب الله پوپل ما مو ر نمایندگی د افغانستان با نك در آنچه نامه ای به مجله ژو نسون فرستاده اند نامه ای که بايك رسم



بدون شرح

**فلمی که دیدن آن برای محصلین و محصلان ضروری پنداشته شده (۱)**

# جزیره ۵۵ ورسی یاسرز مینی از آتش و آب



در سپتامبر ۱۹۶۴ قطر دهانه آتشفشان ۹۰-۱۰۰ متر و بلندی اطراف آن به ۱۵ متر میرسید .

در بنجاء کیلومتری آیسلند جزیره ای یابه عرصه وجود گذاشت .

از همان لحظات نخستین انسانها شاهد این بازی سر سام آور طبیعت بودند . در نگاه اول سر نشینان

کشتی ما هیگیری «اسلیفور» این دود را ناشی از حریق يك كشتی

فکر میکردند اما بوی سلفر که در هوا پختی شده بود و لرزه ها و بر

خورد امواج به تنه کشتی حاکی از يك واقعه آتشفشانی بود . بزودی

بخار و خاکستر که بقسم ستونی بطرف آسمان بالا میزدت و سنگها به

سرعت کلوله بهرطرف پرا گنده میشد و آب ، خود را در اطراف آن

کوره آتشین گرم میکرد . از میان درزیکه تقریبا پنجصد متر

طول داشت و از شمالغرب به جنوب شرق ادامه داشت ، لحظه بلحظه

قدرت فوران بیشتر میشد . در بعد از ظهر همان روز بلندی دود و خاکستر

که از میان آن بریدگی بیرون میجمید ، به شش هزار متر میرسید

آهسته آهسته جوانب يك كوه آتشفشان که هنوز فعالیت داشت

و آرام آرام از میان آب بالا می آمد نمایانتر میشد . بعد از یکروز ارتفاع

این کوه از سطح آب به ده متر و روز



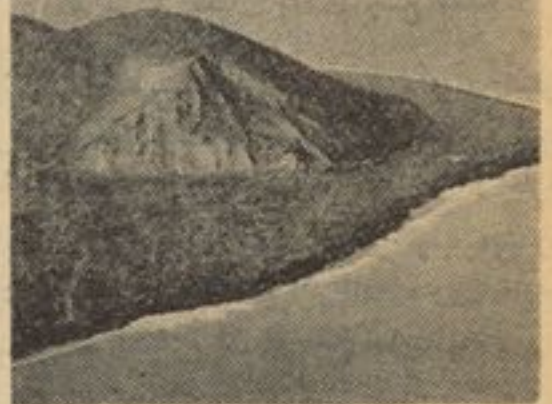
گاز و خاکستر جزیره نو - (سورتلینگو) به بلندی ۲۵ کیلومتر میرسید .

هنوز تاریکی شب از روز ۱۴ نوامبر

۱۹۶۵ چتر نبرد داشته بود که بحر سرد در قسمت شمال آیسلند لرزید

دفعتا از دل آبهای عمیق يك پایه ای از خاکستر بطول شصت متر

بلند شد و بایک آواز صاعقه مانند



در اپریل ۱۹۶۵ يك طیاره د و ماشینه با چهارده نفر سر نشین میتوانست به آن جزیره فرود آید .

میان خاکستر های لرزان، حوضی از لایه تشکیل شد که قطر آن به

۱۲۰ متر میرسید بالاخره مایع مذاب آن از کناره های دهانه بالا رفته و مانند

جوی آتشین بطرف بحر جریان یافت و در ساحل ریگی آن به شاخه ها منقسم شد که هنگام ادخال در

آب بیرقهای سفید و بلندی از نفت بهوا بر میا فراشت .

لاوه ایکه تقریبا هزار درجه حرارت داشت با تماس آب سرد

نسبتا بزودی منجمد میشد و در همان نقطه تماس به آب بهم میچسبید

برای جوی آتشی که از عقبش می آمده ، راه مسافت و آنرا به يك

دیگر به چهل متر و در ۱۹ نوامبر طول آن به ششصد متر و ارتفاع آن

به شصت متر میرسید و ۸ کیلو متر مربع رقیه پیدا کرد، گاز قوی

مایع مذاب و گداخته را هزار ها متر بلند میکرد سدر طرف يك مدت طویل

پارچه ها و لایه های آتشفشانی که وزن آنها به تن ها میرسید ، از

دهانه آتشفشانی طوری بیرون میبرد که گویی با منجیق افکنده

میشدند . در شروع اپریل این منظره شکل

دیگری بخود گرفت: در میان دهانه ،



در سپتمبر ۱۹۶۴ جزیره توسط جریان لاوا خود را روزانه ۳ بر ۴ هکتار بزرگتر میساخت .

واقعات آتشفشانی که در اطراف سورتسی بمشاهده رستیده نباید بسا پیدایش سورتسی بی ارتباط تلقی گردد ، یعنی بخوبی میتوان این واقعات را فرزندان سورتسی نامید . آنها به يك مرکز تبارز ، ارتباط داشته اند و همان يك سیستم (فوران زمین يك درز) به وجود آمده اند . بالای يك تابلویی که به قسم برجسته کار و از ترسیم آب بروی آن خود داری شده باشد ، میتوان این وقایع را بوضاحت مرتسم ساخت .

اینکه ریشه سورتسی تا یکی در میان بحیره شمال مقاومت خواهد کرد ، سوالیست که به آسانی نمیتوان جوابی برایش گفت . اگر هم کدام حادثه آتشفشانی دیگر (بقسم بقایای همین آتشفشان) بمشاهده نرسید ، معنی اینرا نمیدهد که آن ریشه از آنجا رخت بر بسته است .

در میان بحیره به هر طرف پراکنده شد . این واقعه ، حادثه سورتسی را دوباره در اذهان زنده ساخت . هیچگاه قبل ازین ، تکامل آتشفشانی بی از بلو پیدایش اینطور زیر مراقبت و تحقیق چشمان دانشمندان جزیره نبوده است . این مانند يك نهونه زیر چشم دانشمندان به وجود آمد و تکامل کرد و شاید زمینه های فراهم سازد تا در آینده راجع به پیدایش زمینی هم نظریه های قطعی بی بمیان آمد .

با وجود آنکه این جزیره در اخیر ۴۰ متر بلندی داشت و ۶۵۰ متر فاصله بین دو ساحل آن بود ، نتوانست در مقابل امواج خروشان خزانی

بستادگی کند ، تنها يك ماه کافی بود که تا دو میلیون متر مکعب مواد



جزیره سور تلینگور شل يك سم اسب را بخود گرفت و در ۲۳ اکتوبر ۱۹۶۵ به کلی نابود شد .

نایاب در آتشفشانی آن امواج خروشان شست و شو گردد .

#### درعید مذهبی

سال ۱۹۶۵ يك جزیره کوچک دیگر نیز عرض وجود کرد که اسمش را سووارتی گذاشتند . آنها آتش و دودی به هوا پراکند ، ولی نتوانست تا ماه جون مقاومت کند و او هم به نوبت خود قربانی امواج گردید .

در حال غلیان این آتشفشان در فاصله پنجمصد کیلومتری از میان طیاره بوضاحت معلوم میشد . بمانند يك چراغ طبیعی بزرگ جزیره سورتسی از ساحل جنو بی اسپلند بمشاهده میرسید که توسط دو دیکه تقریباً سه هزار متر بلندی داشت برجسته تر میکردید . اشخاصیکه ازین جزیره دیدن کرده اند با مسرت قصه میکنند که آبهای کم عمق ساحلی آنجا برای آبهای بی نهایت برکیف بوده است . این آبها که متصل محل تلاقی لاوای جو شان با ب بوده اند از نیم المی يك متر عمق داشته اند . بعد از آنکه آتشفشان از فعالیت خود کاست علما و توریستها به این سرزمین رو آوردند و حتی طیارات کو چک تمرینی و هلیکوپترها نیز به آنجا فرود آمدند . از ۱۹۶۵ بعد پیلوت معروف اسپلندی تونیست پیونر با طیاره های دو ماشینه که تنها چهار ده مسافر را حمل میکرد مرتب به این جزیره پرواز میکرده است .

در جولای ۱۹۶۴ در اخیر يك هفته مرد انگلیسی را در آن جزیره رها نکردند تا روز دیگر او را بر گردانند

ولی هوای خراب طولانی و نا مساعد مانع شد که او را بروز موعود بر گردانند و باین ترتیب مرد مذکور مجبور اشته روز بروی آن جزیره باقی ماند . البته واضح است که بسیار امکان داشت او درین مدت از بین رفته باشد ولی بعد از اینکه او را دوباره آوردند ، در

حالیکه چهره اش از خوشحالی می درخشید حکایت میکرد که آب اتلانتيك ۲۸ سلسزیوس حرارت داشته آببازی نموده است . آب آشا میدنی در خیمه خود کافی داشته ولی گرسنگی طولی را متحمل شده .

در ۲۲ می ۱۹۶۵ موضوع جدیدی توجه همه را جلب کرد و آن اینکه در نزدیکی سورتسی تصاعد گازی به مشاهده رسید ، تقریباً بفاصله ۶۰

متر از سورتسی آتشفشانی از آب بیرون آمد که آنرا سور تلینور ، یا سورتسی کوچک نامیدند . این جزیره نیز با آواز رعد آسای به میان آمد و سنگ های کف ما نند

جانب رهنمایی میکرد ، باین ترتیب بامروز زمان سدی میساخت تا خاکستر لرزان از آسیب هجوم آب در امان باشد . لاوای که بروی سطح قسمت دیگر جزیره جریان یافته بود بقای جزیره را برای مدت مدیدی تضمین میکرد ، زیرا چون زرهی روی جزیره را میپوشانید .

در اخیر اپریل هنگامیکه جریان مذابه ها روبه نقصان گذاشت بزرگی جزیره به ۱۴ کیلو متر مربع میرسید که تقریباً يك سوم آن از لاوا پوشیده شده بود . جیو لوجست های اسپلندی که در بین شان سیکو دو تو را اینسون هم شامل بود وجود آمدن و تکامل تدریجی این جزیره را به دقت تحت نظارت گرفته بودند .

در ۱۷ فروری هیات جیولوجستها به قسمت جنوبی این جزیره توسط دو قایق لابی پیاده شدند در ابتدا همه چیز عادی و آرام بود ، اما چند دقیقه از ورود آنها نمیگذشت

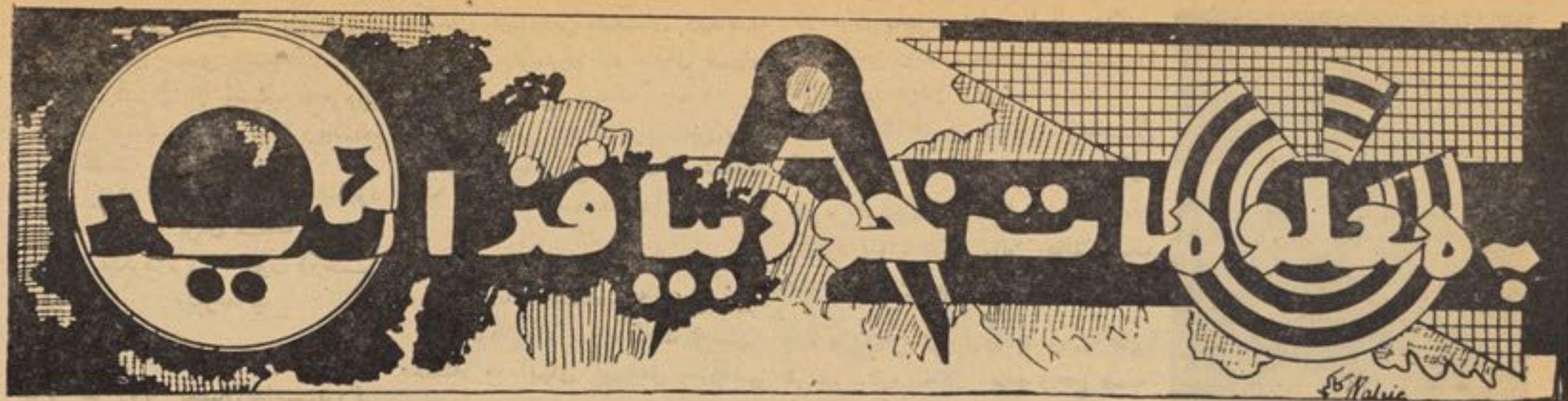
که دو باره آتشفشان شروع به فعالیت کرد . پارچه های بوم مانند به اطراف خود پراکنده میساخت و خاکستر رنگ از آن متصاعد میشد

این حادثه مانع کلی سیر علمی آنها گردید و لی خوشبختانه آنها حواس خود را نباخته و بدون وار خطایی ، در جایکه میگو شنیدند از اثابت لاوا در امان باشند ، به کشتی های خود برگشتند و به این ترتیب سیر علمی شان خاتمه یافت .

نکته قابل تذکار دیگر اینکه لاوای



در اخیر فروری ۱۹۶۴ فعالیت به اندازه دو ماه اول قوی نبود .



### مسائل مربوط به مفاصل

تا چند سال پیش عمل جراحی مفاصل عفونی، يك اقدام آ میخته بخطر تلقی میشد اما امروز که متخصصین روماتیسم و طبیبان متفقا باینگونه عملها مبادرت مینمایند يك امر عادی شده است در کنگره تریابی بین المللی که این ایام در کار لسروو تشکیل شده بود، تبادل نظر هایی در باره آخرین تجربیات دکتوران طب در زمینه جراحی و پیوند های طبیعی و مصنوعی مفاصل بعمل آمد در عملیات جراحی اکثرا نرمه بافتنهای آسیب دیده در حوالی مفصل بیرون آورده می شوند حدود مو فقیته در این عملها بین ۱۰ تا ۵۰ درصد است در مورد پیوند مفاصل دکتوران شو روی تجربیاتی دارند، اما آنان نیز نسبت به نتایج حاصله با احتیاط صحبت میکنند.

بجهاث نامبرده امروزه جراحی پلاستیک مفاصل مورد توجه بیشتری قرار گرفته است. مثلا استفاده از پروتز های کامل در مفاصل تپیکاه نتایج رضایت بخش بسیار آورده است. اکنون تمایل بتعویض کامل مفصل زانو با پروتز مصنوعی قوت گرفته است، اما در این باره هنوز

## هانر بگری

### دانشمندی که برای اولین بار رادیواکتیف را کشف کرد

این دانشمند معروف در سال های ۱۸۵۲ چشم بجهان کشوده از هان آوان کودکی آثار نبوغ و استعداد ذاتی بمشا هده می رسید. وی که بعد هادر اواخر عمر به عضویت اکادیمی علوم نیز پذیرفته شده مدتی هم بحیث منشی اکادیمی کار می کرد وقتی دو عالم دیگری که در همان اوقات مصروف تبعات علمی بودند در اثر مطالعات تحقیقات مو فق شدند یکی از تصاویری را که رونتگن بکمک اشعه ایکسی بدست آورده بود تهیه کنند این تصاویر تو سطر آنکاره یکی از اعضای اکادیمی علوم در یکی از جلسات علمی ارا نه گردید. ها نری بکول که تا آن لحظات در بی جستجوی این موضوع بود با مشاهده تصاویری که از استخوان

## شخصیت ها در بسته تاریخ

های دست برد داشته شده بود پس از اندک تفکر از خود سوال نمود که آیا ممکن است اجسامی وجود داشته باشند که تحت تاثیر نور ساده اشعه ایکس ساطع باشند؟ برای جواب دادن باین سوال خودش مجبور بود که به مطالعات عمیق علمی پردازد و لذا به آزمایشات و تحقیقات دامنه داری در مسورد یورا نیوم دست زد و در نتیجه در سال ۱۸۹۶ مو فق به تکمیل آزمایشات خویش گردید و نتایج کارش را بجلسه اکادیمی تقدیم نمود. در نتیجه این مطالعات معلوم شد که یورانیوم و املاح آن دارای خاصیت دایم تشعشعات مخصوص میباشد که هوا را الکترو سیر دار ساخته و روی صفحه کاغذ عکاسی تا تیری می بخشد. هر گز این عالم فزیک بتاریخ پنجم اگست سال ۱۹۰۸ یو قوع پیوست.

نگرا نیهایی در زمینه خطرات پس از عمل وجود دارد. در مو از دی عفونت پیش میاید و مجبور به برداشتن پروتز میشوند و بالنتیجه مفصل مذکور پس از آن بحالست سفتی بجای میماند. در سوئیس نتایج خوبی از پروتز های سنتتیک بجای مفاصل انگشتان بدست آورده اند. برای شانه ها هنوز امکان بکار گیری پروتز را نیافته اند. ولی رو بهر فته طبیبان مجتمع در کار لسروو به نسبت به استفاده از مفصل مصنوعی بصورت وسیع بری درآینده، ابراز خوش بینی نموده اند.

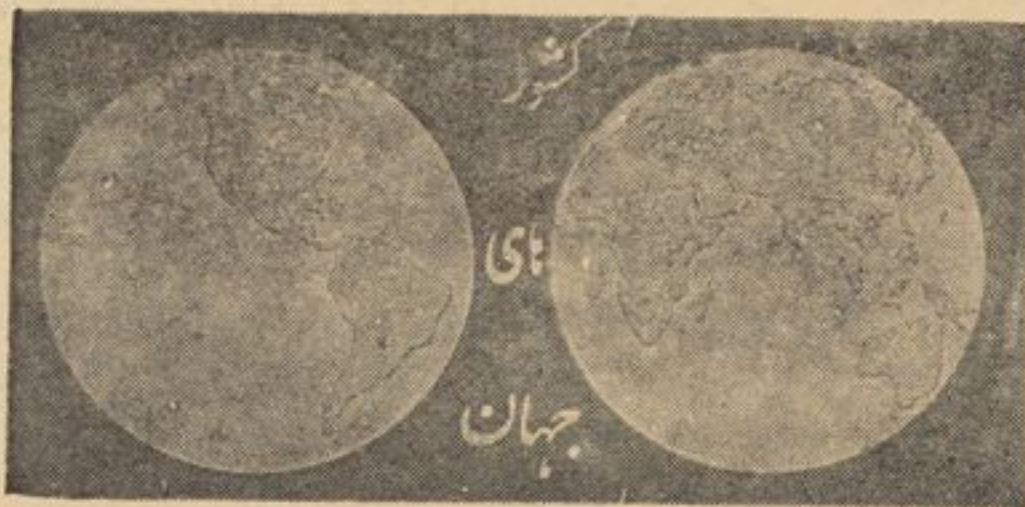
### در اثر پیشرفت های طبی ضرورت قطع کردن پا کاهش یافته است

بعلت اختلالات گردش خون در شریانها و خطر احتمالی ناشی از آن، همه ساله در آلمان فدرال مجبور به قطع کردن پای ۲۰۰۰ نفر می گردند. با وجود این رقم وحشت انگیز، تعداد موارد قطع پادراوقات اخیر بیعلت پیشرفت های طبی کاهش محسوسی یافته است. پیشرفت های طبی مذکور در زمینه جراحی جدید شریانها بدست آمده است، بطوریکه دو ملیون نفر مر یضان شریانی در آلمان فدرال،

## مالتا

کشوریکه ۳۵ قرن تحت تصرف کشورهای مختلف بوده و در سال ۱۹۶۱ به آزادی نایل شد

مالتا کشور یست در قاره ایو پا واقع بوده و عبارت یک گسروپ جزایر یست که در یکصد و هشتاد و دو مایلی قاره افریقا قرار دارد. که مالتا بزرگترین این جزایر را تشکیل می دهد جزایر بزرگ دیگر آن عبارت از سال ۱۹۶۴ طوری آزاد شد که



جزایر مالتا

بدون توجه باینکه شریانها در کدام قسمت از بدن واقع شده اند، قابل معالجه بدون نیاز به قطع کردن پا هستند.

این خبر خوش در هفته تراپی تخصصی کار لسرو هه اعلام گردید. ضمنا گفته شد که ۷۵۵ مواد دارویی نوین که، بین سالیان ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۰ در جهان کشف شده اند، ایالات متحده امریکا با ۱۸۴ در مقام اول، فرانسه با ۱۷۰ در مقام دوم و آلمان فدرال با ۱۰۷ کشف جدید در مقام سوم قرار گرفته اند.

## کشف یک روستایی عصر حجر در آلمان فدرال

یک باستان شناس آماتور چند سال پیش قطعات قدیمی در نواحی اشتوتگارت گر لینکن پیدا کرده بود که، بعد هامورد توجه دانشمندان قرار گرفت. یک هیئت ۴۰ نفری متشکل از ۸ کشور با وسایل عصر مدرن بعملیات حفاری در این ناحیه مبادرت ورزیده ندواکتون بقایای یک روستای ۲۵ خانه ای از اوایل عصر حجر در معرض دید همگان است. یک بنا بطول ۵۶ متر در حدود ۷۰۰۰ سال برآورد شده است

در مسکن مذکور آثاری از ظروف سفالی و اسکلیت حیوانات اهلی وجود دارد و مویله این فرضیه مورد خین اعصار اولیه است که، در دوران نامبرده تحول بشر شکارچی به بشر ساکن ثابت، بوقوع پیوسته است.

در همین زمان که مقارن ۲۰۰۰ سال پیش از ساخته شدن اهرام مصر است، انسانها نخستین مسکن ضد زمستانی را از چوب و گل و لیمای گیاهان ساخته اند.

از (د.آ.د)

صا درات مهم ز را عتی مالتا را گندم، جو، کچالو، باد نجان رو می ومیوه تشکیل می دهد که مخصوصا انگور و حاصلات ز یادی داشته و در اقتصاد یات آن نقش مهمی دارد.

اما باز هم اقتصاد یات مالتا مصارف تمام مردم را تکافو کرده نتوانسته ولذا تعداد بیکاری زیاد است سالانه

در حدود ۳۴ هزار نفر از مالتا به استرالیا و انگلستان مهاجرت می نمایند.

از سال ۱۹۶۴ یک پلان پنجساله اقتصادی رویدست گرفته شده که با ساس آن توریزم و صنعت انکشاف خواهد نمود.

بیرق: قطعات عمومی سفید و سرخ با صلیب حاشیه سرخ در قطعه سفید. واحد پولی: پوند معادل یکصد و بیست افغانی.

فرمانفرمای دولت بریتانیا بحیث رئیس دولت مالتانیز قبول شد.

گرچه از تاریخ فوق مالتا از نظر ظاهری یک کشور آزاد شناخته شد اما مانند سابق حیثیت یک پایگاه مهم سیاسی بریتانیا ناتو را دارد.

مالتا عضو جامعه ممالک مشترک المنافع و ملل متحد است. مجلس نمایندگان آن شامل پنجاه نفر که از طرف مردم انتخاب می شوند می باشند.

از گو تسو و کمینومیا شدند. مساحت عمومی کشور مالتا یکصد و بیست

و دو مربع میل بود و دارای چهار صد هزار نفوس میباشد. مرکز مالتا شهر و لتیا دارای بیست هزار سکنه است.

زبان رسمی مردم مالتا انگلیسی و مالتایی بوده و مذهب کاتولیک اند این کشور از سال یک هزار و هشتصد تا سال یک هزار و نهصد شصت و چهار از جمله متصرفات

با استفاده از مطالب این صفحه در بزرگترین مسابقات لادو و سفید و سیاه شرکت کنید

## کوچک ریل

ترجمه : زلمی نورانی

در عقب ایستگاه ریل با غنچه قشنگی بود که درختان پر میوه آن و در خزان برگ ریزی درختان جلوه خاصی داشت.

روز های آخر خزان بود، هوای مرطوب و غبار آلود را تنفس کرده به هر طرف نظر انداختم، دهکده خاموش بود و جنب و جوش در آن به نظر نمی رسید، چون هیچ چیز جالبی در قریه نیافتم مجبور شدم دوباره به ایستگاه قطار آمده و دو ساعت منتظر قطار بمانم.

ایستگاه رستورانی هم داشت یک رستوران متوسط، نه بسیار بزرگ نه بسیار کوچک، دارای چوکی های چوبی و یک بخاری گرم با وضع نسبتاً مساعد.

داخل رستوران گرم بود، چند مرد که به احتمال قوی اهل همان قریه بودند، دور یک میز گرد و دور نشسته بودند، دو نفر دیگر هم در گوشه دیگری نشسته صحبت می کردند، چنین به نظر میرسید که آنها هم مانند من منتظر آمدن ریل هستند، درین ایستگاه معمولاً قطار تبدیل می شود، مسافری همیشه در رستوران زیاد می باشند ولی در اواخر خزان مردم کمتر به مسافرت می پردازند. از مرد یکه تنها نشسته بود پرسیدم:

اجازه است با شما بنشینم؟ آن مرد که قیافه عاقل داشت و سنش در حدود چهل سال تخمین زده می شد بمن اجازه داده گفت:

بفرمائید... خواهش میکنم. او (مستیک) می نوشید. اما کم کم و با احتیاط، انسان فکر می کرد که اصلاً میل نوشیدن ندارد. در بین میزها دو دختر با لباس سیاه و پیش بند های سفید در حال گردش بودند، آنها فرمایشات حاضرین را شنیده و عقب پرده ای می رفتند و بعد از لحظه کوتاهی همراه گیلاس ها و صراحی دوباره نمایان میشدند.

یک آدم موی سرخ که در رویش خالهای نضوری دیده میشد، پهلوی مردی که در میزش نشسته بود دم نشسته گفت:

اینهاره می بینی... با پیش بند و چنین چیز دیگری هستند... و آن مرد پاسخ داد.

همراهی چنین خوب معلوم می شوند... گرچه لازم نبود از تکه ارزان قیمت برایشان درست می کردند... اما باز هم بدن نیست.

بلی... تکه جلاداری است.. زود چرك نمی شود... همینطور نیست ستو یچو؟

بلی گنجیف... همینطور است... خوبست... خوبست... درستی غرفه را چطور کردی؟

مرد سرخ موی از چیش سگرت کشیده و یک دانه را روشن کرد بعداً متوجه شد که باید به هم صحبت خود نیز تعارف کند، وی گفت:

آخر آنرا نیز باید درست کنیم.. میدانی چند سال است که زحمت می کشم تا وضع این رستوران

را درست کنم... نمیدانم چطور به اینها بفهمانم که بانیچکه و نان را بساعت سه بیاورند و به اینکار عادت کنند، وقتیکه ریل حرکت کرد دیگر چه بدردم میخورد؟

گنجیف تو غم نخور... آنها عادت خواهند کرد. باز هم بدون میل جرعه ای از گیلاس نوشیده ادامه داد:

من می خواهم ساختن خانه را شروع کنم... بیشتر از این نمی توانم در آن خانه بمانم، همینروزها مولا تعمیراتی مناسب تهیه میکنم:

من خیال کردم شروع کردی.. نوسال گذشته می خواستی شروع کنی ولی پارتهای شدید شروع شد این خزان بدن نیست، تهدابها را اقلای بجائی برسان.

شخصی که پهلویم نشسته بود با انگشت قدری پیاز و زیتون برداشت و ادامه داد:

کار ساختن خانه را تمام می کنم... به (گابرو و) رفتن و نقشه خوبی بدست آوردم.

تو سال گذشته هم به (گابرو و) رفته بودی... باید بهار کارت را شروع میکردی.

درست... اما در بهار که خودت دیدی... کار یکی و یکدم صورت نگرفت... مصروف شدم.. در اداره همرا نگذاشتند، تو که میدانای امر عمومی ما بدون مشوره من هیچکاری را انجام نمیدهد، امر ما برابرم گفت:

تو متخصص هستی.. من کارت

دارم، نباید به مرخصی بروی. گنجیف گفت:

چه خوب بهاری بود، در محله پایین دو برادرم خانه ز پیانی ساختند... اتاقهای کلان... ولی در منزل پائین دواتاق کافی نیست خیلی کلفت است.

و این بهار هم بلی زمخت... اما خانه که هست... و این بهار هم عینا مثل تابستان بود.

بلی خوب بود... بهار خوبی بود... من خانه خود را در قسمت بالائی در پهلوی درختهای چار مغز تیار میکنم... طوری اعمار می کنم که رویش به طرف جنوب باشد دیوار های داخل تشناب را کاشی سبز رنگ می گیرم یک تشناب رادر (گابرو و) به همین شکل دیدم، خیلی خوشم آمد.

اما اول تو تهداب را شروع کن تشناب خیلی ساده است، هنوز به کاشی کاری تشناب بسیا ر وقت مانده.

گنجو بلند شده از دو ستش خدا حافظی کرد و به طرف قریه رفت تا کار هایش را تنظیم کند، مادو نفر در کنار میز ماندیم و رفیق میزم متفکرانه از کلکین به پیرون نگاه میکرد. من هم همین کار را می کردم، از درختان چنار بر گهای سرخ زیادی به زمین افتاده بود و هنوز هم یگان دانه می افتاد، یک ریل بار بری گذشت و واگونها آن سر و صدای زیاد ایجاد کردند



آمر ایستگاه از دور نزدیک میشد از عقب کلکین تنها کلاه سر خش نمایان بود ، بعد از تقریباً ده دقیقه سه چهار نفر دیگر داخل رستوران شدند آنها لباس کار به تن داشتند و کلاه های پیک دار خود را برداشتند همینکه چشمشان به شخصی که کنار من نشسته بود افتاد همه به طرف میز ما آمدند ، با خوشروئی سلام داده گفتند :

- سلام ستوجو ... چطور هستی؟  
آن شخص در جواب شان گفت:  
- سلام دوستان بنشینید ...  
چه می نوشید ؟

آنها خندیده نشستند ، یکی شان گفت :

- یگان گیلان عرق می نوشیم .  
آنها خریطه های پلاستیکی خود را که در بین آن نان و دیگر چیز های ضروری خانه را خریده بودند زیر میز گذاشتند ، تا آرام تر بنشینند ، رفیق میزم به آنها گفت:  
- فکرم می گنم که کار تعمیر خانه را شروع کنم ... در همین روز ها مواد تعمیراتی تهیه خواهم کرد .

یکی از آنها که اضافه تر از سه روز میشد که ریش خود را اصلاح نکرده گفت :

- سنگ پیدا میشود ، هر قدر که بخواهی ، حالا سنگهای خوبی می آورند .

همراه شوهر خواهرم که او هم در نظر دارد خانه ای بسازد دنبال سنگ رفته بودم .

یکی دیگر از آنها گفت :

- سنگ هر قدر که بخواهی هست ... هر وقتیکه میخواهی ستی مرا صدا کن تا سنگ خوب برایت انتخاب کنم ، اگلا سنگ خوب را از خراب فرق کرده میتوانم چطور رفیق پانایوت ؟

پانایوت که یکی از آنها بود ، سرش را به علامت تصدیق شورش داد گفت :

- انتخاب سنگ بسیار عقل هم ضرورت ندارد .

مرد ریش تراشیده باز هم ادامه داده گفت :

- اما اگر در انتخاب سنگ آدم اشتباه کند خیلی ضرر دارد ، تهداب گذاشتن مسئله سطحی و ساده نیست .

پیش خدمت رستوران آمده و گیلان های عرق را مقابل هر کدام گذاشت و پانویوت گیلان خود را بلند کرده گفت :

بیانید ... به سلامتی ... به سلامتی خانه جدید ستوجو ... آن را از خوب خوبتر بسازی رفیق .

ستوجو تبسمی کرده گفت :

- شما را دعوت خواهم کرد ، دیگران را دعوت کنم و یا نکنم ، ولی شما را دوست دارم ، به وجود شما احتیاج دارم .

مرد ریش رسیده بعد از نوشیدن نصف گیلان شش گفت :

- تو به هیچ چیز فکر نکن ، مابه

تلی آماده هستیم ، کار مشکلی نیست ، در ظرف پنج یا شش روز ریک و سنگ و چونه خریداری خواهی کرد ، گورو هم برایت چوب انتخاب میکند ، دیگر همه چیز درست است ، یا شاید چوب را قبلا تهیه کردی ؟

خیر هنوز تهیه نکرده ام ، می خواستم بخرم ، اما اتفاقی افتاد ، است ... باران تو را گیر نخواهد

مرد ریش تراشیده گفت :

- خیر خیر ... هنوز وقت است ... باران تو را گیر نخواهد

تابستان همینطور بیپرده گذشت ولی من حتما چوب خواهم خرید به امر خود این موضوع را گفته ام .  
درین وقت پانو یوت با دل سوزی پرسید :

- آخر تودر تمام بهار کجا بودی؟

مردم عریض خود را برای گرفتن مواد تعمیراتی به اداره تعمیرات سپردند ، هم ارزان و هم بدون درد سر همراه مامورین جنگل خیلی مراعات کردیم ، برای همه مواد تعمیراتی را ارزان دادیم برای تو امیدادیم ؟ من از کجا میدانستم توهم این موضوع را به من نگفتی

و حالا مواد آن قدر زیاد نیست ، ولی برای تو از هر کجا که شده پیدا خواهم کرد زیرا تو یک دو ست تصادفی نیستی ، یک عریضه به عنوان رئیس بنویس ، عریضه ات به تدریج نزد من می آید و ما ترتیب آن را خواهیم داد ، امروز یافردا عریضه را تر تیب بدو تا بتوانی قبل از شروع بار ندگی ها کار را آغاز کنی .

ستوجو در حالیکه دستش را برویش می کشید گفت :

- من هم همین را فکر می کنم ، نیدانم آیا حقیقتا باران ها مرا گیر خواهد کرد ؟

مرد ریش تراشیده گفت :

- خیر خیر ... هنوز وقت است ... باران تو را گیر نخواهد

مرد ریش تراشیده گفت :

- خیر خیر ... هنوز وقت است ... باران تو را گیر نخواهد



کرد ، تا رسیدن باران و قوت زیاد مانده ، اگر تهداب ها را بگذاردی و بعد منزل اول را تکمیل کنی کارت تمام است ، بعد منزل دوم را بگذار برای اول بهار ، تو اول غم ریک را بخور ... همینکه ریک داشته باشی هر چیز داری ...

در تابستان پنچو را دیدم که از دریا ریک آورده بود خیلی میده و اعلى ما هم همراهش کمک کردیم ، تا کمر در آب داخل شده بودیم از همین سبب چند جای بدنم سیخ میزند ، همراه توهم درین قسمت کمک می کنیم ، رفیق ما هستی و خانه آباد می کنی درین وقت گورو مثل اینکه چیزی را به خاطر آورده باشد گفت :

- همو گلدان هارا چطور کردی ... ساختی ؟

- گلدان های همان مامور را ؟

- بلی ... باید برایش میساختی خیلی بتو کمک خواهد کرد ، آدم با نفوذی است .

دیگری پرسید :

- کدام مامور ؟

- بابا همان چیز ... همان قد دراز ... همان که پسرش ملاح است - آها ... ایوان ... ایوان بر بن لیف .

اشخاص مذکور مدت طولانی راجع به خشت پخته ، چونه خوب و اینکه از کجا چونه پیدا کنند و چطور آنرا بشناسند و راجع به کاشی های سبز رنگ صحبت کردند ، آنها بازم یک یک گیلان عرق انگور نوشیدند و صحبت آن ها گرم تر شد ، یکی شان از جیب خود کاغذ چمک شده ایرا بیرون آورده بعد بروی آن نقشه خانه را رسم نمودند و مصارف آنرا سنجش کردند .. رفیق میزم که صاحب رستوران بود گفت :

- پول آن را تهیه کرده ام .. از درک پول خاطر جمع است .

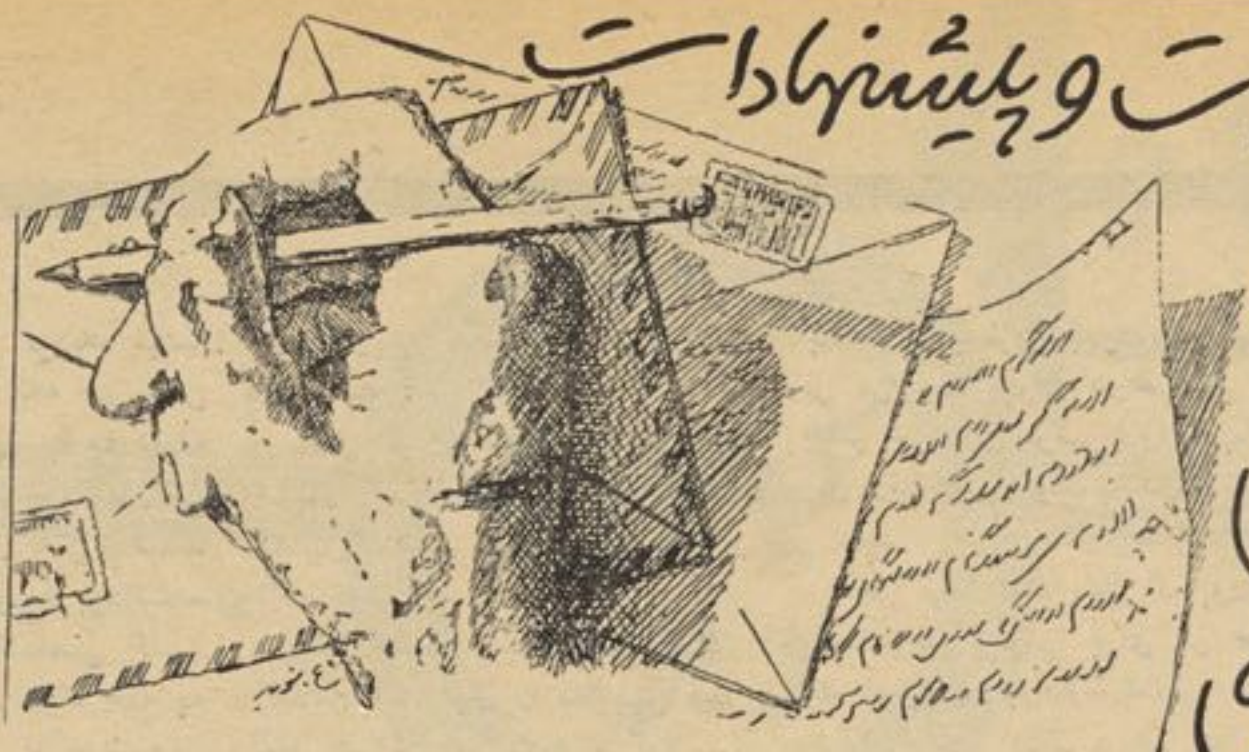
وقت آمدن ریل نزدیک می شد و من هم لازم بود نزدیک خط بروم ، با آنها خدا حافظی کرده گفتم :

وقت آمدن ریل نزدیک می شد و من هم لازم بود نزدیک خط بروم ، با آنها خدا حافظی کرده گفتم :

وقت آمدن ریل نزدیک می شد و من هم لازم بود نزدیک خط بروم ، با آنها خدا حافظی کرده گفتم :

وقت آمدن ریل نزدیک می شد و من هم لازم بود نزدیک خط بروم ، با آنها خدا حافظی کرده گفتم :

# نظریات و پیشنهادات



★  
ایمانی  
★  
اصلاحی  
★  
انتقادی

## آنانکه از خزانه دولت

### باقی هستند و باره بکاری مقرر نشوند

بنامی محترم متصدی صفحه نظریات و پیشنهادات! درین نامه منبم میخوام منحیث يك خواننده و علاقمند صفحه نظریات و پیشنهادات مجله وزین ژو ندو ندر ردیف یکسلسله موضوعات انتقادی وار زنده مطلبی را یاد آور شوم که هر آن تو جه مقامات ذیصلاح در بهبود آن حتمی است.

این عده اشخاص در محیط امروز افزون بوده حتی در کمترین ایام و طیفه داری خویش صاحب چندین خانه و ابار تمان ها شده اند که میتوان ایشان را بنام خاین ملی و اجتماع قلمداد کرد.

چنانچه نگارنده عده از تحویلداران استفاده جو را خوب میشناسم، ببخشید من چه بلکه عده زیادی از همشهریان ما، که در چندین پروژه های دولتی سمت شمال کشور باقیات هنگفت و سرشاری داشته و استفاده جویی های مکرر وی هراتسان رابه حیرت می آورد باز هم در یکی از پروژه های بعدی بلا درنگ مقرر گردیده اند

اینکه به چه نوع و به چه وسیله مقرر میشوند و بدون کدام پرس و پال به ایشان سند فراغت از باقیداری شان می دهند و یا تحویلدار مذکور چنان از خویش چنان جرئت را ابراز میدارند خود خوب میدانید.

کنند اما بر خلاف استفاده جویی ها و با قیداری های مکرر و علنی بعضی ازین اشخاص انسان را به حیرت فرو میبرد.

چنانچه اینست بعضی از تحویلداران با آنکه در موسسات، پروژه ها و دوایر پول هنگفتی نسبت استفاده جویی های قبلی از دولت باقی و مقروض میباشند با آنهم بدون پرداخت باقیات از مراجع اولی سند فراغت میگیرند و بایک عالم تب و تلاش اشخاص مستحق را از حق شان محروم ساخته در پروژه دیگری پیشه تحویلدار را اختیار میکنند.

همه میدانیم که در دوایر، پروژه ها و موسسات رسمی و غیر رسمی، تحویلداران، خزانه داران، خانه سامانها و منتظمان در مقابل پرداخت ضمانت های گوناگون استخدام میشوند و این يك امر واضحست که استخدام این دسته از افراد بنا به ضرورتی محسوس است تا پول و مال دولت و ملت را که به ایشان در مقابل یکمقدار ضمانت های پولی و یا مالی سپرده میشود در برابر اخذ معاش ما هوار صادقانه نگهداری

که با یاد آوری مطلب یکبار دیگر از مقامات ذیصلاح خواهشمندیم تا جلوی این نابسامانی ها را گرفته و نگذارند پول و مال دولت و ملت بدست این نوع اشخاص صرف و میل شود. ع و «نیازی»

## بماکولات مامورین توجه شود

صرف نمایند و مصدر فعالیت سالم برای حکومت شده بتوانند پول ماکولات در وقتش عادلانه بوده ولی

حالا که قیمت هانسیبیت به سالهای قبل تغییر فاحش نموده خیلی کم است.

از مقامات مربوط خواهشمندم مشکلات ماکولات مامورین را از ناحیه کمبودی پول و طبیح از بیسن ببرند تا مامورین باخاطر راحت تر و انرژی کامل بتوانند بو ظایف خویش ادامه دهند.

برسانم تا باین موضوع تجدیدنظر گرسنگی بکشد زیرا که در بازار نموده کدام چاره پیدا کنند که به طبقه مامورین کمکی شده باشد. همه روزه غذای اقتصادی صرف نمی تواند جز اینکه عزت نفس و آبرویش را زیر پا گذاشته داخل دکان کله بزی و یا شش کبابی شود که آنهم معلوم نیست باین مبلغ برایش کله و پاچه خواهند داد یا خیر.

تجدیدنظر گرسنگی بکشد زیرا که در بازار نموده کدام چاره پیدا کنند که به طبقه مامورین کمکی شده باشد. همه روزه غذای اقتصادی صرف نمی تواند جز اینکه عزت نفس و آبرویش را زیر پا گذاشته داخل دکان کله بزی و یا شش کبابی شود که آنهم معلوم نیست باین مبلغ برایش کله و پاچه خواهند داد یا خیر. پس يك مامور که روزانه کارهای دماغی را اجرا میکند باید در تهیه ماکولات صحی و مکفی بر ایشان توجه گردد تا آنان صحی و با انرژی

از جمله درد های بزرگ کوچک نمای مامورین در دمی و بی کیفیتی ماکولات مامورین دوایر دولت است که از مدت سی سال به همان حال باقیست گرچه را جمع به بهبودی آن بارها پیشنها دهایی جالب و معقولی درجراید از طرف اهل نظر و قلم بعمل آمده ولی با تاسف باید گفت که از طرف مقامات مسوول در آنمورد اقدامی صورت نکر فته و حرفی زده نشده لذا اینبار من خواستم از طریق مجله ژوندون موضوع را بگو شس مرجع مربوط بررسی احوال مامورین

# فصلنامه



چاپ. نشد امید است همکاری تانرا. بامجله ادامه دهید.

مجله ژوندون نمیتوانست عین عبا راتی را که شما بکار برده بودید در آینده از بروز آن جلو گیری کرده بتوانیم.

**بنا غلی محمد سرور سرمد !**

نظر تان راطی نامه بخاطر نشر

شعری در صفحه خود شما دریا فتم امید است شماره مجله را که همان

شعر مورد نظر تان دران بچاپ رسیده

بما وانمود بسازید تا با ستناد آن

باشخصیکه به نظر شما تعد یلاتی در آن آورده به تماس شده و موضوع

را با طلاع شما و سایر علاقمندان برسانیم.

از همکاری تان تشکر می کنیم.

**بناغلی سید عبدا لصدد مامور**

**آرشیف مدیریت اداری و لایست سمنگان !**

برای کار کنان مجله کمال افتخار

است که حتی در دورترین نقاط کشور

علاقمندانی وجود دارند که با دقت

کامل تمام صفحات مجله را مطالعه می فرمایند.

موضوعاتی را که متذکر شده بودید همه حقیقت دارد و با استثنای

یکی که روی یک سلسله مشکلات

موقتا صورت گرفته و بعد از

مدت کمی دوباره بحال اولی اش

برگردد دانیده شد متباقی شکایات

نشر کنید ازین لحاظ موضوع را با مقام مر بوط در میان گذاشتیم. امید

است در مورد آن ترتیب اثری داده شود.

**بناغلی فر خشا محبیبی !**

نوشته تانرا که زیر عنوان رویای

عاشق برای نشر فر ستاده بودید به متصدی صفحه آن سپردیم. بعد

از مطالعه بانو شستن این جملات آنرا غیر قابل چاپ خوانده مسترد نمود:

«مضمون را خواندم جملات و کلمات تماما بی ربط و نامفهوم است. و

موضوعی را که به عنوان مطلق داشته باشد ازایه نمیتواند.»

**بناغلی غلام سخی بدری از وزارت**

**مالیه !**

غزل شما را به متصدی صفحه

غزلیات سپردیم بعد از مطالعه

اظهار نمود که فقط چیز یکی در آن

نیا فتم روش شعری بود ازان سبب

چاپ شده نتوانست.

**بنا غلی عبدا لحکیم یو سفزی آمر**

**کتابخانه عامه بلخ !**

نوشته را که جهت نشر به مجله

ارسال نموده بودید خواندیم. چون

**پیغله انیسه سحر گل شیراز از لیسه نسوان گلپهار !**

از شما تا حال کدام شعری برای نشر در مجله نگرفته ایم و این اولین

نامه تان بود که به ما رسید.

دو بیتی هایی را که دران جهت

نشر فر ستاده بودید متاسفانه قابل

چاپ نبود زیرا دو بیتی هارا درست

اقتباس نکرده بودید مخصوصا در

مصرع این دو بیتی ها اشتباهی بوقت نوشتن رخ داده است:

«در شب قدر حقیقت تو بگو شمع سنبل»

بجز از گلشن جانم هدف دیگر نیست

گوهر پاک از مدحت مستغنی است

**پیغله ماه گل از بی بی مهرو**

شعرتان زیر عنوان «عشق من را»

خواندیم شعر جالبی بود اما متاسفانه

وزن و قافیه نداشته ازان سبب

**بنا غلی عتیق الله از ننگرها !**

شعر تان را بدو علت چاپ کردیم.

نتوانستیم:

اول اینکه خیلی طویل بود و صفحات

مجله گنجایش نشر این چنین اشعار را ندارد.

علت دوم آن این بود که دو روی کاغذ نوشته شده بود.

**بناغلی محرم شاه !**

بهتر است بدکتور معالجی مراجعه نمائید تا در مورد شما مشوره بدهد.

**بناغلی محمد صالح از سرای غزنی !**

اگر مضمون تانرا در دو روی کاغذ نوشته وار سال نمی گردید حتما

آنرا چاپ می کردیم ولی متاسفیم که نسبت همین علت از چاپ بازماند.

**بناغلی سید محمد اشرف !**

بشما توصیه می کنیم بیشتر

مطالعه نمائید و آنگاه شعر سرایی

کنید فرق نمی کند که این بار شعر

تان نشر نشد. امید وازیم در آینده

نزدیک به نشر برسند.



# ژوندون

## جوان هغه سهاله افغان از پرتاب اپو اوی ۱۷ یدن گرد

بار جال سیاسی جهان آشنا شوید



تیتو

تیتو: سیا ستمدار معروف یوگسلاوی درسال ۱۸۹۲ متولد از سال ۱۹۱۴ - ۱۹۱۵ در قوای نظامی مجارستان خدمت نمود. از سال ۱۹۱۵ الی ۱۹۱۷ بدفعات در اردو گاههای نظامی شوروی زندانی گشت. در انقلاب روسیه شرکت نمود بعد به یوگسلاوی مراجعت نمود و تا سال ۱۹۲۷ بعنوان مکانیک و متخصص ماشین آلات در کارخانه های مختلف مشغول شد.

بقیه در صفحه ۷۶

ژوندون



آیزنهاور رئیس جمهور سابق ایالات متحده امریکا در سال ۱۸۹۰ متولد شد و سپس به تحصیل پرداخت و از پو هنجی آبکیمن و اکادمی نظامی ایالات متحده فارغ التحصیل شد و درسال ۱۹۱۵ با درجه تولی مشر در قوای نظامی در قسمت توپخانه خدمت نمود و بتدریج درجات ابتدایی عسکری را گذراند و درسال ۱۹۴۴ بدرجه جنرالی رسید.

بقیه در صفحه ۷۵

اوتری کلب کابل و موسسه ایشا فونديشن در حصه مخارج رفت و آمد جوانان مساعدت نموده اند. عبدالفرید از مرکز کنترول سفینه فضایی حامل انسان که در هوستن تکزاس واقع است دیدن نموده. فرید به توسط تلویزیون مخصوص که در مرکز کنترول موجود هستند فعالیتها علمی فضا نوردان را مشاهده کرده و به مباحثات مخابراتی علمی ایگه ایشان با علماء در مرکز کنترول راجع به تجاربشان در سطح ماه انجام داده و از زمین هدایات دریافت می نمایند گوش داده و دیده اند. جوانانیکه بدعوت موسسه تحقیقات فضایی و فضا نوردی ملی امریکا از پرتاب اپولوی هفده دیدن نموده اند بر علاوه از نفاط دیدنی ایالات متحده امریکا نیز دیدن نمود هاند.

عبدالفرید سیفی شاهرگرد هفده ساله لیسه استقلال که چند هفته قبل برای دیدن پرتاب اپولوی هفده به ایالات متحده امریکا سفر نموده بود بوطن برگشت. وی طی این مسافرت از مرکز مطالعات فضایی کنیدی جهت مشاهده پرتاب اپولوی هفده بازدید نمود. فریدیکی از اعضای گروه کرد.



در عقب عکس راکت ساترن پنجم دیده میشود.

# باسکتبال



باسکتبال یکی از ورزش‌های آمریکایی است این ورزش در جمله ورزش‌های پرتحرک جهان است از نظر داوری هم فوق العاده پیچیده است. و تماشاچی اگر قواعد آن را نداند از تماشای مسابقه چندان لذتی نخواهد برد.

مخترع این ورزش دکتر (جیمز نیسمیت) میباشد برخی عقیده دارند که یک حادثه کوچک سبب پیدایش باسکتبال شده است.

### تعداد بازیکنان :

هر تیم از پنج نفر تشکیل میشود و هدف اساسی اینست که توپ از حلقه دستة رقیب عبور کند.

پیش بردن توپ با «در بیل» یا پاس دادن از هوا و روی زمین از راه دور نزدیک امکان دارد. حرکت بازیکنان بدون توپ آزاد است و باتوپ لازم است که با هر قدم

یکبار به زمین زده شود.

### ابعاد زمین باسکتبال :

زمین باسکتبال باید اطرافش بازو بدون مانع باشد تا بازیکنان آسیب نبینند و بدون بیم و وحشت با سرعت حرکت کنند و برخوردی نداشته باشند طول زمین ۲۶ متر و عرض آن چارده متر است.

و با خط مشخصی عرض پنج سانتیمتر از قسمت طول بدو نیمه تقسیم میگردد و یک دایره بشمار شصت در مرکز زمین رسم میشود که دایره بزرگترین بشمار ۱۸۰ متر دایره کوچک را محصور میکند.

### تخته باسکتبال :

طول تخته ۱۸۰ متر و عرض ۱۲۰ متر تخته به رنگ سفید است و مربع مستطیل به طول پنجاه و نه بقیه در صفحه ۷۵



اعضای تیم در یک میدان باسکتبال

# هنری

پاول سیک کار تینی ۲۹ سال دارد. او سابق از جمله بیتل ها بود در لندن در یک پارٹی با دریشی عجیب اشتراک نمود. کوه های آن نشان می داد که دریشی هنوز تکمیل نشده است.

بر علاوه در پاهای خودش و خانمش ( لیندا ) گرمج های سپورت بود.

پاول گفت : وی در جریان سال ۱۹۷۲ به یک سفر هنری خواهد پرداخت که در آن لیندا نیز بحیث هنرمند اشتراک خواهد کرد.



فرانک سیناترا خواننده و هنرمند معروف سینمای آمریکا که در

پنجاه و پنج سال زندگیش برایش

یک مجسمه منحیت یادگار آباد

کرده اند عقیده دارد ، این افتخارات زیاد از افتخاری است که هم

رطنش رودولفو وانتینو نصیب

شده ، زیرا وی بعد از مرگ خود

صاحب چنین فخری شده است .

مشاور شهر کاتا نیا فیصله مورد تاد مرگز شهر مجسمه از

او تعمیر کند ، زیرا او یگانه

بطالوی می باشد که نام خود را

حفظ کرده و حتی در فلم نام خود

را تغییر نداده است .



تربستین گروگر ستاره بیست و شش ساله دختر ( هار دی ) بلاند اخیرا به حیث ستاره بین المللی

فلم بروز نموده است ، بعد از

توفیق بزرگش در تلویزیون فرانسه از طرف یک کمپنی فلم برداری

آینده خویش او نقش او بیرون

را به عهده دارد .

# باز در بن بستید



از منابع خار جی

ترجمه : نورانی

## آدم و سرش

بانوک جوال دوزیک مقدار سرش سخت شده را بیرون بکشید در همان حال سرش شبها همت زیاد به مر با داشت که به شیرینی سخت و کریستال مانند تبدیل شده باشد در همان حال او به زحمت زیاد مو فست شد تا چند پارچه کریستال ، پارچه کاک بیرون بکشید کریستال ، پارچه کوچک کاک بیرون بکشید و آنرا بیک گوشه آنرا هموار کند بدبختانه همان مر دیکه از برکت علقش همه فائده حاصل می کرد ، و تمام روز و حتی شب بر ابله های مشکل زندگی خود و مردم را حل می کرد ، حالا از استعمال سرش بروی کاغذ عاجز ماند بود . سرش خیلی معمولی که تنها بتواند چیزی را به چیز دیگر بچسباند . البته که ازین نوع واقعات نباید درام ساخته شود و از هر ناگامی

ساعت یک جوال دوز کهنه و زنگ زده را پیدا کردند و آنگاه نزد مردیکه از عقل بهره دارد رفتند .

در آنوقت مردیکه هر دقیقه .. از عقلش ... و غیره و غیره جوال دوز را گرفته و آنرا بداخل کاک بوتل نمود و دفعتا به عصبانیت گفت که چرا ؟ در اولین خلا نیدن کاک بدو حصه شکست ؟ و البته در کوشش اول کارک بداخل بوتل فرو رفته سرش سخت شد . و این اتفاق بود . در آن لحظه مردیکه هر دقیقه از عقلش آتش می پرید و برای ملت و حکومت . و غیره کوشش کرد تا

میخ ، بیج تاب ، سوهان ناخن نمود هر چیزیکه باشد فقط بتواند سرپوش بوتل سرش را دور کند .

مردیکه هر دقیقه عقلش برای ملت و حکومت طلا می ریزد مدت زیادی به طبقات مختلف تعمیر به اطاق های مختلف گردش میکنند و از سکرتر ها ، تا بیست ، ما مورین ، خدماها در باره باز کردن سر بوتل می پرسند تا اینکه کدام نفر بفکرش آمد و گفت که در بانرا صد ا کنند تا نزد تحویلدار در منزل فو قانی یعنی زیر آهن پوش برود و هر دو بعد از نیم

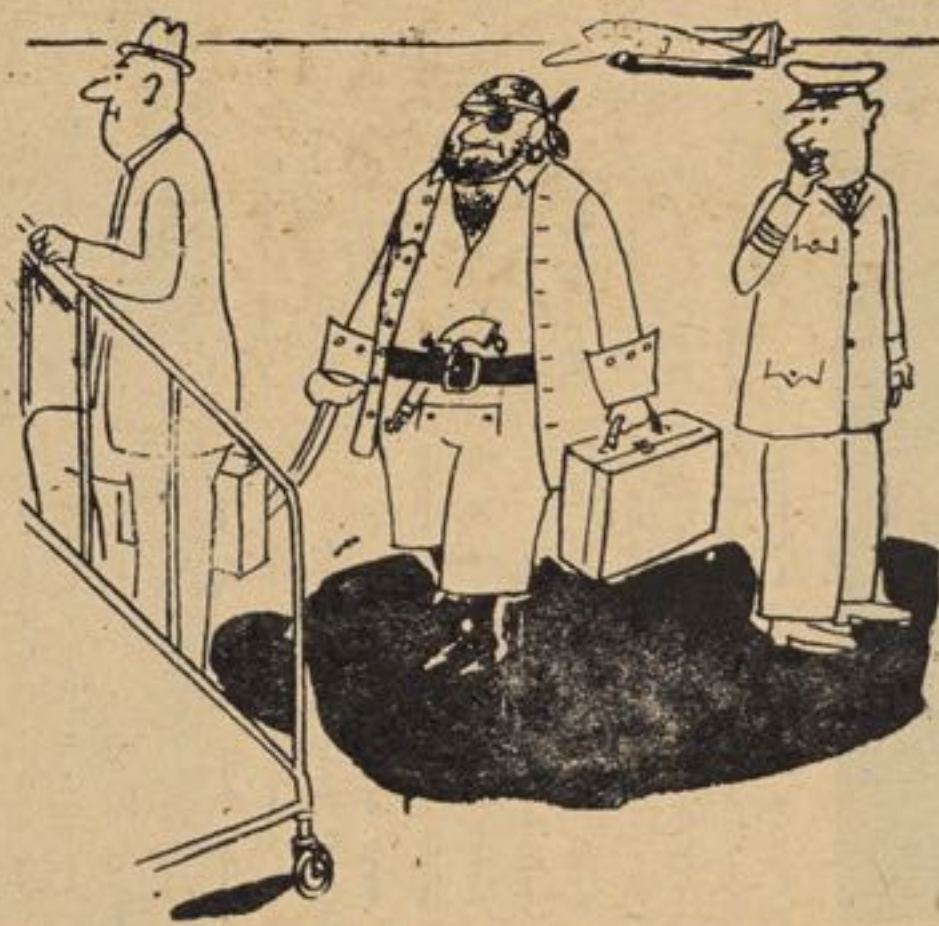
مرد که خیلی هو شیار بود . به اندازه هو شیار بود که در هر دقیقه روز او میتوانست مفاد کسب کند و این مفاد هم نه تنها برای خود او بلکه برای همه او برای مردم حتی در شب هم مفاد کسب می کرد .

زیرا شب وقتیکه خوب استراحت می کرد برای روز دیگر خیلی رفیع خستگی کرده و آماده کار بود که با عقل استعداد ، فهم و تجربه خود مفید واقع شود .

اینها اشخاصی اند که دایما مورد احترام و قناعت مردم واقع میشوند اینها اشخاصی اند که ممالک دیگر به آنها حسد میبرند . اینها اشخاصی اند که از برکت موجودیتشان مملکت و ملت ترقی میکنند .

و بدین ترتیب شخصی که آنرا بعنوان ثروت برای ملت و حکومت قبول کرده اند از شعبه یک بوتل سرش را پر داشت تا دو کاغذ را به هم سرش کند . این دو کاغذ از طرف او خانه پری شده بود و پر از ارقام و فورمول های متعدد بود . بوتل سرش سرش پروشی داشت که آنرا نمی توانست بکشد . و سرش هم نمی توانست از بین بوتل خارج شود زیرا یک اندازه سخت شده بود و از طرف دیگر هیچ وسیله نبود که توسط آن سرپوش بوتل سرش کشیده شود تا از آن سرش بیرون شود .

شخصی که از زش یک ثروت بی پایان را داشت شروع به پایین آمدن کدام و سیله از قبیل قیچی ، کارد ،



قاجا بزرگ در میسان هوایی

نیاید انسان ترا زیدی بسازد . زیرا چنین کار هادوراز کرکتر و پیسکو - لوزی ما ست . باید تمام واقعات خواه مو فقانه و خواه غیر مو فقانه انجام بپذیرد باید خیلی جدی و بشکل تحلیلی دیده شود .

از همین سبب است که ما هیچ وقت نمی گویم که حکومت مادوچار مشکلات اقتصادیست و ملت ما به فقر و نیستی روبرو است .

مردیکه هر دقیقه حکم ثروت را برای همه دارد یک چند دقیقه خود را بخاطر سرش از ست داد . اما بکلی وقت خود را تلف نمی کرد برای اینکه ضایعات کلی به حساب واحصا ثیه مطا بقت ندارد . مثلا عقل استعداد ، ذوق ، زحمت کشی به مثل دیک نیست که حساب شود و نه هم زغال است که وزن شود و نه هم کدو است که از روی جریب اندازه شود و چیزی که حساب شده نمی تواند چیز کم است ... چطور بشما بگویم ؟ ... یک چیز مخصوص و عجیب تر است .

اما بیاید که بگویم که هر کدام ما (بدون اینکه زیاد با عقل ، صاحب استعداد خوب و مفید برای جامعه باشیم ) اگر روزیک ستوتینک نقص خود و یا حکومت را بکنیم . البته اگر از نگاه پول قضاوت کنیم مشابه نقص که از ناحیه سرش بوجود می آید . یعنی هشت و نیم میلیون بلغار یا بی هر کدام یک ستوتینک را کم کنیم یک متعلم که در ریاضی هر قدر ضعیف باشد میتواند محاسبه کند که روز چند بلاک تعمیراتی و یا چند مغازه و چند

# آدم های معروف و گپ های خنده دار

مارکیز دودو نالد خطیب فرانسوی میگوید:

اگر زنی پیش شما اظهار ضعف میکند، مواظب باشید که با قدرت کوبنده ای مقابل هستید.

دید رو فیلسوف فرانسوی گفته است:

طیب حاذق طبیبی است که هر چه بگر دید پیدا یش نکنید.

فرستنده: ع، ن یوسفزی

ژان ژا کروسو و جواب معقول

روزی مردی که باژان ژاک رو سو دشمنی داشت و خواست ژان را به باد سخن های ناسزا بگیرد، همراه ژان استاده بود تا او از انجا رد شود وقتی ژان بدا نجا رسید مرد بدو ن مقدمه شروع کرد.

پست، احمق، نالایق...

ژان در حالیکه خم در آبسرو نداشت باکمال تواضع گفت:

مشرف شدیم. بنده ژان ژاک روسو.

مالیات عقل

یکی از درباریان لونی پانز دهم با او پیشنهاد کرد که از مردم مالیات بنام مالیات عقل بگیرد. و در توجیه پیشنهاد خود گفت:

مطمئن باشید که همه مردم از دل و جان این مالیات را می پر دازند. زیرا هیچکس حاضر نخواهد شد که به خاطر معاف شدن از یک مشمت مالیات جز بی خودش را احمق بشناسد. لویی پانزدهم جواب داد فکر بسیار خوبی است و من به

خاطر تشویق شما را از پر داخت این مالیات معاف میکنم.

فرستنده: عبدا لوا حد امین نظری

## نکته نکته

مرد ها را از روی لباس خود شان قضاوت نکنید، بلکه از روی لباس زنان شان بشناسید.

## جواب سر بالا

روستا یی با خورش که بار گندم داشت وارد شهر شد.

در بازار ازدحام جمعیت بقدری بود که هر کب نمی توانست راه برود. روستایی از این جر یان ناراحت شد و با چو بدستی بجان الاغ افتاد، در این موقع مردی به او نز دیک شد و گفت: چرا این حیوان زبان بسته را اینقدر با چوب میزنی؟

روستا یی با خون سردی جواب داد: ببخشید اگر من میدا نستم که الاغ من در این شهر قوم و خویش دارد هر گز او را نمی زدم.

فرستنده: ثریا «پوپل» از مکتب متوسطه نسوان گر دیز.

## علت اصلی

مدیر یکی از رستوران های مجلل پیشخدمت های خود را که همه آنان دختران زیبای و جوان بودند احضار کرد و گفت:

امروز ظهیر همه باید خیلی خوب لباس بپوشید و بسیار هم آرا یش کنید و سعی کنید که پیش از همه وقت آداب و حسن اخلاق داشته باشید.

یکی از دختران پرسید: چه کب است آیا امروز اشخاص مهمی به رستوران می آیند؟

مدیر رستوران لبخند زد و گفت: نه جانم امروز گوشت بسوی گرفته و نباید اصلا متوجه این موضوع شوند!

«فرستنده، پ»



بدون شرح

دستر گو کم بینی

یوه سری پر ستر گو اینبی وی او ویده وه یو سری راغی اوپو بنسته بی خنی وکره چه په خوب کبسی عینکی خسه فایده لری؟

هغه سری خواب ور کره، ماویل خوب به وینم اود عینکو په ذریعه به بنه و لیدل شی.

فرستنده: محمود (امین نظری) متعلم صنف ده لیسه نهرین.

راز جوانی

خانمی که تازه از دواج کرده بود از شوهرش پرسید:

عزیزم! تو کتابی را که من دیروز میخواندم ندیدی؟

نه جانم. اسمش چه بود؟ (چطور میتوان به صد سالگی رسید) آه، اسم آن نیاور چند دقیقه پیش سوراند مش! چرا؟

چون ما درت شروع بخواندن آن کرده بود.

## اشتبها

شخصی نزد دا کتر رفت و گفت که کم اشتها و بیخواب شده ام، طبیب گفت کمی ران گو سفند

بامقداری آب میوه را روزی سه بار میل کنید. بیمار گفت. بفرمائید که قبل از غذا یا بعد از غذا!

## سبک سبک

او لی من بر خلاف تو همیشه در موقع شنا سرم از آب بیرون می ماند.

دو می- درست چون چیز سبک و میان خالی همیشه بروی آب می روند.

فرستنده: عالیه (نسجم) فارغ التحصیل متوسطه نسوان گردیز.

بقیه «آدم و سرش»

میدان سپورت را روزانه از دست می دهیم و اگر آنرا ضرب ۳۶۵ کنیم

مقیاس سالانه آن معلوم میشود، اما بین ما باشد که در بین هشت

و نیم ملیون اشخاص زیادی هم وجود دارند که به آنها مالک دیگر

خند می برند عینا مثل آدمی که در فوق ذکر کردیم.

امید وار هستیم که مسئله روشن شده و هر که آنرا فهمیده باشد درین

جا سرش بطرر مثال ذکر شد. و از حیث اینکه خوب نمی چسبید، نیز

آنرا ازین جا جدا کردیم. پایان

### برگهای پاییزی

برگهای پاییزی تک تک بخاک می افتند و بر غبار نو میدی بوسه می زند  
انکار این برگهای زرد و زار اوراق طلایی ارزوی من است که از شاخه  
زندگی جدا میشود و دایح حر مان خویش را از چشم حریفان در بستر  
خاک پنهان میدارد .

درخت ز ندگی مرادست مستم زمانه گرفت و انقدر تکانش داد که  
آخرین برگ آنهم جدا شد دیگر نه شاخه ایست که پرنده ای بران  
اشیان بندد و نه سایه ایست که مسافر گم کرده را هی را بخویش  
متوجه سازد .

هنوز . . چشم من براه مانده که او با غرور بزرگش بر این اوراق طلایی  
قدم نهد و پرکناره ای رگهای خزان دیده نقش آخرین دیدار خویش را  
بنگرد .

### پیام سعادت

بی آنکه در اندیشه تو باشم .	نوشته مکتوبت .
خیال عشق رو یاء انگیزت مرا پیام	سکوت نیمه شبه ات .
سعادت است .	رموز و نگاه خموشانه ...
تک تک پای تو .	اری ! خموشانه و مر موزت .
انگشسان ظریف و زیباییت .	مرا بیاد هست کنون ...
اشعه زرین لا بالای امواج دیارت	بیاد هست کنون !!
مرا پیام سعادت است .	که آنهمه پیام سعادت بوده است
آری . پیام سعادت است .	(بمن) آری . آری !!
ارسال پیغامت .	(پیام سعادت) بوده است !

نو شته : اسدالله فرو تن سلطانی

### ساقی در شعر شاعران

ساقی بنور با ده بر افروز جام ما  
مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما  
حافظ

ساقی سیم ساق من مست منم بیاد پیش  
زود که پرکنم سبو تا زه بتا زه نو بنو  
حافظ

ساقیا سر مستیم از نشه جام تو نیست  
اینچنین دیوانه سو دای دگر دارد مرا  
فصولی

ساقی مرا علاج دگر کن که که کرد درد  
زاینه دلم به می لاله گرن نرفت  
فصولی

ساقیا فصل گل آمد می گلغام تو کو ؟  
آب تواتش تو بخته سو خام تو کو ؟  
واصل

ساقی بدو ر با ده مدا را روامدا ر  
زیرا که دور چرخ فلک برآمد ار نیست  
واصل

ساقیا رخسوی میخا نه اسر را بیا ر  
بهر مخموری ما سا غر سر شار بیا ر  
عزیز



### از نغمات (تاگور)

### منتظر محبت

من منتظر محبت تو میباشم! تا در انجام خود را بدستت بسپارم از همین  
جهت است که اینقدر تاخیر شد و از همین سبب است که من مجرم اینقدر  
بی اعتنائی گر دیدم .  
مردم با قوا عد و قوانین خود می آیند که مرا بایند بسازند و لی من  
همیشه از ایشان بر کنار مانده فقط منتظر محبت تو میباشم ! تا در انجام  
خود را بدست تو بسپارم .  
مردم بر من ایراد میگیرند و سرابی پروا میگویند و لی هیچ ترددی  
ندارم آنها را ست میگویند . روز بازار ختم شده و کاریک آدم مشغول  
به انجام رسیده مرد مانیکه را یگان برای خواستن من آمده بود و  
اظهار دلتنگی نموده عودت کرد و من فقط منتظر محبت تو میباشم ! تا  
در انجام خود را بدستت بسپارم .  
فرستنده محمد شریف سعید جمیلی

### ملك عشق

چو یکدم نظر بسوی تو کردم  
بهار عمر و جوانی فدای روی تو کردم

تویی که هیچ نکردی و فابعهد مودت  
منم که جان جان گرامی نثارخوی تو کردم

طواف منتظر رویت چو دسترس نشد ایگل  
بدیرو کعبه و بت خانه جستجوی تو کردم

مرا به نعمت دنیا چه حاجت ایبت ز بیا  
ملول طبع من این بس که آرزوی تر کردم

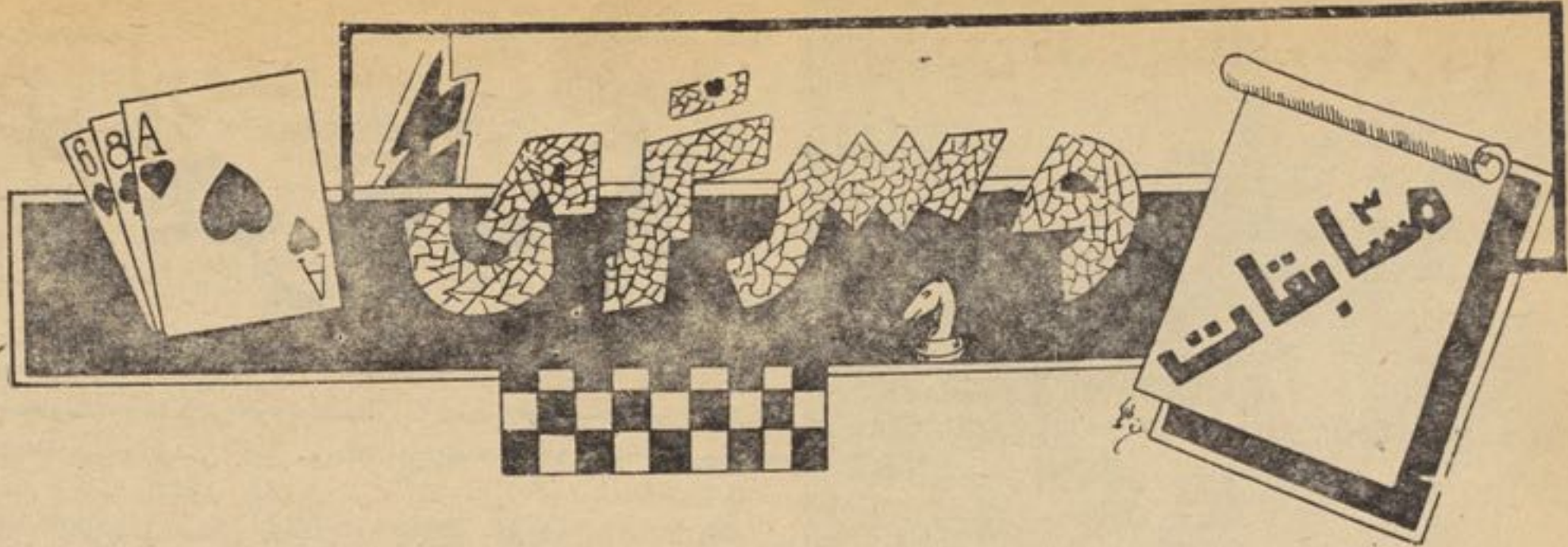
به جستجوی تو در دشت و کوه و دا من صحرا  
بهر کجا که رسیدم ز خاک بوی تو کردم

هزار تیر ملامت زدند و هیچ نگفتم  
بحکم آنکه مگر حفظ آبروی تو کردم

ارسالی غلام علی از مزار شریف







## جدول کلمات شماره ۱۴

افقی :

- ۱ - سیر و نظاره کرده - اجاره کننده .
- ۲ - چو بان عربی - نو یسنده کتاب بچه گرگ .
- ۳ - کمک - بلی آلمانی - به نرمی اش مثل میزنند - نصف ساعد .
- ۴ - لباس پرند گان - موافق شمهری در کنار دریای راین .
- ۵ - عددیست - پایتختی د راروپا - خواننده از ایران .
- ۶ - واحد پول کشور شوروی - فسیل .
- ۷ - با اضافه نقطه در حرف سوم یکنوع ساعت میشود - از گهر بهتر دانسته اند - معکوس آن حرفی از حروف انگلیسی است .
- ۸ - منادی سر دهد - سر منشی سابق ملل متحد - واحدی در سطح .
- ۹ - دیروز را میر سانند - بیسواد چه وقت؟ - برای چه ؟
- ۱۰ - چیز های بیجان و بسی حرکت - ولایتی از کشور .
- ۱۱ - نام دیگر ماه سر طان - عکس العمل .

## مخترع این جینراتور چیست؟



کیمیادان مشهور انگلیسی بسال ۱۷۹۱ در نزدیکی لندن از خانواد ده گمنامی بجهان آمد درسیزده سالگی بکار جلدسازی وصحافی کتاب پرداخت ، شوق درس و کاوشهای علمی او را به مکتب کشانید درسال ۱۸۱۳ مطالعات و بررسی های خود را آغاز کرد و از سال ۱۸۲۰ به نوشتن اندیشه ها و نظریات خود در کیمیا پرداخت در این موقع موفق گردید برای نخستین بار گاز های زیادی را به صورت مایع در آورد بعد به چند کشف مهم در الکترستی دست یافت پس از آن به تجزیه

کیمیایی اجسام مرکب پرداخت و اولین جینراتور برقی که توسط ساختن اولین جنریتر برق از کار این شخص ساخته شد

های مهم او است . این شخص که کاشف ساحه مقناطیسی برقی نیز میباشد در سال ۱۸۶۷ وفات نموده . با این نشانیها اگر او را شناختید کافی است که نامش را برای ما بنویسید !

- ۵ - از حروف ندا - پیشوا و پیشنماز .
- ۶ - جذب میکند با املا غلط - تخلص یکی از خوانندگان اما تور رادیو .
- ۷ - طفل به پستان مادر میزند - گردن تو از نهاد بر آید .
- ۸ - آرا یشگر موی - از آلات مخرب حربی .
- ۹ - در آن نان میپزند - بشنوازان چون حکایت میکند .
- ۱۰ - اولین بشر - برادران طیاره ساز - از حروف تعجب .
- ۱۱ - از موجودات افسانوی - فیلسوف و دانشمند شهر آلمان کثافت .
- ۱۲ - خواننده آهنگ ملامحمد جان کشوری عربی .
- ۱۳ - از فراگر فتنش نباید غافل شد - از کشور های افریقای



طرح از : غلام سخنی عطائی باختری

عمومی :

- ۱ - یکی از آلات موسیقی امروزی - ولایتی از کشور .
- ۲ - عزیز ترین موجود زندگی رئیس جمهور اسبق امریکا .
- ۳ - از آنطرف درود است - نما یشنامه موزون - باز هم حرفی از انگلیسی .
- ۴ - یکی از اشیاء است - گدا - دستور وحکم .

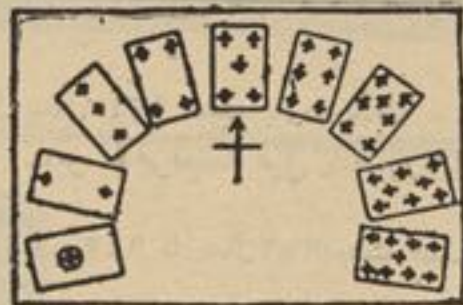
# زنگ تفریح

## جدول کلمات متقاطع شماره ۲-۸

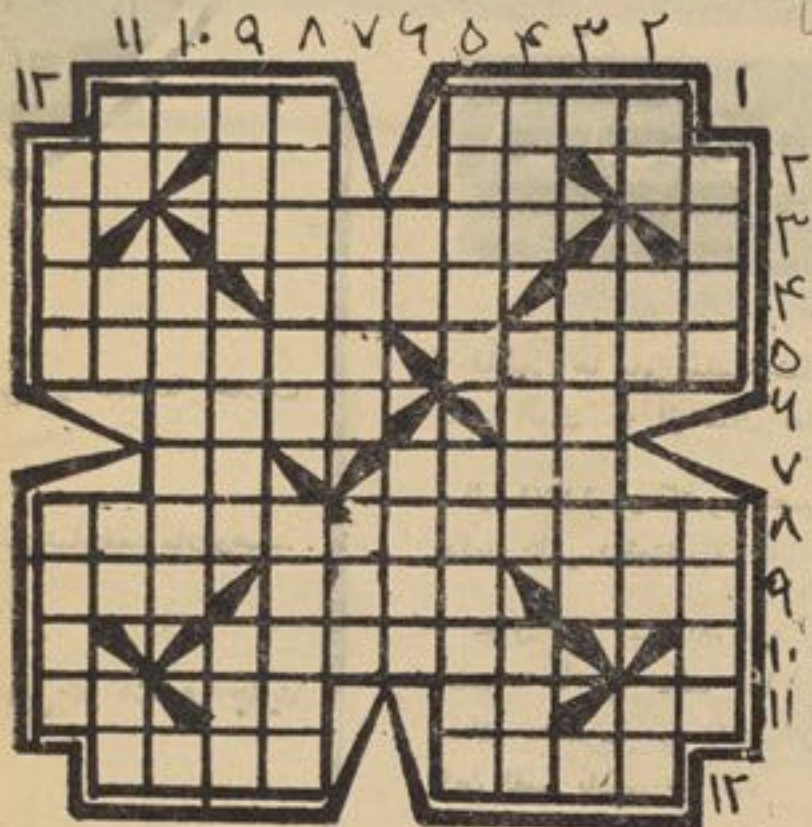
افقی:

۱- از ولایات کشور هم اکنون مقابل چشمتان است ۲- از نیشکر بدست می آید - خودت - حرف تعجب میوه ۳- نمایشنامه نویس مشهور انگلیسی ۴- آما س- پهلوانان - از سبزیجاتی که بخته میشود ۵- از آلات طرب- تردستی و مهارت در کار ۶- بسیار نیست- سیاه ایست نزدیک زمین ۷- : زواحد های پیمایش طول - حرفی تکرار شده و عددی بوجود آمده ۸- تعادل محله ها ۹- خشونت دارد - از خوانندگان رادیو - پسر ۱۰- مرکز فارموسا ۱۱- از حروف نفی عربی- بیخ و نام مرکز یکی از ممالک اروپا - عددیست (بشتو) الفبای موسیقی ۱۲- خام مفتون.

نه قطعه را بتر تیبی شماره همان مثال : فرض کنیم که قطعه منظور طوری که در شکل ملا حظه میکنید پنج تایی باشد مربع قطعه با لا تر انتخاب کنید و بدوست خود بگویید که شش است ۳۶ میشود و مربع که یکی از آنها را انتخاب کند (البته پنج ۲۵ است فرق این دو عدد یازده به شما نگویید) بعد به او بگویید که است که چون عدد یک را از آن کم شماره قطعه بعدورا مربع نماید و کنید و بر دو تقسیم نمایید عدد پنج مربع شماره قطعه ای را که در نظر گرفته است از آن کم کند و تفاضل آنرا بشما بگوید ، شما باین روشی که ما ذکر میکنیم فوراً قطعه مورد نظر را پیدا کرده میتوانید :



از تفاضل مربع آنها عدد یک را کم کنید و بعد آنرا بر عدد دو تقسیم نمایید حاصل همان شماره قطعه است که دوست شما انتخاب کرده بود



مراتب: محمد حلیم شاهد

عمودی :

۱- دسته - نوعی پارچه است ۲- هه را شامل میشود منسوب به آنرا رازی میگویند - مساوندیست که شباهت را میزنند - از واحد های اندازه وزن ۳- از طیور مفید است ۴- از عناصر اربعه قدما - یکی از عبادات مهم - ازوسا یل منزل که بیشتر باچوب سروکار دارد ۵- پایتختی است در آسیا - اصطلاحیست برای تجدید حیات هنر در اروپا که بعدا در تاریخ هنر دنیا تعمیم یافت ۶- از بیماریهای خطرناک - مرکز یکی از ممالک آسیا یی ۷- از فصول سال است اما از وسط یک حرف کم دارد- درویدنی است ۸- جستجو میکنند اموال پاشان ۹- روزگار - طرح میکنند شهری بوده در خراسان و نیز اجناس لطیف را گویند ۱۰- گوهی است بین آسیا و اروپا ۱۱- فرود گاه بوسه - کبوتر نیست که چون برخاست بنشیند - از ضایر - عددیست ۱۲- شرمنده و خجل - اصلا بمعنی خاک است اما معمولا بمعنی آرامگاه استعمال میشود .

## این عکس چیست



خوب به این عکس نگاه کنید آیا میدانید این عکس چه چیز است باقدری تو چه بیشتر حتما موق میشوید ، در آن صورت جواب خود را برای ما هم بنویسید .

با پو شیدن جورابهای زیبا و شیک اسب نشان نه تنها به اقتصاد فامیل خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.



شرکت صنعتی پلاستیک وطن



اسب نشان

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت ، زیبایی و دوام بر بوتهای خارجی رجحان کامل دارد و با خرید آن هم ذوق خود را ارضاء و هم اقتصاد خود را تقویت مینماید

## پادشاهت

برای یک نفر از کسانی که در مسابقه این شماره شرکت کنند و پاسخ صحیح حداقل یکی از سوالات را بفرستند یک سیت جوراب اسب نشان و برای یک نفر دیگر پنج جوراب بوت پلاستیکی وطن به حکم قرعه تقدیم میشود !

# سوالات شما پاسخ میدیم

علمی

ادبی

اجتماعی

## ۱ - پاسخگوی مجله

۱- درباره فاطمی ها و سلسله خلافت و سالهای خلافت شان معلومات دهید.

امام علی ترکمنی از مندوی جدید

۲- در مورد قدمت تاریخی و ارتفاع

مجسمه های بودا معلومات دهید.

ع- جلیل جولان ازده بوری

فاطمی ها نام سلسله شاهی مصر قدیم است که از سال های ۹۰۹ تا سال ۱۱۷۱ در کشور مصر آنوقت حکم و ایی داشتند.

چون این سلسله خود را بنام حضرت فاطمه دختر پیا مبر بزرگ اسلام منسوب می دانند ازان سبب باین لقب یاد می شوند.

شهر قاهره پایتخت امروزی کشور مصر در همان وقت بحیث مرکز این کشور شناخته می شد. اصلا فاطمی ها از تونس بوده و در اثر

حملات کشور گشایی خاک آنوقت مصر را متصرف شده و اضافی از سه قرن در آن زمین حکم و ایی داشتند.

مدت خلافت سلسله خاندان فاطمیان ازینقرار است:

۱- ابو محمد عبیدالله المهدی بالله از سال ۹۳۴ تا سال ۹۴۵ مدت یازده سال.

۲- ابو القاسم محمد قاسم بالله از سال ۹۴۵ تا سال ۱۱۳۰ مدت بیست و نه سال.

از سال ۹۳۴ مدت یازده سال .  
- ابو طاهر اسما عیل منصور بالله از سال ۹۴۵ تا سال ۹۵۲ مدت هشت سال .

۳- ابو تمیم محمد معز الدین بالله از سال ۹۵۲ تا سال ۹۷۵ مدت بیست و سه سال .

۴- ابو منصور نزار عزیز بالله از سال ۹۷۵ تا سال ۹۹۶ مدت بیست و یک سال .

۵- ابو علی منصور حاکم بالله از سال ۹۹۶ تا سال ۱۰۲۰ مدت بیست و چهار سال .

۶- ابو الحسن علی الظاهر از سال ۱۰۲۰ تا سال ۱۰۳۵ مدت پانزده سال .

۷- ابو تمیم محمد مستنصر بالله از سال ۱۰۳۵ تا سال ۱۰۹۴ مدت پنجاه و نه سال .

۸- ابو علی منصور از سال ۱۱۰۱ تا سال ۱۱۳۰ مدت بیست و نه سال .

ابو دلمیمون حافظ الدین عبدالمجید از سال ۱۱۳۰ تا سال ۱۱۴۹ مدت نوزده سال .

۹- ابو منصور اسما عیل از سال ۱۱۴۹ تا سال ۱۱۵۴ مدت پنج سال .

۱۰- ابو القاسم عیسی قاهر از سال ۱۱۵۴ تا سال ۱۱۶۰ مدت شش سال .

## ۳ - پاسخگوی مجله

بامیان دارای سابقه خیلی باستانی تاریخی میباشد که حتی به چندین هزار سال قبل از اسلام می رسد.

در ادبیات قدیم پهلوی نیز در مورد نام بامیان تذکری رفته و آنرا به نام بامیکان یاد نموده است که پس از آن به کلمه بامیان تبدیل شده است و تا امروز مروج است .

سوالات تا آنجا بایک قطعه تکت پستی باطل ناشد و آدرس مکملتان به ما ارسال فرمائید

# تاریخی اقتصادی هنری

## پاسخ به دوستان این صفحه

**بنا غلی عبدا لقدير از میوندوات!**

در مورد استعمال نمک که اولین بار چه وقت و در کجا بود آمد در شماره بیست و هفتم معلومات داده شده است  
لطفا به شماره مذکور مرا جعه فرما نید مطلب تان حل می گردد.

**بناغلی علی احمدو محمد هارون از کند هار !**

در مورد سوال تان در شماره یازدهم معلومات داده شده است. تکرار آنرا لازم نمی بینیم از آن سبب از شما نیز خواهش می کنیم که شماره فوق را مطالعه فرمائید .

**بنا غلی اسد از ولی مینه !**

نژاد های دنیا را در شما رهسی و شش مفضلا تشریح کرد ه ایم میتوانید از آن استفاده نمائید.

**بنا غلی وحیدا لله از پروان مینه!**

دهر مندر هنر مند معروف هندی را در شماره بیست و هفتم با عکس يك ستونه آن معرفی نموده ایم . در صورتیکه کلکسیون مجله نزدتان نباشد می توانید به یکی از کتابخانه ها مراجعه نموده مطلب تانرا مطالعه فرمائید .

**بنا غلی رمضان علی از باغ نواب!**

در مورد سوال شما تا حال جوابی تهیه نکرده ایم و علت آنهم دو چیز است یکی مراعات نوبت زیرا تعداد زیاد علاقمندان محترم این صفحه منتظر جواب سوال خویش هستند و در هر شماره با ضافه از ۳-۴ نفر جواب داده نمیتوانیم .  
دوم اینکه در باره سوال شما مدارکی تا حال بدست نیامده است و لازم است مدارک موثق بدست بیاوریم و سپس جواب سوال تانرا تقدیم نمائیم .

**بنا غلی محمد علم واختر جان از میرز یس میدان !**

سوال شما را مطالعه کردم وقتی آنرا مرور می کردم از وراي آن اینطور معلوم شد که اصلا شما خواسته اید ما را امتحان نمائید زیرا سوال تان خود جواب گوی سوال تان بود. و معلوم می شد که موضوع را مفضلا می دانید پس لطفا با هم آنرا بنویسید تا معلوماتی در مورد آن داشته باشیم

بهر حال طوریکه از اسناد تاریخی برمی آید با میان همیشه مرکز صنایع و هنرهای ظریفه بوده و قرنهای متوالی مرکز تمدن های بسیار و خشان تاریخ بوده و بزرگترین مرکز مذهبی قبل از اسلام افغانستان محسوب می شده .  
باساس نظریات علمای باستان شناسی و حفاریات دره بامیان روی معبد مهمی قرار داشت که از وسط امپراتوری کوشانی می گذشت و معبر مقدس بشمار می رفت .  
مجسمه های ۳۵ متری و ۵۳ متری بودا یکی از نمونه های مدنیت باستانی است که درین دره واقع شده و به عظمت تاریخی آن می افزاید. قدمت این مجسمه ها دوره های به پیش از اسلام در افغانستان تصادف میکنند ولی بمرور ایام و اینکه از نظر دور مانده در بعضی حصص مجسمه ها تخریباتی در اثر عوامل جوی و قلمی رخ داده بود که توسط استادان فن ترمیم و اصلاح گردیده است .

بهرگونه سوالات مشابه ساس نوبت جواب داده میشود.

# خسارات وارده بندهای

## آب ویتنام شمالی در بمباردمان

### حملات هوایی ایالات متحده امریکا

قبل از همه این سوال را بخود معطوف میدارد، آیا ایالات متحده عمداً سد های آب ویتنام شمالی را تحت بمباردمان قرار داده است؟ این سوال گویج کننده هفته ایست متوجه ایالات متحده امریکادر مورد جنگ های ویتنام، نقطه اتکای اتهام از آنجا بیکه پانزده ملیون از دهقانان در دلتای دریای سرخ می زیستند جدی و تشویش آور بود، باوجود عدم معلومات و اتق اطلاعات مقدماتی در مرحله اول نشان می دهد که داد و بی داد راه انداختن پارتیزان ها سو گند شهود و ناظران صحنه رادر گلو خفه نمود.

اتهام متوالی بالای ایالات متحده در اخیر چون امسال شروع گردید بدین معنی یکی از دیپلو ماتان ویتنام شمالی در مذاکرات صلح پاریس مدعی شده که بمباری سد های ویتنام شمالی بطور سیستماتیک صورت می پذیرد و عملاً سبب ایجاد بدبختی و آسیب برای ملیون آنها اتباع ویتنام شمالی از اثر سر از یری سیلاب و طوفان گردیده است این مطلب را بعداً رییس نمایندگان ویتنام شمالی سوان توی نیز اظهار و تایید نمود.

(از چند هفته باینطرف جدا ل شدید و سخت بین واشنگتن و هانوی نسبت اینکه آیا بند های آب رادر ویتنام شمالی قوای هوایی ایالات متحده عمدتاً تحت بمباردمان گرفته یا خیر در جریان است. اتهام هانوی در اینست که بسیاری از این بندهای آب را امریکایی ها بمباران کرده و واشنگتن معتقد است بعضی از این سدهای آب که در مجاورت اهداف نظامی موقعیت داشته است محتملاً بر حسب اتفاق خساراتی وارد آمده.

بندهای آب ویتنام شمالی با برجستگی عظیم شبکه دو هزار و پنجمد میلی و آبگروه ها بیشتر به سیستم کنترول طوفان وسیل در هالیند شباهت بهم میرساند تا سایر نقاط براعظم آسیا آنها محض اقتصاد زراعتی رادر ویتنام حفاظت نمی نماید بلکه حیات پانزده ملیون از دهقانان آن ناحیه که در دلتا زیست دارند ارتباط مستقیم با این بند ها دارد. ناگفته نباید گذشت که سابقه تاریخی این بند هادر ویتنام به قرن دوم میلادی میرسد.

بمباری سیستماتیک این بند هادر حقیقت امر منتج بمرگ و نابودی ملیون هانوفر که قحطی غذا و مواد خوراکی را بار آورد (این حادثه یکبار در سال ۱۹۴۵ از اثر سیلاب بمیان آمده بود) گردید. ادعای هانوی به اسرع وقت بوسیله چند نفر از اروپاییان که در ویتنام شمالی بودند به جهان انعکاس یافت، چنین تورووال خبر نگار آژانس فرانس پرس در هانوی باین موضوع اشاره نمود که اودر هنگام بمباری ایالات متحده یازدهم جولایی ناظر صحنه بود، وی تشریح میکند که چه ترتیب یک دسته پرواز مشموله دوازده طیاره

سویدنی این ادعا را پشتیبانی کرده سو گندیاد کردند که حملات عمدی فضای را از فراز این سد ها به وضاحت مشاهده کرده اند.

درین تازگیها تعمیل ادعای هانوی توسط شخصیت های برجسته و ممتاز تایید گردیده و این محکومیت واشنگتن رادر موقف مشکل قرار داده که نمیتواند از آن چشم پوشد و اغماض کند باوجود آنکه معلومات بخصوص این مطلب را جان نمی بخشند مگر داکتر ایو جین کار سن بلیک سکر تر جنرال شورای کلیسای جهانی از رییس جمهور نکسن در خواست و تقاضا نموده

است تا حملات هوایی و بمباردمان رابر فراز سد های آب متوقف سازد هفته قبل او با کورتوالد هایم سر منشی ملل متحد که درین اواخر از یک مسافرت رسمی از ماسکو مراجعت نموده بود ملاقات کرد، اعلا میه مشعر است که سر منشی ملل متحد را از همچو خراب کاری و خسارات وارده سد ها از طریق (چینل های خصوصی و غیر رسمی) مستحضر ساخته و اظهار نمود که ازین حادثه (عمیقاً متأثر شده) خاتمه هر چه زود این بمبارد مان را مطالبه و تقاضا کردند.



چین فاندا هنر پیشه سینما بامامورین نظامی فارم های ویتنام شمالی را مشاهده مینماید

خود به ویتنام شمالی با این نکتسه نتیجه سروی وزارت خارجه می رساند که این بمباری در دوازده موقعت بند های آب دهانه آتش فشانیها ایجاد کرده از آنجمله ده آن نزدیک ذخایر پترول است اما خیلی جزئی، وزارت خارجه امریکا اصرار میکند: (عاقبت و پایا ن این عملیات نشان دهنده وموید این حقیقت است که هیچیک از عملیات بمباردمان بند های آب عمدی و قصدی نبوده است.)

بهر حال بسیاری از مردم با وجود کلیه استدلال تا هنوز - متقاعد نگردیده و بعقیده شان تغییری نیاورده اند، بخصوص

در روشنی افشاء آت غم انگیز اخیر قوماندان قوای هوایی جنرال جان لاول که از مدت چار ماه قبل با این طرف باقصر سفید در بمباری و فرستادن طیارات بمب افکن به مناطق غیر نظامی وغیر مجاز در مبارزه بود ایشانرا به عقاید آنها

بیشتر مستحکم و استوار ساخت بهر حال واقعیت امر در بررسی تیم بین المللی هشت نفری که هفته قبل از ماسکو به عزم کشف حقایق به ویتنام شمالی برای دو هفته پرواز کردند روشنتر خواهد شد وسوالاتی

که در ذهن ها مجسم میشد جوابی از طرف این تیم تهیه میشود تا موضوع همچنان در تاریکی از یک جهت ارز یابی نگردد و حقایق همان طور مکتوم نماند در میان اعضای این هیئت سین مک براید قاضی ارجمند

ایرلندی و رییس موسسه خیریه بین المللی و رمزی کلا رک مدعی العموم سابق ایالات متحده امریکا نیز عضویت دارند.

استدلال میکنند که اگر قوای هوایی ایالات متحده واقعا در صدد بمباردمان این بندها ی آب میبودند عملیات آن بایست میتودی واسلویی اجرا میشد نه از روی بی فکری و عدم پلان گذاری، گرافت مو جز وبا اختصار می گوید: (من حرفها یم رابانچه که صحنه مشا هده کرده ام اختتام می بخشم که در آن - بمباردمان قوای هوایی ایالات - متحده عمدا و باساس مشورت جامعه عمل نبوشیده مگر این حقیقت درست وضاحت دارد که بند

های آب بمو ازات اکثریت از شاهراه ها قرار دارد برخی از این بندها به مجاورت پلها، قطار آهن و راهها موقعت حاصل کرده است مسلما از این بند های آب اشتبا ها بمباران گردیده و قرار عقیده گراف خسارات زارده بقصد بهره برداری سوء از موضوع از جانب ویتنام شمالی براه انداخته شده است.

انجام ونتیجه گرافت اکثرا وینا حداقل در تایید اظهارات مقامات رسمی ایالات متحده حمایت کننده است آنها در عقیده شان ثابت اند و دلیلی نمی آورند چه مدعی استند که این اهداف عمدا بمباردمان - نگردیده و ایشان پذیرفته اند که این بند های آب ازینکه در جو از اهداف حملات نظامی قرار داشته است خساراتی بر حسب تصادف صورت گرفته است، اخیرا این هفته وزارت خارجه ایالات متحده عکس های اکتشافی که در ماه جولایی از محلات دلتای دریای سرخ برداشته بودند به معرض تماشای عامه مردم قرار دادند.

والد هایم سر منشی ملل متحده با لحن جدی تردید گردیده روش ورا حاکمی از (دو رویی) فرض نموده است رییس جمهور مذکور می افزاید: (این موضوع قایل یاد داشت و یاد هائی است که سر منشی موسسه ملل متحده همانند اسلاف خود سخت تحت الشعاع پرو پاگند خصم ما قرار گرفته است ریچارد نکسن به شدت

از پالیسی بمباردمان دفاع نموده میگوید: (اگر پالیسی ایالات متحده بمباری سد های آب میبود ما قسمت مهم آنرا در یک هفته خارج می ساختیم ما آرزوی مبادرت با این عمل را نداریم، سعی مادرین است تا از رسانیدن تلفات و صدمات به مردمان غیر نظامی اجتناب بو رژیم نه اینکه مسبب آن گردیم در واقعیت این طرز دید و قضاوت از جهت بی برای بعضی متخصصین نظامی قرار راپور های سری قوای هوایی به در سال ۱۹۶۵ برای جنرال ویلیام ویست مور لند قوما ندان عمو می ایالات متحده حسابی به نظر میاید.

جنوبی تهیه دیده شده بود شاید به هیچو سیله حتی بمباردمان مطابق پلان جنگی در تخریب آن موثر نباشد زیرا در شبکه های بند آب ساختمان طبیعی بر جسته بایچیدگی ها بملاحظه میرسد.

تکذیب و تردید حرفهای مخالفان از جانب نکسن در مورد بمباری عمدی بند های آب ویتنام شمالی در هفته گذشته بوسیله یک منبع که همیشه دوستانه نبوده است حمایت شده است و آن عبارت است از جو زوف گرافت یکی از روز نامه نگاران، وی در زمان مسافرت -



چارنفر پیلوتان ایالات متحده که چین فاندا ستاره سینما با ایشان در هانوی مصاحبه بعمل آورد

# ابتکار

د عامو خلکو په منځ کې یسوی عقیدې تعمیم پیدا کړیدی چه وایي: ابداع او ابتکار یوازې دغوره خلکو په برخه کیدلای شی . عادی وگړی دکار واک لری مگر دیوی شی دمنځ ته راوړلو او تازه مفکوری دپیدا کولو قابلیت نه شی لرلای . دوی عقیده لری چه دخلکو دغه خاص گروپ په بیلو بیلو دندو کښی لیدل کیدلای شی - ځینی ئی لیکوال وی نور ئی بیا دطبیعی علومو پوهان ، لوبغاړی سندرغاړی انځورگران وی چه هر یوی دابداع او ابتکار خاوند کیدلای شی دغه خلک دمبتکرینو په ډله کښی راځی او دټولنی نور ټول پاته وگړی چه شمیر ئی خو خو واره تر لومړی گروپ ډیر دی ټول هغه کسان دی چه دبذاعت او نو ظهوری قابلیت نه شی لرلای .

په دی مقاله کښی به کوښښی وشی چه دپورتنی عقیدې دبشپړی غلطی داثبات دلایل وړاندی شی . که دپورتنی عقیدې اصلی مفهوم او ماهیت ته کړه کتنه وشی دا به څرگنده شی چه ددی عقیدې وړاندی کوونکی هغه لټ وگړی دی چه دوی دخپلی دندی سره په کافی اندازه عشق او علاقه نه لری نو ځکه په هغه کښی پرمخ تگ هم نه شی کولای اوددی لپاره چه خپله لټی دخلکو له سترگو څخه پټه کړی نو ددی ډول عقیدو په وړاندی کولو بناء کوی . دوی دخانو له پاره داسی دندی ټاکی چه په هغو کښی دټاکلی کار اجرا کول مطلبوی نه داچه هلته دی دنوی ابتکار او ابداع غوښتنه وشی .

علمی او عملی څیړنو دا حقیقت برېښه کړیدی چه هیڅوک له ابتداء په هغو ټولنو کښی چه دتمدن او ترقی څخه لیری پاته شوی وی هلته دټولنی غړی پر دو گروپو بانندی ویشل کښی - یوه ډله مبتکرین او بله ئی عادی کاسبان دی . مگر که چیری یوه ټولنه په هر لحاظ مخ ته تللی وی دپوهنی او روزنی چاری په علمی او معقول ډول تنظیم شوی وی دټولو خلکو له پاره دښوونی ، روزنی او تشویق وسائل برابر کړه شوی وی ، دغه ټولنه به یوازې مبتکرین غړی ولری اوس به وگورو چه په یوه ټولنه کښی دمبتکرو غړو د ډیر والی له پاره په څه ډول مساعده فضاء منځ ته را تلای شی :

دلته له هر څه وړاندی لازمه دی پوه شو چه خلاق کار یعنی څه ؟ - خلاق کار داسی یو عمل دی چه په اجراء کولو سره ئی انسان ته طبیعی خوښی او آرامی ور پیدا کښی په کار گر کښی دنوی فعالیت او حرکت ولولی را وزیروی . دغه کار دخوښی او آرامی پر څنگ کله کله دتلوسی ، اضطراب دزړه دکښاندوالی سبب هم کښی او دا څرگنده خبره ده چه خوښی ، روحی آرامی بیله تلوسی ، اضطراب او نا آرامی څخه خپل مفهوم له لاسه ور کوی . آیا پوهیږی چه دخلاق ، ذوق او ژوندی مینی څښتن گڼوونکی دجوړی شوی دریشی د څه شی په باب کی فکر کوی ؟

دا ډول گڼوونکی یوازې دا آرزو

څخه د ابتکار سره نه را پیدا کښی بلکه ټول مبتکرین په خپل اجتماعی چاپیر یال کښی د کار دپیری مینی او تسلسل په اثر منځ ته راغلی دی بلکه داسی دریشی جوړه کړی چه هغه دشکل او فورم له مخی نوی خصوصیات ولری . که چیری گڼوونکی دیوی ډیری ښکلې او نوی دریشی په جوړولو بریالی شوی وی او دخاوند له نظره هیڅ ډول عیب ونه لری مگر بیا هم په خپله گڼوونکی په دریشی کښی یو لږ شیان وینی چه دهغه داصطلاح فکر کوی دغه فکر گڼه ونکی دیوی خوا څخه ناآرامه کوی مگر دبلې خوا څخه گڼه ونکی مجبورېږی چه دلیدل شوی عیب داصلاح له پاره لار پیدا کړی په نتیجه کښی دنوی شکل اوفورم دبشپړی تیا زمینه برابرېږی او ددی ډول گڼوونکی دابتکار او ابداع قوه په کار لویږی دده پرمخ دنوی انکشاف او په زړه پوری پرمخ تگ لار پرانستل کیدلای شی .

یو انځور گر هم کله چه خپله تابلو بشپړه کړی وروسته ځینو نیمگر تیاو ته څیر شی . دغه نیمگر تیاوی دیوی خوا څخه دده د تلوسی سبب کښی مگر دبلې خوا څخه دی مجبورېږی چه دنورو آثارو دایجاد په وخت کښی بیا دا ډول نیمگر تیاوی تکرار نه شی . ممکن چه په بل اثر کښی دغه نیمگر تیا اصلاح شی مگر دخلاق فکر څښتن انځور گر ښائی چه بل لوم خصوصیت ته څیر شی او ددی لاری

څخه ده ته بل نوی فکر ور پیدا شی همدا نوی فکر دی بیادی ته اړباسی نه لری چه نوی او جوړه شوی دریشی وخپل څښتن ته وسپاری بلکه د ده آرزو داده چه نه یوازې بیله عیبه دریشی وخپل خاوند ته ور کړی چه نوی لار پیدا کړی . په دی ډول وینو چه دغه انځور گر په مسلسل ډول سره مخ پر وړاندی ځی او د ابتکار پر لور گامونه اخلی .

مبتکرین دکار له اجراء کولو څخه دا هیله لری چه خپل پټ تما یل راځی کړی او دطبیعی خوښی د زیرینیدلو سبب شی . دوی په خپل ټول واک سره هاند او کوښښی کوی چه داسی نوی آثار ومنځ ته راوړی خو ددوی روحی او فکری غوښتنی اقتناع کړای شی دمبتکرینو په ډل کښی داسی خلک هم شته چه دوی دخپلی علمی پوهی دتندی له پاره تلاش کوی خو په هرشی پوه شی دپورتنیو څیړنو څخه دا حقیقت را څرگندیږی چه ابتکار کوم ذاتی او طبیعی صفت نه دی بلکه دنورو هنرو په څیر یو کسبی او تربیوی اصل کیدلای شی .

مونږ تر اوسه پوری دمبتکر او د کار رابطه وڅیړل او تر دی وروسته به وگورو چه یو عادی کسب کسار دخپل کار په باب څه ډول احساس کوی او د دوی دکار اړیکې په څه ډول دی : دا ډول خلک ځکه په ډیر تلوار سره کار کوی چه خپله ور



سپارل شوی دنده اجراء کړی ځکه او وپکتنو کښی درنخورا نو او چه ده ته نوری وظیفی هم ورسپارل شویدی او دهغه دښه والی ، ښکلا ستوما نوونکی دی مگر هغه ښځی چه او تازه والی په باب فکر نه کوی نو ځکه په جرئت سره ویلای شو چه دا ډول خلک دخپل کار څخه دا ډول لذت چه داوول گروپ وکړی نی اخلی نه شی احساسو لای .

دکارگر او کار درابطی نه پر ته دکار چاپیر یال هم ارزښت لری ، مثلا دیوه ډرپور سره ممکن چه بیل بیل نیگرانان کار وکړی ، یو نیگران ښائی چه دیسو په ټولو لو کښی توجه ولری مگر تل د عصبا نیت په حالت کښی وی دسپرلیسو سره هم مناسب سوک ونه لری ، دده او ډرپور تر مینځ هم به زړه پوری رابطه نه لیدل کیږی .

مگر بل نیگران ښائی چه به ښو خوږو الفاظو دهر چاه سره خبری وکړی . تل نی خوله دڅندا ډکه او ورین تندی ولری ، دهر تم خای نوم او نور خصو صیات په ډیره خوږه لهجه او ښه ډول بیا نوی . د ډرپور او نیگران تر منځ هم د ملگرتیا فضاء موجوده ده .

ددغو دوو نیگرا نانو طرز العمل په ډرپور باندی یوشان تاثیر نه کوی په لومړی حالت کښی ډرپور دفریکی فشار ترڅنگ په روحی لیحاظ هم تر غیر مرئی فشار لاندی وی مگر په دوهم حالت کښی ډرپور روحی فشار له پاره عوامل نه شی پیدا کید لای او داکار دفریکی فشارو په تخفیف کښی هم مرسته کوی ، هغه دخپل کار سره علاقمند کیږی او کونښن کوی چه په خپل کار کی نوی گامونه واخلی .

ځینی خلک په دی عقیده دی چه دکار حجم او ثقلیت دبتکار او ابداع مانع کیږی ، مگر دغه عقیده هم کوم علمی او منطقی اساس نه لری ځکه په تجربه سره ثابت شویده چیري چه دکار مینه او علاقه وجود لری هلته دکار ثقلت او حجم خپل هغه مفهوم چه دلته سپری له نظره نی لری ، بایلی او علاقمند کار گران د ډیر کار سره سره په دی هڅه کی دی چه نوی گامو نه اوچت کړی او دابتکار لپاره په زړه پوری شرایط ومنځ ته راوړی . مثلا په روغتو نو

په خپلو کارو کښی ډیر عشق او مینه لری ، دوی اکثراً په دی هم بریالی کیږی چه په نورو کښی دکار او فعالیت قوه را ژوندی کړی .

علمی څیړنو په اثبات رسولی ده چه په ټولو انسا نانو کښی دابتکار قوت شته ، داچه دخلکو یو گم وپ دخپل ژوند تر پایه پوری دیوه عادی کاسیب په دود پاتیري دهغه علت دادی چه دده او کار ترمنځ به ښه ډول رابطه نه ده تنظیم شوی . که چیری دکار او انسان په روابطو کی ټول طبیعی ، اجتماعی قوانین په معقول او منطقی توگه تنظیم شی به هغه صورت کښی به دټولو خلکو له پاره دابتکار شرایط برابر شی .

اوس به وگورو چه دکار سره خلاقه رابطه لول ښه دی یا دا چه سپی وغوړی تل یو عادی کار گر اوسی ؟ ددی پوښتنی ځواب ویل یو اسانه کار نه دی -

ځینی خلک ښائی چه وواپی : زه په دی خوښ یم چه دتل له پاره ساده کاسب او سم ځکه تر ټاکلی وخت پوری به دساده کار په اجراء کولو مکلف اوسم وروسته به په فریکی او فکری هوسا نی کښی ډوب اوسم دسر او مغز دخرا بید لسو احتیاج نشته . داډول خلک په ډیره آسانی سره دخپل کار سره بی علاقه کیږی او کونښن کوی چه دخپل کار څخه ځان گوښه کړی ددی له پاره چه ځان ته دتښتنی لار پیدا کړی وائی چه زما کار یو نواخته دی نو ځکه ستو مانوونکی تمامیری او په هیڅ ډول دخپل کار سره علاقه نه شم پیدا کولای ، اوهره ورځ کونښن کوی چه دوخت ډیره برخه په چکر وهلو تیره کړی ، یوه ورځ په ټکی ناروغه کیږی کله بیا یو خپل وخت کار ته نه راځی ، ترڅه وخت وروسته دی دی نتیجی ته رسیږی چه دغه کار

په نورو کښی دکار سره علاقه وگر ځی وروسته کار پیدا کړی مگر که دنوی کار سره هم زړه رابطه وساتله شی بیا به دکار سره بی علاقه گي پیدا شی او هیڅکله به دابتکار موقع پیدا نه شی دا ډول خلک باید هیڅکله دپرمخ تگ آرزو ونه لری او ترپولر ناکامیو څخه وروسته دی نتیجی ته رسیږی چه دی د هیڅ ډول ابتکار ر ځا ونه نه دی او ابتکار دخاصو خلکو په برخه کیږی .

یوازی په ژوند انه کښی هغه کسان دښادی ناوی په غیر کښی نیولای شی کوم چه دخپلو کارو سره علاقه ولری . هغه کسان چه دخپل کار سره علاقه ونه لری ښائی چه داسی مرحلی ته ورسیری چه هره حرفه نی ترسترگو توره ښکاره شی دکار د شریف قانون څخه بهر شی او د ژوندانه دبقاء له پاره په ناوړو چارو اخته شی او ممکن چه دجنایت تر سر حده پوری ورسیری .

خلاقه کار دډیری ستومانی سبب کید لای شی یا په بل عبارت دغه ډول کار دی چه دسپری سر په درد راولی ځکه چه دکار عشق او علاقه سپری ته اجازه نه ور کوی چه په شپه یا ورځ کښی دهغه داند یښنی څخه بیغغه شی ، همدغه داند یښنی مداومت دکار داغتلا او موثر یست سبب کیږی .

په پای کښی یو ځل بیا ویلای شو که چیری یو سپری د خپل کار سره طبیعی مینه ولری ، حتماً به په هغه کار کښی د ابداع او ابتکار زمینه برابره شی دابتکار قوت په هر چا کښی شته مگر یوازی ځینو خلکو ته د هغه دانکشاف امکان میسر کله بیا یو خپل وخت کار ته نه راځی ، ترڅه وخت وروسته دی دی نتیجی ته رسیږی چه دغه کار

په خپلو کارو کښی ډیر عشق او مینه لری ، دوی اکثراً په دی هم بریالی کیږی چه په نورو کښی دکار او فعالیت قوه را ژوندی کړی .

علمی څیړنو په اثبات رسولی ده چه په ټولو انسا نانو کښی دابتکار قوت شته ، داچه دخلکو یو گم وپ دخپل ژوند تر پایه پوری دیوه عادی کاسیب په دود پاتیري دهغه علت دادی چه دده او کار ترمنځ به ښه ډول رابطه نه ده تنظیم شوی . که چیری دکار او انسان په روابطو کی ټول طبیعی ، اجتماعی قوانین په معقول او منطقی توگه تنظیم شی به هغه صورت کښی به دټولو خلکو له پاره دابتکار شرایط برابر شی .

اوس به وگورو چه دکار سره خلاقه رابطه لول ښه دی یا دا چه سپی وغوړی تل یو عادی کار گر اوسی ؟ ددی پوښتنی ځواب ویل یو اسانه کار نه دی -

ځینی خلک ښائی چه وواپی : زه په دی خوښ یم چه دتل له پاره ساده کاسب او سم ځکه تر ټاکلی وخت پوری به دساده کار په اجراء کولو مکلف اوسم وروسته به په فریکی او فکری هوسا نی کښی ډوب اوسم دسر او مغز دخرا بید لسو احتیاج نشته . داډول خلک په ډیره آسانی سره دخپل کار سره بی علاقه کیږی او کونښن کوی چه دخپل کار څخه ځان گوښه کړی ددی له پاره چه ځان ته دتښتنی لار پیدا کړی وائی چه زما کار یو نواخته دی نو ځکه ستو مانوونکی تمامیری او په هیڅ ډول دخپل کار سره علاقه نه شم پیدا کولای ، اوهره ورځ کونښن کوی چه دوخت ډیره برخه په چکر وهلو تیره کړی ، یوه ورځ په ټکی ناروغه کیږی کله بیا یو خپل وخت کار ته نه راځی ، ترڅه وخت وروسته دی دی نتیجی ته رسیږی چه دغه کار

# ستیاجیت کی بزرگترین

## فلم ساز ہند

فلم پتھر پنجالی وی کہ نخستین محصول دایر کتری اش میا شد

چندین جوایز بین المللی را در یافت نمود .

فلمها هم که در بازار به نمایش گذاشته میشود ، به منظور عایدات نیست ، زیرا من میخواهم فلمهایی بسازم که در آن معنی گنجا نیده شده باشد نه ماده .

فلم نا پرا جیتو ، در کلکتہ بناکامی عایداتی مواجه شد ولی در فستیوال و نیس مدال طلائی بدست آورد .

وی میخواهد حقیقت را بروی پرده منعکس سازد .

«روزی فرامیرسد که یک فلم بخشید .

بزرگی بسازم» این جمله را ستیاجیت رای برای رفیقش اچیتانند اداس گوپتا در سال ۱۹۴۸ گفته ولی در برابر با خنده تمسخر آمیز گوپتا مواجه شده بود .

این گفته او را بعدا در مجا لس کشیدند مگر کسی خندید و دیگری هیچ بگفته وی اعتنایی ننمود ، تا اینکه فلم بزرگ (پتھر پنچالی) اسم ویرا در ردیف بزرگترین فلم سازان جاداده و مردمانیکه در سال ۱۹۴۸ بگفته اش واقعی نگذاشته و میخندیدند بخیال وی که بحقیقتی تجسم نموده بود تسلیم شدند .

پس هویداست که ستیاجیت یگانہ دایر کتری در سراسر هند است که بزرگترین شهرت جهانی بدست آورده و بعمر مسخره فروشیهای سینمای بنگال هند و تاحدی هم سراسر هند خاسته

او که سینمای بمبی را عمو ما تجارتی خوانده و عمل آنهارا محض (هنر در خدمت تجارت) میدانند بحال آنانیکه این نوع فلمها را ساخته و مردم غریب را با ساختن فلمهای بدرجه دوم و سوم خودها گول میزنند تأسف نموده و فلمهای بنگالی را نیز درین آواخر تحت تأثیر سینمای غرب میدانند .

وی در مضمون نیکه در مورد سینما هابنشر رسانید بو ضاحت تمام نوشته است ( اکنون در سینمای بنگال نیز دایر کتری که واقعاً بتواند فلم زادر خدمت هنر واقعی قرار بد هدو جود ندارد ، زیرا آنها محض آثار دیگرانرا ترجمه نموده و بروی پرده منعکس میسازند آنها با مضمونی که از فهم توده ها بلند است نه اینکه از اجتماع ایده گرفته و نقاط تاریک و فقر زده جامعه

را فلم بسازند )

فلم پتھر پنجالی وی که اولین فلمش بود تووا نست که نه تنها کریدت یاریکا ردی را برای فلمهای بنگالی قایم کنند بلکه گوشه های تاریک زندگی توده ها را تجسم بخشیده موضوعی ریا لستیک و جالبی را در برابر چشم بینندگان قرار داد و توانست از بررسی های سالم منقدین سینمای داخلی هندو خار جیا نبر خوردار گردد . (ار تو و لنو ستیو) منقد سینمایی ایتالیا فلم پتھر پنجالی را فلمی از هر نگاه رینالستیک و عمیق خوانده و دکتور بی سی رای نخست وزیر منطقوی بنگال آن فلم را (فلمی مسقند از زندگانی دهاتیان) قلمداد نمود .

فلم پتھر پنجالی در سال ۱۹۵۷ نظربدر خواست البرت جانسن منقد سینمایی در نخستین فستیوال سینمایی سائفرانسکو نمایش درآمد ، که جایزه بهترین فلم و بهترین دایرکترا بدست آورده و لقب (بهترین استاد حیات بشر) را در همان سال از فستیوال کاندریافت نمود . فستیوال وینس نیز پس از آنکه اهمیت بسزایی را به فلم قایل شد مدال طلائی بزرگی را تقدیم ستیاجیت ری سازنده فلم نموده متعاقباً جایزه بهترین فلم خارجی سال را در (داوید اوسلزنیک) به ارمغان آورد .

موفقیت ستیاجیت رای بسادگی برایش دست نداده است ، بلکه در جریان ساختن اولین فلمش آنقدر دچار تکلیف روانی و جسمی بوده است که شاید روزی همه را (ماری ستیون) همکار نزدیک آنها گام وی در قالب نشر بریزد .

ستیاجیت را در یک فامیل متوسط چشم بدنیاش گشوده و هرگز سفر

بفرضیات اعتقاد و اعتماد نداشته و در برابر سوالی برای ماری ستیون نویسنده کتاب (پور تورت یک دایرکتور) گفته است ( من به فرضیات عقیده ندارم ، چنانچه در دوران مدرسه نیز تابچیزی و یا شیئی متیقن نمیشدم آنرا با حفاظه ام نمی سپردم ، حتی اکنون تابچیزی یقینی حاصل نکنم بخلقت آن خود رازحمت نمیدهم من حقیقت می خواهم آنهم حقیقتی که بان یقین دارم) .

ستیاجیت را در طفولیت پدرش راز دست داده و در دامان مادرش (سپرابها) پرورش و بزرگ شده است . مادرش که در جمیعت بیوه های (ویدیا ساگر نی بهاون) کار میکرد خیاطی را برای پسرش آموخت موسیقی و هنر رسامی از هنرهای مورد نظر او بوده پتھر وزارت ، باخ و پتھوون علاقه سر شاری دارد .

او تاحدی هنر رسامی را نزد (نندالال بوسی) در سائنتی نیکتان آموخته و کتاب های متعددی را در مورد سینما مطالعه نموده است .

او برای اول بصفت اکتور تجارتنی شامل دسته (کیمیر) در کلکتہ شده و هنوز دیری نگذشته بود که معاش پرایش تخصیص داده شد هر قدر کار میکرد خسته نمیشد ولی پس از چندی همکاری در دسته کیمیر کم کم بسینما علاقمند شده فلمهای (بمیل ری) را با همه احساسات مشاهده نموده و میکوشید تا سکر پتھا و سنا ریو های فلمسا زانرا بهر وسیله اییکه ممکن بود بدست بیاورد و آنرا مرور نماید . همین امر سبب شد که او ترجیح داد تا شامل جهان فلم شده و یک بازیگر سینمایی گردد .

در سال ۱۹۵۰ کیمیر ویرا بلندن و اروپا فرستاده وری از موقع استفاده

نموده در آنجاها اضافتر فلم مشاهده نموده و بهر جایکه میرسید تلاش مینمود تا با مقامات سینمایی آنجا هاتماس بگیرد چنانچه موفق شد که با لیند سی اندرسون و گووین لمبرت ملاقات نماید. وی که سفر تنهایی را بارو پا بهترین لذت زندگی میدانند این سفر خود را - بهترین سفر زندگی اش می پندارد.

وی پس از تماشای فلمهای (دزد - بایسکل - بیترا یس - لا دولس وینا) فیصله نمود که باید فلمی بسازد که آنفلم بتواند عطش (هیرومنیزم) ویرافرو نشانند. او نخواست رد پای فلمسازان موج نوی آنتنگا مرا و چیزیکه در باره آن میدانست تعقیب نموده و خود را بدست موج آنها بسپارد او میگوید (من از جمله فلمسازان دیروزی شده می توانم ونه میخوام شما مل فلمسازان موج نو کنونی باشم).

او پتھر پنجالی را که بعد تر شکل يك كتاب بزرگی را بخود گرفت انتخاب نمود، زیرا این نوشته از انسانها حکایت مینمود، حقیقت داشت و کاملاً بیار چه شعری زیبا و دلپسند شبا هت داشت. ولی با همه زیبایی خودش نیز در آن تزیید و تصرفاتی بعمل آورده و فلمی عظیم را چون پتھر پنچالی میان آورد.

داستان پتھر پنجالی که بقسم توتّه های توسط انیل چهو دری بنسی چندر گوپتا و سو برات میتر، نوشته شده بود، موافقه نمودند تا از آن فلمی آنهم بمصرف مشترک تهیه بدارند.

ازینکه فیصله شده بود تا فلم غیر پرو فشنل تهیه شود بازیگران آنرا نیز از کسانی انتخاب نمودند که نه تنها پر فشنل ور زیده نبودند بلکه قبلاً درستیج هاوجا های دیگری نیز هنر نمایی نموده بودند آنها بفلمبرداری آغاز نمودند اکثر قسمتهای آنفلم در خارج از استودیو هات تهیه شده و هر کجا بیکه یونت فلمبرداری مسافرت میکرد با مشکلات متعدد و پیهمی مواجه می شدند، مگر هرچه میبود مانع کاریا ادامه کار آنها نمیشد. راوی شنکر موسیقی فلم را تهیه نموده و در هر قسمت چنان شپکاری بخرچ داده اند که صحنه های طبیعی را بالستیک

و طبیعی تر جلوه داده است. بالاخره فلم تکمیل شده و چنان فلمی بمیان آمد که خلاف انتظار از هر نگاه جالب و در خور تحسین. چنانچه وادیب، از اندین تایمز این گفته را تایید و لیند سی اندرسون فلم را (احساس انسانییت و اقصی خواننده و فلم پتھر پنچالی را بزرگترین دیزاین زندگی) و نمود کرد علاوه کرد (کمتر کسی موفق خواهد شد که با مصرف گز اقصی چنین فلمی بمیان آورد مگر ستیاجیت ری که تا زانو هادر گل و خاک پایین میرفت توانست از عهده کار مشکلی بدرشده و فلمی سازد که مصرف آن خیلی کم ولی کمیت و کیفیت آن خیلی عالی).

اخراجیتو دو مین فلم این نابغه سینمای هند بود که بیهمانه پتھر پنجالی استقبال شده و بعداً فلمهای دیگرش چون ابر سنسار و ترین بازار آمد. فلم ابر جیتو بناکامی عایداتی در کلکته مواجه شده و يك قسمت مصرف آنرا نیز (بیجو یا خانم ستیا جیت ری پرداخت ولسی

همینکه بنام سازنده فلم پتھر پنجالی در فیستوال وینس دعوت شد توانست مدال طلائی را از آن فیستوال بچنگ آورد.

فلم ابراجیتو از سببی در کلکته بناکامی عایداتی مواجه شد که کسی نتوانست کرکتر (ابو) را درک کند ولی بازهم ترتیب دایر کت آن فلم جایزه بهترین دایر کتور را برای ستیاجیت از فیستوال کسان و فیستوال وینس بار مغا ن آورد.

فلمهای ستیا جیت ری برای به دست آوردن مار کیت تجا رتسی نبوده و نیست خودش میگوید (من فلمهای را برای آن تحویل بازار نمی دهم تا پول کمایی کند زیرا من می خواهم فلمی بسازم که در آن معنی گنجانیده باشد تاماده زیرا فلمهای ترتیبی غیر از خوا هشات با زار یا ترا باخود دارد).

ستیاجیت اصلاً خودش يك زمین دار یاد هقان نبوده و به تنهایی از زندگی آن تجربه نموده است زیرا ظاهراً خیلی تنبل بنظر میر سید، مگر فهمیده شده نمیتواند که فلمهای

(جتساگر - دیوی و موتی هارا) وی چطور توانسته است با مو فقیست کامل زندگی آنها را با همه خصوصیات زندگی و فر یولوژی آنها تمثیل کند او میگوید (من خودم يك دهقان نبوده ام ولی همیشه طرفدار آنها بوده قلباً با آنها بوده ام).

در فلم (ساتنا نیکیتان) که نظر بخوا هش موسسه دو لتی (فلم دیویژن) فلمی را روی زند گسی (تاگور) تهیه نموده است تا حد



زیادی تحت تأثیر تاگور در آمده است تا مکتب خود را تعقیب نماید، وی گفت (من به تاگور احترام و علاقه فوق العاده داشته خودش و آثارش را بحد پرستش دوست دارم) ری بساتنا نیکیتان رفته و از آنجا آثار تاگور را بدست آورده بار دیگر مطالعه و بدون ازینکه حسب معمول سناریویی بسازد کمره برداشته در حالیکه ادامه فلم را محض بسا چشم تعقیب مینمود کمره را فر مان میداد تا صحنه ها را یکی یکی دیگر ثبت نماید.

(تین کینا) در حقیقت مطالعه ایست در اطراف زنان آنهم در موضوعیکه آنها همواره متعادل نیستند، (پوست ماستر) بیبا نگر احساس يك پسر یست از کلکته که در دهکده دور دستی شامل کار است (چارو لتا) فلم دیگر یست که میتواند موفقیت های مزیدی را ضم اسم ستیاجیت ری نماید، چه چاروا مل فلمیست که در آن ستیا جیت ای از تازک خیالی های دایر کت استفاده نموده و سادگی این فلمها زیبا یی ایست که طبیعتاً بر ایشا ن داده شده است چه نه تنها دایلاک سلین و روان آن چنگی بدل میزند بلکه طرز صحنه آرایی و پیش آمد بازیگران نیز بی آلاشی بخصوصی را بیان میدارد.

ماری سیتون فلمهای (کنچن جونگانایک والین) را سبک خاص ستیاجیت میداند. وقت نما یش کنچن جونگا یکساعت و چهل دقیقه را در بر میگیرد ولی کلیه اکشن آن در یکی از تپه های دارجلینگ صورت میگیرد. درین فلم که صرف دو کرکتر آنهم از برامون به نقطه بلندی تپه و پایین شدن آن دو از تپه کلیه فلم خلاصه میشود کار ساده یی ایست تا کلیه داستانرا از نظر تماشاچی بگذارند ولی ستیا جیت ری این قدرت را دارد که توانسته است نه تنها فلم را دلچسپ تهیه کند بلکه بتواند موفقیت را نیز از آن خود سازد.

نایک فلمیست که صرف ۲۴ ساعت را نمایندگی میکند چه يك ریل از کلکته حرکت میکند و بطرف دهلی روان میشود مگر کلیه داستان در همین يك ریل و يك سفر خلاصه میگردد اصل داستان چنان است که آراتیستی از کلکته سزاوار -

# دیوهشی په هیله

له هغه نه وروسته یی دعادی کارو په جریان کی هم دغه ډول رو یی ته دوام ورکړ او زه دی خبری ته ډیره حیرانه وم چه ولی هغه په دی فکر کی شو ځکه چه زما له خواهم کوم داسی حرکت نه و اجرا شوی چه دهغه توجه دی ورته جلب کړه شی. زه په دی وخت کی ډیره نا آرامه وم او نه پوهیدم چه څه وکړم. ډون یعنی زما دمیره دمیرنی نه لا پوره یو کال نه و تیر شوی. ما دخپل میړه سره ډیره زیاته مینه او پوره علاقه در لوده او اوس ما څنگه کولای شو چه په دی برخه کی دغه ډول فکر وکړم. او چه کله به دغه فکر راته پیدا شو نو ځان به مجرم رابنکاره شو او دخجالت احساس به می کاوه، خو بیا هم ما ته دا خبره ښه تراخر گنده شوی وه چه دغه ژوند چه ما اوس در لود یو غیر طبیعی او تشی او خالی ژوند و. نوری ټولسی خبری یوی خوا ته زما خپل عمر که په نظر کی و نیول شی نو دشپښ ویشته کالو څخه می عمر نه زیاتیده.

یو څه موده انتظار و باسم په داسی حال کی چه ته وایی زما دواډه لپاره اوس ډیر وختی دی او داسی ژرواده نه کوم. خو فقط دا غوښتنه درڅخه کوم چه په ډیر زیات انتظار کی می مه پریرده. زما ددی خبرو په ځواب کی څه وایی، زما گرانۍ؟ ما په بیره ورته وویل: «هیله در څخه کوم چه دو مړه ژرمی فیصلی ته مجبوره نه کړی، ما ته د فکر ویل کولو لږ وخت راکړه.» کلاو کروتی سمدستی را اوچت شو ته او زه یی دخپلو متو مینځ ته ورکش

سمدستی یو ډول لې زا را ته پیدا شوه او په وار خطایی می و رته وویل: «زه باید اوس لاره شم، کلاو. زه په دی باره کښی نه څه ویلای شم او نه کوم فکر کولای شم، زه و عده در سره کوم چه ژر به درته ووايم - ډیر ژر.» هغه سویلی وکښی اوراته ویی ویل: ډیر ښه، در څه نو ښکته شه او زه به موتر در ته راولم.» زه را ښکته شوم او دلاندی دهویل مخی ته دهغه دموتی لپاره په انتظار کی ولاړه وم او په دی چه دشپي یخه هوا می پیسه سرو او سوخیدلو بار څو گانه لکیده د یو ډول لذت دو خوښی احساس می کاوه. نا ځای په می یوه سپری ته چه په چټکی روان و او زما څنگ ته یو د م و درید او راته یی په خیر خیر وکتل توجه واوښته. داسی ډاکتر مارتین و.

## ایستگاه کوچک ریل

دکلاو کروتی دغی غوښتنی ته می داسی ځواب ورکړ: «زه نه شم کولای چه دهفتی وروستی ورځی دی په کوم بل هیواد کی تیری کړم ځکه چه خپل ماشوم او رنخور زوی یواځی پرېښودای نه شم؟» کلاو زما دواړه لاسونه په خپلو لاسو کی و نیول او را ته ویی ویل: «ما ته گوره، ته نه شی کولای چه تل ددی لپاره چه د ژوند څخه و تښتی خپل زوی بهانه کړی او دغه کار دخان عنبر وگڼی که اوس دی او که وروسته ته مجبوره یی هغه پریردی او ددغه حقیقت سره مخامخ شی. تر کومی اندازی چه کارونه واضح او خرگند دی، ته هم یو هیږی چه دهغه ښه ساتنه او پرستاری کښی. ستا دکورنی غړی تل دهغه دلید لو لپاره چمتو او حاضر دی او دا خبره چه ته وایی زه هغه څو ورځی پرېښودای نه شم معنی نه لری ځکه چه په هره ورځ کی ته هغه یوه یا دوه ساعته وینی ځکه نو د څو ورځو پرځای به ته هغه څو ساعته ونه لیدای شی. راځه زما سره دخپلو شرایطو او غوښتنو دپه نظر کښی لرلو سره سم لاره شه. زه گمان کوم چه ته به اوس زما په خبرو پوهه شوی یی چه مقصد می څه دی. زه غواړم چه ستا سره واده وکړم، زه حتی دی ته هم حاضریم چه

حالا دیگر کار را شروع می کنم... خانه را باید آباد کنم. درین خزان يك اندازه پس ماندم باران ها بیوقت شروع شد، سنگ خوب هم درین روز ها پیدا نمی شود... اما از هر جا باشد برای تعمیر خود سنگ پیدا کرد نمی هستم... کمی دیگر هم گوش کردم، همان حرف ها، راجع به چو نه، ریک و سنگ و کاشی و نقشه خانه بود، بول غذا را برداخته خارج شدم در نزدیک باغچه زیر پایم برگهای چنا ر که پرشده بودند چلپ چلپ می کرد در همین موقع آواز ریل از دور به گوش میرسید، درختان کهن چنا در تاریکی شب به هیولا های غول بیکری شباهت پیدا کرد بودند، باران به شدت می بارید بعد از ده دقیقه ریل آمد و من به مسافرت خود ادامه دادم، ایستگاه هر لحظه از من دور و دور تر می شد در عقب شیشه فقط قطرات آب باران دیده میشد. باران به شدت می بارید... او که باران بعضا چقدر لذت بخش و بعضی اوقات چقدر اذیت کننده است.

هغه زما څنگ ته ددریدو سره سم راته وویل: «دخومره خوښی ځای دی چه وینم دی، دداسی خو ښی هیڅ توقع څوک نه شی کولای.» بیا یوه گری چپ و درید او وروسته یی پوښتنه رانه وکړه: «لکه چه کوم ټکسی ته ولاړه یی؟» خرگنده وه چه په دی ځای کښی هغه زما په لید لو سره حیران شوی و او ما ته هم یو گران کارو چه دهغه پاکی او روښانه سترگی وگورم چه په دی وخت کی یی ما ته متوجه کړی وی. خو مخکښی له هغه چه زه یی خبرو ته ځواب ووايم دکلاو موتر می څنگ ته و درید او په سخت بر یک وهلو سره یی یو کوچنی ټوپ زمونږ دواړو مخ ته واچاوه او بیای سمدستی دروازه زما لپاره خلاصه کړه او په داسی حال کی چه مارتین ته یی په خیر وکتل را غږی کړ: «راځه گرانۍ موتر ته راو خیزه.» کله چه موتر ته ور ختمل ما تیز فقط همدو مړه را ته وویل: «په مخه دی ښه میرمن نو ویل: دمخ پوست یی ژیر واوښت او سمدستی دروغتون خواته په بیره روان شو. کلاو په مات آواز پو ښتنه راڅخه وکړه: «داسی څوک و؟» ځواب می ورکړ: «هغه زما دزوی تیموتی ډاکتر دی.» او ما دهغه په خوله کی په ښیدلی غږ دو مړه واوریدل چه ویل یی: «تیموتی! خبره تل تر تیموتی پوری را رسیری!»

پایان

(نوریا) ژوندون

## باسکتبال

سائتی متروعرض چهل و پنج سانتی متر در وسط رسم میشود .  
تخته ها کاملا عمودی بر زمین و به موزان خطوط طانتها قرار داده میشوند . ارتفاع ضلع جنوبی تخته از زمین ۲٫۷۵ متر است و پایه هائیکه تخته ها را استوار نگه میدارند حداقل چهل سانتی متر با خط انتها فاصله دارد .

**حلقه باسکتبال :**  
حلقه ها در عرض تخته و بفاصله ۳٫۰۵ متر از زمین روی تخته نصب میشوند . فاصله زیرین حلقه از تخته پانزده سانتی است . رنگ حلقه سیاه میباشد که دارای جال سفید بوده و جال از ریسمان سفید و نازک مانند تور بافته شده است .

**توپ :**  
توپ کاملا کروی بوده محیط خارجی توپ از ۷۵ سانتی متر کمتر و از هشتاد سانتی متر بیشتر نیست . وزن توپ از شصت تا ۶۵۰ گرم است . مدت مسابقه : مسابقه در دو نیمه بیست دقیقه ای بر گزار میشود و بین دو نیمه اول دوم مدت ده دقیقه استراحت داده میشود .

**خطاها :**  
در باسکتبال دو نوع خطا وجود دارد خطای فنی و خطای مشخصی . خطا های فنی عبارت است از خارج شدن از زمین مسابقه انجام حرکات غیر ورزشی و غیره . خطا های شخصی : عبارت از تنه زدن ، پشت پا زدن و غیره .

## آیزنهاور

در جنگ دوم جهانی آیزنهاور فرمانده نیروهای متفقین در اروپای غربی بود و پس از طی يك دور ه درجات و پستهای مهم نظامی در سال ۱۹۴۸ بریاست پو هنتون در این پست باقی ماند از سال ۱۹۵۰ الی ۱۹۵۲ قو ماندان عمومی دول غربی (ناتو) را در اروپا داشت . در سال ۱۹۵۲ از عسکری کناره گرفت و در ژانویه سال ۱۹۵۳ بریاست جمهوری ایالات متحده امریکا برگزیده شد . در سال ۱۹۵۶ مجددا با این سمت انتخاب شد و در ژانویه سال ۱۹۵۷ رسماً بکار پرداخت و ی کتابی نیز بنام (جنگ صلیبی در اروپا) برشته تحریر در آورد که در سال ۱۹۴۸ منتشر شده است . پروگرام مسافرت جوانان دعوت شده شامل بازدید از يك شبکه و ستدیوی تلویزیونی در لاس آنجلس کالیفورنیا ، پو هنتون سینتفورد و يك گردش در سانفرانسسکو می باشد .

جوانان دعوت شده از فاصله ۸ کیلومتر بر تاب آبیو لو را دیدن نموده و این کمترین فاصله ایست که به مردمان غیر کارکنان و عملاً بر تاب که با وسایل محافظوی مخصوص مجهز هستند دیدن نموده اند .

## لویی پاستور

وسا ختمان را پر دا ختند ، تنه هایک ملیون فرانک برای دامه خد مت این انستیتوت باقی ماند . خو شبختانه مبالغ دیگری از طریق کمکهای وزارتخانه ها و فروش واکسینها به کشورهای دیگر به دست آمد . سهمگیری اشخاص و فراد علاقمند باعث آن شد تا بیمارستان و آزما یشگاه هم نیز بر پا شود و به کار بر دازد . از آغاز کار این انستیتوت تا کنون دانشمندانی که درین سازمان کار میکرده اند ، به نتایج درخشانی دست یافته اند . چنانکه در سال ۱۹۳۹ یکی از وزیران فرانسه گفت : «انستیتوت پاستور بیا نگر بخشی از غرور ملی ماست .»

در واقع پیشرفت های بزرگی در دانش از این دستگاه برخاسته است و هشت تن از برندگان جایزه نوبل در همین دستگاه کار می کردند برخی از کارهایی که درین دستگاه انجام شده ، انگیزه پیشرفت فزاینده و کیمیا را فراهم ساخته است . بررسی تخمرات در ساحه عملی و نظری دنبال شده است . این دستگاه

دانش ما را در باره عوامل اصلی بیماریها (بکتر یا ها ، پرازیتها و ویروسها) فزونی بخشیده است . در عین حال واکسینهای نوینی مانند واکسین ضد دفتیری و تیتا نو سن به دست آمده است . همین انستیتوت بود که مدتها پیش در معرفی سیر و تراپی و کیمو تراپی نقش فعالی بازی کرد . انستیتوت پاستور در بیرون از کشور فرانسه به کارهای علمی دست یازیده ، چنانکه از پایان سده نهم به اینسو کارمندان این موسسه علمی ما موریت های پر خطری را در سرزمینهای دیگر انجام داده اند . به طور نمونه ، در سال ۱۸۸۳ ، چارتن از اعضای این انستیتوت به مصر رفتند تا عامل بیماری کو لرا را پیدا کنند . همچنان یکی دیگر از اعضای این موسسه که از سال ۱۸۹۶ تا ۱۸۹۸ در هند و استان کار میکرد ، نقش مکس را در انتقال بیماری طاعون از یک موش به موش دیگر و از موش به انسان مشاهده کرد . به همین صورت ، در سالهای ۱۹۰۱ و ۱۹۰۵ سه تن از دانشمندان انستیتوت پاستور مطالعاتی را در باره تب زرد در ریود دوژی نیرو انجام دادند . امروز انستیتوت پاستور بیا نگر مقام بلند این مرد و نگهبان رنده نام شکو همندی وی در زمینه دانش است .

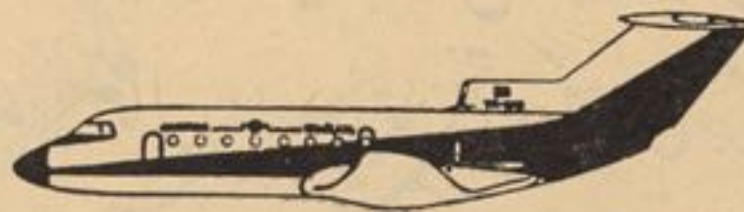
### تصحیح

در شماره ۳۵ صفحه ۱۰ مجله ژوندون که راجع به بازی فوتبال معلومات تاریخی داده شده است زیر کلیشه اعضای تیم تاج و تیم منتخبه فوتبال اهلی تاریخ آن اشتباهات تاریخ سال ۱۳۳۱ و انمود گردیده است در حالی که سال ۱۳۲۹ بود که اینجانب هم در آن فوتو دیده می شوم و در آن موقع بحیث دکتور ورزشکاران ایفای خدمت می نمودم .

با عرض حرمت  
دوکتور رشیدی منشی یا  
آمر اکسریز هرات



## باختر افغان الوتنه



### پرواز های باختر افغان الوتنه ، در خدمت شما است

#### سریع ، مستریح ، اقتصادی

پرواز های باختر افغان الوتنه جهت فراهم آوری تسهیلات برای هموطنان عزیز در هر هفته چهار پرواز بکنده ، چهار پرواز به مزار شریف - يك پرواز به میمنه - هفت پرواز به هرات ، چهار پرواز به چغچران ، سه پرواز به کند هاریک پرواز به تیرین کوت سه پرواز به خوست و شش پرواز به بامیان ، از کابل صورت میگیرد و در هفته دو پرواز به تالقان دو پرواز به خواجه غار ، چهار پرواز به فیض آباد

## رمز پیر وزی اسلام

جبله دید نمی شود روان شد  
همینکه در محضر عدل و باز پرس  
خلیفه رسید حضرت (رض) دید  
زننده سیلی جبله الایم امیر است  
خلیفه (رض) فرمود به صورت این  
مرد تو سیلی زدی؟ جبله گفت بلی  
او بمن امانت کرد بدتم را برهنه  
ساخت .

حضرت (رض) فرمود اودر این  
کار تعمدی نداشت چرا اورا زدی  
قانون این است که حالا او به صورت  
توسیلی بزند .

تاجبله این حرف را شنید رنگ  
از صورتش پرید گفت خلیفه!  
چگونه را ضی میشوی یک مرد با برهنه  
بیا بانی به صورت من بزند حضرت  
فاروق (رض) فرمود قانون اسلام  
این است . من که خلیفه هستم حق ندارم  
به فقیر ترین افراد صدمه برسانم  
اگر بر سانم باید قصاص شوم قانون  
اسلام امیر و فقیر و قوی و ضعیف  
را نمیشناسد هیچ قدرتی سبب  
برائت از کفیر نمی شود آماده شو  
تاقصا ص صورت گیرد در اینجا دو  
قسم تاریخ دارد یکی اینکه جبله گفت

بیا بزنی!  
عرب پیش آمد دست بالا برد ما نزد  
گفت شکایت کردم حق خود را ثابت  
نمودم برای اینکه دین من دستور داده  
است مسلمان باید در احقاق حق  
بکوشد زیر بار ظلم نرود و ستمگر  
را از ستم باز دارد حالا که ثابت  
شد بخشیدمت .

روایت دیگر آن است که جبله  
گفت خلیفه!

همین امشب مرا مهلت ده تا مدعی  
را را ضی کنم حضرت فاروق (رض)  
به آن مرد عرب فرمود مهلت میدهی؟  
گفت بلی .

حارث بن جبله از محضر عدالت  
اسلامی برون شد شباً شب به شام  
فرار کرد و در محل نامعلومی پنهان  
شد اما ازین حرکت خوش نماند  
برود روز بروز حقانیت اسلام و عدالت  
آن در دلش جلوه میکرد چنانچه در  
آخر قصیده در مدح اسلام و توبه از  
تقصیر خویش انشاء کرد بحضور  
خلیفه اسلام از سال نمود .  
با قید ارد

## رجال سیاسی

از سال ۱۹۲۷ الی ۱۹۲۸ ریاست  
اتحادیه کارگران فلز کاری را بعهده  
گرفت . بعداً در فعالیتهای حزب  
غیر قانونی کمیونسٹ یوگسلاوی  
شرکت نمود در سال ۱۹۲۷ به  
شش سال حبس بعلت وسیله سازی  
و توطئه چینی محکوم گشت . پس  
از آزاد شدن کشور یوگسلاوی  
را ترک نمود و از سال ۱۹۳۶ الی  
۱۹۳۸ به تشکیل بریکاد بین المللی  
عمومی قوای یوگسلاوی نایل آمد .

### تشکر

از جناب سردار سلطان محمود دغازی رئیس ، منسو بین ریاست  
هواپیملکی و همه ذوات محترم که در مراسم فاتحه مرحوم غلام  
فاروق صمدی ما مور هوا شناسی شرکت کرده اند اظهار امتنان می  
نمائیم .  
فامیل صمدی

### تشکر

از بناغلی دکتر مبین همسر از متخصص تدای و ساختمان دندان  
که معالجتجرب و جوان شریف ، بااطفاه و انصاف بوده خوشی و رضایت  
واقتصاد مرا جمین آرزوی یگانه شان بوده ، چند بار در تدای دندان ما  
مساعی نهایت ماهرانه بخرج داده

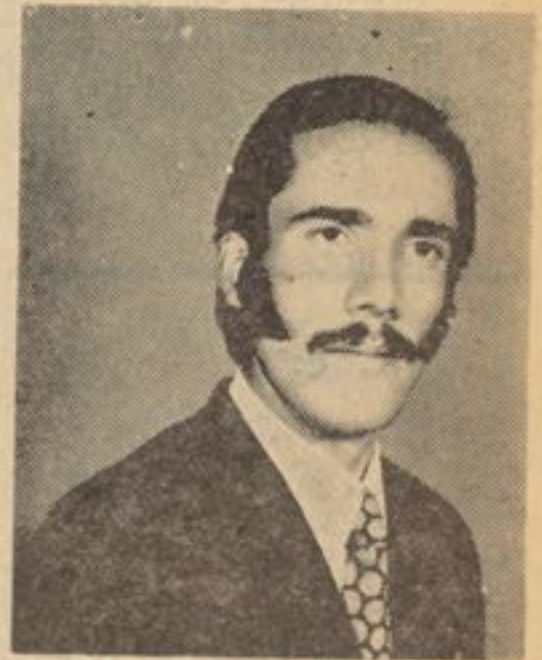
فرد فرد ما را مرهون اخلاق عالی  
احساسات بشر دوستی و لیاقت  
کامل خود ساخته اند ، بدینوسیله  
تشکرات عمیق خود را عرض وسعدت  
شانرا آرزو می نمائیم .

محمد کامل منور وفامیل



بناغلی دکتر همراز

### تشکر



بناغلی محمد ظاهر

بدینوسیله از بناغلی محمد ظاهر  
معاون فعال و جوان محاسبه تیلیفون  
که در راه مساعدت و فراهم آوری  
تسهیلات از هیچگونه مساعی در  
مقابل مراجعین دریغ نمی کنند ،  
امتنان نموده موافقت مزینش را در  
امور محابراتی خواستارم .  
«توفان»

لیدرلی یکی از معروف ترین فابریکه های دواساز  
ایالات متحده امریکا است که تولیدات آن در سراسر  
جهان شهرت دارد و تا قلم از تولیدات فابریکه لیدرلی  
که در فرمولیر ملی ادویه شامل است در افغانستان  
مورد استعمال دارد از جمله آنتی بیوتیک های آن مثل  
اکرومایسین در بسته بندی اکسپول مهم قطره و پودر عرضه  
میکرد و مریض میتواند مطابق توصیه دکتر باطمینان  
کامل به استعمال آن پردازد .

اسبها اسپک چو بی به چشم  
میخورد . آن تا به حال نمیدانست  
دران شب آتش سو زی چه کسی  
و چرا این اسپک چوبی را نجات داده  
بود - اسپک چیز با از زشی نبود.  
«ان» به یاد آورد که دران شب  
کسی صدمه ندیده بود. به خاطر ش  
آمد که جان او را در بازو ها یش  
گرفته بود .

بقیه صفحه ۴۳

# خاطر هها



ناگهان چشمها یش را که باز کرد،  
جان را دید که از پیاده رو به سوی  
مغاره میاید . هر دو یکجا به صدا  
در آمدند . ان گفت :  
- بسیار متا سغم . مو تو با من  
بود ...

آن میشدیم .  
ازجان که اسپک را در آن شب از آتش  
نجات داده بود . پرسید :  
- پس تو آن را بیرون کشیدی؟  
مثل اینکه همه چیز را از یاد برده  
باشد، آ هسته گفت :  
- خدای من ، باید کار دشواری  
بوده باشد !  
جان گفت :

ها، کار دشواری بود . چند بار  
در دهلیز افتادم هر دوبه خنده در  
آمدند . جان ادامه داد :  
- میدانم چرا اینقدر احمق شدم .  
میتوانستم چیز های قیمتی تری را  
به جای آن نجات بدهم . از همین  
جهت تا کنون درین باره چیزی برایت  
نگفته ام . ولی همه چیز به خاطر آن  
جستجوی مایوسانه بود .  
چهره اش مثل هر وقت دیگر که  
از نیل گپ میزد گرفته شد :  
- البته نمیدانستم که تو با آن ...

آن ...  
ان میان گپش دوید :  
- من این کار را نمیکردم اگر  
نمیدیدم که تو با وی وین بیسرون  
میروی .  
- این وی وین کیست ؟  
- برایت گفته ام . آن دختر سرخ موی  
که پنهانی با وی به سوی اسپطبل

او ، درست است . و بعد هم  
موتور را اینجا دیدی .  
کنار هم ایستا دند . جان دستش  
را بر شانه او گذاشت و سر ان با  
زنخ جان تماس کرد . در پنحال ان  
گفت :  
- من فکر میکردم ... گذشته هارا  
به خاطر میاوردم . تو آن اسپک  
چوبی را به خاطر داری ؟  
جان لختی به او نگر یست و بعد  
خنده را سر داد :

ها، البته که به خاطر دارم . آنشب  
وقتی نتوانستم ترا بیابم ، تقریبا  
بیخود شده بودم . به اتاقی درامدم  
که این اسپک دران قرار داشت یادت  
است چگونه مثل کودکان بر سر  
این اسپ دعوا میکردیم ؟ تو میگفتی  
که چون اسپ مال توست باید  
سوار ش شوی و من میگفتم که  
مهمانان هم حق دارند ازین اسپ  
استفاده کنند و تو میتوانی و قتی آنان  
نیستند سوار اسپ شوی . بعد هم  
مصالحه میکردیم و یکجا باهم سوار

خوردن را دارند .  
شو هرش پرسید :  
- چه کسی این گپ را گفت ؟  
جواب داد :  
- يك در یا نورد پیر .  
جان در حالی که ماشین را روشن  
میکرد ، گفت :  
مرد عا قلی بوده .

جان هم درین پنج سال نمیدانست  
چرا آن شب ان با نیل بیرون رفته  
بود و نخواه مته بود این موضوع  
را به زنش یاد آوری کند . اما حالا  
دیگر همه چیز برای او هم روشن  
شده بود .  
ان يك بار دیگر به خانه کهنسال  
و نظر انداخت و فکر کرد که همواره  
این محل را دوست خواهد داشت .  
اما حالا دیگر به خانه میرفتند .  
(پایان)

بقیه صفحه ۹

# هدف

به نظر هدف، احمد شاه کارگردانی  
بسیار تازه جو و عمق گر است  
حالا نکه قدرت تفهیم جلیا قویتر  
است . جلیا پر حوصله و پر کار  
است . احمد شاه عصبنا نیست و  
بیحو صله .

هدف میگوید که تیاتر احمد شاه  
تیاتری رو شنفکرانه است و تیاتر  
جلیا تیاتر یست توده گر و مردم  
گرا .

«هدف» از وضع تیاتر و هنر در  
کشور مانا خر سند است . میگوید:  
- باید به هنر ها توجهی شود .  
حرکتی ، جنبشی درین زمینه به وجود  
آید . وگرنه ، همه چیز بدتر خواهد  
شد .

پرسید مش :  
- چه طر حی برای آینده داری؟  
لبخندی زد . لبخندی تلخ بود .  
لبخندی نومیدانه بی بود که رنگ  
تمسخر داشت . معلوم نبود که این  
لبخند به خاطر سوال من بود و یا به  
خاطر جواب خو دش . و از بیسن  
لبها یش این کلمه ها برآمد :

- بابا ، چه طر حی ؟! من همواره  
درین فکرم که بتوانم در آخر ماه  
کرایه خانه ام را به مو قعش بپردازم  
هین و بس میشود . تا مش راطرح  
گذاشت !؟

خانه کهنسال را پشت سر  
گذاشتند . احساس اندوه کرد . بعد،  
به یاد آورد که پدر و مادرش زنده  
اند و خانه بهتری در اختیار دارند  
خو دش هم جان را دارد .  
وقتی کنار هم در موتر نشستند  
گفت :  
- خاطره ها خا صیت پیچیدن و تاب

**تخته های بازی کار**

تخلص :  
آدرس :  
خواهشمندم مرا در جد شرکت کنندگان جایزه تخته های بازی  
شان سازی با احترام  
افضا

ورځې ته چه زمونږ دلامبو وار دی دسیند په گو در هغه راشی او هلته به سره و گورو .

گواکی عارف پو هه کړی وه چه مونږ په هفته کی دوه واره دلامبو وار لرو . البته ددی لپاره چه دغه بنځه بنکلی اوخوږژی وه نویسی کولی شول هغی سیمی ته را شی چه نورو ته ور ننوتل منع خو له بندیانو سره اړیکه ور نه په زړه پوری نه وه نو همدا لاره پی بنسه ایسیدلی وه . کله چه ددو شنبه په ورځ پی مونږ دسیندخواوی ته بیولو زه هغه شی ته چه و عده موا ینی وه ور غلم . همدا چه دپوتمنځ ته ورننو تلم هغه می و لیدله ولاړ و او دسیند څینډی ته کینا ستو شینکی اوگن څنگله مونږ چاپیر کسری وو . هغی بیاپه خبرو پیل وکړ مایسی یواځی لاس په خپل لاس کی و نیو او مچ می کړ . کاتیا ته طاقت ورنغی اوځان پی زماپه غیږه کی وغورځاوه اوتسلیمه شوه . په داسی حال کی چه ما ددی خبری هډو اټکل هم نه وکړی . داځکه چه هغه ماته یسو سپیڅلی موجود و .

له هغی ورځی نه پس د جیل ، ژوند لاپسی زما لپاره سخت شو . دری څلور و اړه موداکار وکړ . او دلامبو په ورځو کی به پته راغله او مونږ به سره لیدل تر هغو چه یوه هفته ترینه پی خبره پاته شوم . بیایی یوبل لیک راغی چه لیکلی بی وو بل وار چه لامبو ته تللو ماته به کالی راوړی مامی ملگرو ته وویل چه ممکنه دمزه شپې چیری ولاړ شم اوله هغو نه می و غو بنتل چه زماپه ځای امضاو کړی مو زپی دسو ب ناسوب په وخت کی څلور څلور شمیرلو . اودا زمونږ لپاره دتفریح وپخبره

وه او هیڅکله هم شمیر په خیر سره نه تر سره کیده . په هر حال په تا کلی ورځ مو دسیند په گو در سره ولیدل هغی یو جوړه چه کنسی کالی او یوه دپو ټکی خو له راوړی وو . کالی می وا غو ستل اوخو له می په سر کینډو ده او روان شولو . - دپند یانو له بار کونو څخه تر ښاره دوه کړی لاره وه . که په لاره کی به څوک داسره مخامخ شول کاتیا به را سر په روسی ژبه کړیده خوما هیڅ خواب نه ور کاوه . یواځی به می کله ور ته ویل :

# کاتیا

«اسپا سیپو» آخر پی کور ته ورسیدو . تر سهاره پی په کورکی وم . سبانه پی درو سنی مهندس له ښځی او بچیانو سره ولاړ و چه غرونو کی وگر خو ز مونږ گرځیدل دری ورځی وغز یدل «دسه ستون» په نامه غره کی وگرځیدو او هغه ته په ورځیرمه څنگله کی موخیمه ووهله دلته دخلکو له گپه گونې څخه لری و ښه خواپه مو خوړل اوبه شراب مو خنبل او دو نو دځانگو له منځه مو ستورو ته کتل .

په زړه پوی و ږ مه چلیدله کاتیا پرسندرو پیل وکړ . «د ولگا د مانو گانو» او «استیکارزین» سندره پی له سخر جن آواز سره ویله . او مهندس له څیره غږ سره ځواب ور کاوه دکاتیا غږ دکلیسا دژنگونو

په شان زما په غوږونو کی کړنکیده زمه پی ځای کی پاته وم دلو مری ځل لپاره می دغه آسمانی غږ اوریده او دځوند له زوره رپر دینم .

او داسی می حس کړه چه پر ته له کاتیا نه ژوند نشم کولی . دغی شپې ز ما په ژوند کی ډیره

پای

# مرغلری

سیاسی ، اجتماعی اودغه ډول نور مطالب په ډیرو رنگینو اوخوږو ادبی ټیټو کی څرگند کړیدی دستایلووردی که چیری مونږ دافغانستان اوسنیو شرایطو ته نظر وکړو ددغی کتابونو خپرول هغه هم په خپل لگښت څه آسانه کار نه دی دا چه زمونږ دغه گسرا ن او محترم لیکوال دی کار ته ځان چمتو کړی او په ښه شان پی هم سر ته رسولی دی ورته د زړه له کو می مبارکی وایو او له لوی څښتن څخه پی لادزیات توان او بریالیتوب هیله لرو ترڅو نور هم د پښتون اولس دا دبی ، اجتماعی ثقافتی چارو دو دی او پراختیا لپاره گټور کارونه سر ته ورسولای شی .

ښا غلی لیکوال په نو موړی مجموعه کښی مرسته غوښتی ده هغه دا شان : «دلیکوال سره مرسته وکړی ! کتاب پی واخلی او ویی لولی . نورو ته وواپی چه وایی ځلی او ویی لولی .»

بقیه صفحه ۴۱

# و عشق احساس

شاموشاید ناو قوت تر ازشب های به منزل فوقانی پروند آتهدار ځا لیکه دیگر مضمم اند تابرای اشتراحت باصمیمیت کامل با من خدا حا فظی میگردند باغلاقه و طیب خاطر مرا - بوسیدند من در هنگام خدا حافظی - اطفال به چهره دینا نظر کردم فکر میکنم که ازدینا از خدا حا فظی اطفال خود بسیار خوش و حتی يك نوع غرور آمیخته بارضا یست را احساس میکنند .

من به فلیپ گفته بودم که من يك حصه خیال انگیز ندگی او را - تشکیل میدهم فکر میکنم که آن - تشبیه من چندان نا مطلوب نبود است . اما من درین جا محبت و صمیمیت را آنطو ریگه هست مشاهده میکنیم ومی بینیم که درین جا محبت باتمام اشکال خود حکم فرمایی دارد که به هیچ وجه نمیتوان آن يك چیز خیالی وتصوری نا مید پدر و مادرم بيك دیگر صحبت میوزید و ایسن محبت آنان شامل حال من نیسن میگردد اما مرکز ومحور عشق فلیپ جریان خود را طوری طی میکند که در حرارت وگر می آن من پی نصیب می ژوندون

# موسسه مول سازی صوفی علام رسول

تولیدکننده شیکارضایع دستی دکشور



بازهم از دینارنجای جدید  
به بموطنان عزیزم قدردانمیدید  
آدرس : نماینده کی موسسه  
ورچهارراهی طره بازارخان  
تلفون : ۲۴۴۶۳ - ۲۵۹۹۱



هنگا می که روز دهم نوا مبرسال  
۱۹۴۵ فلمنگ رسماً از خدمت نیرو  
های دریایی مرخص شد، گرد و غبار  
این وظیفه را از سرو رویش تکانید  
و کلاه پیک طلائی و بالا پوش  
سنگینش را برای همیشه به دور  
انداخت .

درین وقت با مقدار قابل ملاحظه  
بی از پیش بینیها و شناخت عمیقتری  
از خودش ، به وظیفه دیگر ری رو  
نهاد و این طور به نظر میاید که این  
وظیفه کاملاً همان چیزیست که او نیاز  
مندش بود :

فلمنگ پیشنهادی را از طرف لارد  
کیمسلی پذیرفت بر اساس این  
پیشنهاد ، وی با یستی یک اداره  
اخبار خارجی را برای روزنامه های  
ملی و ایالتی لارد کیمسلی سازمان  
دهد. دستمزد فلمنگ درین کار  
سالانه پنج هزار پوند استرلنک  
بود به شمول مخارج دیگر . او ماده  
دیگری را نیز درمواقت نامه افزود  
مطابق این ماده ، فلمنگ میتواندست  
سالانه حد اقل از دو ماه مرخصی  
استفاده کند . بدینصورت ، او دریک  
مدت ، کم از کم ششم حیاتش ،  
میتوانست رویاهای خودش را تحقق  
بخشد و هنگامی که لندن از بدترین  
ماه های زمستان رنج میبرد ، وی به  
کرانه های گرم و آفتابی گو لنن آی  
پناه برد .

(بقیه در صفحه ۷۹)

## شیرین محل

دلوی اختر په مناسبت ، دموکرات پادشاه همایونی

اعلی حضرت او ټول متدین ملت ته دزړه له کومی مبارکی

وایی .

شیرین محل په خاص ډول ، نوی او بڼی شیرینی تهیه

کړیدی اود بناریانو په خدمت کښی دی .

آدرس: نادر پښتون واټ .

## یان فلدینگ کسی که

فلمنگ درین شب خیلی از سفرش  
لذت برد و وقتی کنفرانس به انجام  
رسید ، او و برایش جیمکا را ترک  
گفتند. او در سراسر راه خاموش  
بود. تنها پیش از آنکه هوا پیمای بر  
زمین بنشینند ، رویش را به سوی  
دوستش کرد و گفت :

من تصمیم خود را گرفته ام  
میخواهم به جیمکا برگردم و در آنجا  
زندگی کنم. ممکن است قطعه زمین  
مناسبی برایم پیدا کنی که بخرم؟  
لختی مکث کرد و بعد ادامه داد:

من تقریباً پانزده ایکر زمین  
دارم این زمین باید دارای صخره  
ها باشد . همچنان یک خلیج کوچک  
مخفی داشته باشد . وقتی چنین  
زمینی پیدا کنی ، من در آن خانه ای  
میسازم ، زندگی میکنم و میسوزم  
و چندی بعد این زمین پیدا شود

خانه رو یا بی فلمنگ بر پا ایستاد.  
فلمنگ تصمیم گرفت که این  
ملک خودش را گو لنن آی بنامد.  
این نام خیلی خوب با افسانه ای  
جورمی آید که وی قرار بود در پیرامون  
خانه خودش ایجاد کند .

درخزان سال ۱۹۴۴ به جیمکا  
رفت تا در کنفرانسی از طرف  
استخبارات نیروی دریایی نمایندگی  
کند . این کنفرانس موضوع تهدید  
بحیره کارابین را توسط کشتیهای  
«یوی» آلمان بررسی میکرد درینجا  
فلمنگ دو ست دیرینه خودش را  
که دراتیون با او همدرس بود ، ملاقات  
کرد و در یافتند که میتوانند با هم  
دست به سفرهای اکتشافی که در  
اتیون طرحش را ریخته بودند ، بزنند  
کنفرانس سه روز طول کشید

و کار دشواری بود . در آخرین روز  
هنگا می که هوا تقریباً تاریک شده بود  
درست فلمنگ که برایش نام داشت  
به او پیشنهاد کرد که سری به خانه  
اش که در ارتفاعات باو مونتین واقع  
بود ، بزنند .

بایستی از بندرگاه بیرون کشیده  
شود. خودش درین باره میگفت:  
چرا یک کشتی گشتی را که مجهز  
به فرستنده بی بسیار قوی با  
طول موج ناوگان آلمانی باشد ، به  
هلی گولان بایت نفرستیم ؟ این  
کشتی میتواند سیل دشنام را به  
آلمانها بفرستد و فرماندهان  
آلمانی را نام گرفته به مبارزه طلبد.  
هیچ دریای نوردی خوش ندارد که بزدل  
خطابش کنند و آلمانها درین مورد  
همواره حساس بوده اند چندین  
روز این طرح «فلمنگ» مورد مطالعه  
بود اما سرانجام آن را دور انداختند  
زیرا هیچ کشتی گشتی را در دسترس  
نداشتیم که دارای چنین فرستنده  
نیروی مندی باشد .

در دوازده ماه آخر جنگ فلمنگ  
به فکر راه فراری افتاد: اگر از  
نیروی دریایی بیرون شود ، میتواند  
در جستجوی بهشت خودش بپردازد  
و سرزمین مورد علاقه اش را پیدا  
کند. او زودتر از آنچه که فکر  
میکرد ، این سرزمین را یافت .

## هنر مندی که ...



امسال دو آهنگ ثبت کردم آهنگ یکی از آن دو پارچه را خودم ساختم  
که ترتیب موسیقی آن استاد محمد عمر است و مطلع آن چنین است :

گفتم ند هم دل رخ زیبای تو نگذاشت  
گفتم نکتم ناله جفا های تو نگذاشت  
گفتم مطلع آهنگ دوم تسان گفت:  
رفتی و بیتو در دل شبها گریستم

شبها بیاد روی تو تنها گریستم  
سید پادشاه در اخیر آرزو کرد پسرا نش صحیح تربیه شوند به  
ورزش و موسیقی علاقه بگیرند و دوزندگی بخود اتکاء نداشته باشند .

### طفل شها

طفل با بوتل جدا نمودن از پستان در حدود سن ۳ ماهگی است. در این سن سیستم هاضمه طفل سر و سامان میگیرد. اما اگر يك مادر بخواند بشیر دادن ادامه دهد تا آنکه طفلش ۵،۴ یا ۶ ماهه شود و یا اینکه بسن ۲ ماهگی شیر دادن را از پستان متوقف سازد، این دوره هائیز برای جدا کردن از شیر پستان او قات قناعت بخش محسوب شده می تواند. ولی بخاطر باید داشت که يك اندازه مصئون تراست تادر مو سم بسیار گرم طفل از پستان جدا نشود.

هرگاه در نظر داشته باشید که طفل را بعد از سن ۲ ماهگی از پستان جدا و بوسیله بوتل شیر دهید معقولتر است تا طفل را از سن دو ماهگی بعد بشیر خوردن بوسیله بوتل عادی بسازید باین ترتیب که بطور منظم طی يك هفته ۳ یا ۲ دفعه بپو تل شیر دهید و حتی اگر ترجیح میدهید همه روزه نیز می توانید این عمل را تطبیق نمایید.

اگر پستان های مادر یکمقدار خوب شیر را تولید مینمود از همان اول موضوع جدا کردن از پستان و دادن شیر با بوتل طور تدریجی عملی گردد. اول يك نوبت شیر پستان فرضاً ساعت ۶ صبح را حذف نمایید و در عوض يك بوتل شیر دهید و بگذ ارید طفل هر قدر که میخواهد بخورد خواه زیاد و خواه کم باشد ۲ یا ۳ روز انتظار باید کشید تا که پستانها باین تغییر عیار گردد، بعدا نوبت شیر ساعت ۱۰ قبل از ظهر را نیز قطع نمایید و در عوض بوتل در نیم روزانه را بطفل بخورانید همچنین بازم ۲ یا ۳ روز انتظار بکشید و بعد از آن نوبت شیر پستان خویش را در ساعت ۲ شب حذف کنید. اکنون می بینیم که طفل صر ف شیر پستان مادر را در ساعت ۶ شام و ۱۰ شب حاصل مید ارد و ۳ نوبت دیگر را به بوسنیه بوتل شیر میخورد غالباً برای حذف کردن دو نوبت فوق، برای هر يك ۳ یا ۴ روز دیگر باید انتظار بکشید. برای کمک به فشار تراکم شیر پستان ها نسبت به جدا کردن طفل اجازه دهید تا طفل برای چندثانیه از پستانها شیر بخورد و با فشار دست شیر را خارج سازید و یا اینکه برای چند دقیقه از شیر کش

### د گیهان نوردانو...

گیهان نوردان مجبور دی چه د خیل سفر په اوږدو کی د خمکی او نورو بیړیو سره خیل ارتباط ټینګ وساتی په دغه وخت کی ممکن چه د دوی ارتباط دنورو رادویی سیګنا لو به اثر متاثره شی او په اسانی سره ونه کړای شی چه خیل مطالب د ارتباطی کانا لوله لاری تا کلی منبع ته ولیږل اوله همدی کبله گیهان نوردان مجبور دی چه ددی ډول حالاتو په مقابل کی هم وروزل شی او داسی مرحلی ته ورسول شی چه ددی ډول حالاتو په مقابل کی خیل ثبات له لاسه ورنه کړی . درو حیاتو ماهرانو د دغه قابلیت

استفاده نمایند البته ضرورت احساس نخواهد شد تا کلام نو از رابدور سینه و پستانهای خویش به بیجا ند ویا خوردن چیز های مایع را محدود سازید .

#### اگر طفل بوتل شیرا را نمی گیرد:

یک طفل ۲ ماهه یا بیشتر از آن که بطور منظم يك بوتل شیر را قبلا ن گرفته و بان آشنایی نداشته باشد ممکن است بطور قطعی از خوردن شیر با بوتل خود داری ورزد. برای یک هفته بگو شید تا روزانه يك یا دو دفعه يك بوتل شیر قبل از شیر (باقیدارد)

داوړولو لپاره ډیر ښه وساتل پیدا کړیدی او په عملی توګه د گیهان نوردانو د روزنی لپاره کار خینی اخیست کړی ددوی دکار ډول په لاند نیو کر ښو کی لیکل شویدی . نومړی یوسری ګمارل کړی چه کوم مطلب ادا کړی یاداچه کوم خاص توری تلفظ کړی کله چه سړی په خبرو پیل وکړی سمدستی یوشمیر تیپ ریکاردرونه چه همدغه مطالب بیانوی چالا نیږی ، به لومړی مرحله کی به دهمدغه سړی فعالیتونه منظم نه وی او دمطلب په ادا کولو کی به ډیری غلطی وکړی مګر که همدغه عملیه نوره هم دوام کوی سړی به دخپلو داخلی پتو قوو په راتولو لو او تحریک کولو سره وکړای شی چه داخل کونکو رغونو په مقابل کی مقاومت پیدا کړی او په اسانی سره به وکړای شی چه ورکړه شوی وظیفه بیله کومی غلطی خخه اجرا کړی . تجربه ښی چه د انسان دغه قابلیت د روزنی وړدی او ددی ډول تمرینو له لاری د گیهان نوردانو دغه قابلیت تقویه کړی .

هغه ډیره مهمه وظیفه چه د گیهان نوردانو خخه د فضایی سفرونو په وخت کی غوښتل کړی هغه د بدن د توازن او بی وزنی په مقابل کی مقاومت لرل دی ، گیهان نورد باید هر ډول غیر عادی حالاتو د زغملو لپاره چمتو وی ، دغه چمتووالی هم د بیلو بیلو تمرینونو په مرسته کیدلای شی .

گیهان نورد باید هیڅکله د ډیری ویری، هیجان او حیرت په مقابل کی خیل مقاومت له لاسه ورنه کړی خو په هر ډول حالت کی په ډیره چټکی سره ډیر معقول او صحیح تصمیم ونیسی او هغه بیا په بریالیتوب سره برخای کړی . له همدی کبله گیهان نوردان مجبور دی چه په خمکه کی د دی ډول حالاتو دمقابلی لپاره خائونه چمتو کړی تول گیهان نوردان پخوا له دی چه خیل فضایی سفرونه شروع کړی خورا ډیره فزیکي . او معنوی تیاری نسی .

چه دغه تیای د بیلو بیلو تمرینو او فعالیتونو په مرسته بشپړ یری . د گیهان نوردانو د خمکی فعالیتونه خورا ډیر دی اودهغو بیانول په یوی مقالی کی ممکن نه دی .

### کمپنی میدا کسپورت MEDEXPORT



هرگونه فرمایش دستگا های پاک کننده برقی - Stevilizator Electric را که دارای ساختمان اصلی میباشد قبول میکنند . این دستگا ها در درملتونها، روغتون ها، لابراتوار ها و فابریکه های فار ماسیفت برای پاک کردن آلات صحیه مواد جراحی استعمال میشود .

برای مزید معلومات لطفاً به نمایندگی تجارتي اتحاد شوروی در افغانستان کمپنی میدا کسپورت MEDEXPORT مراجعه نمایند . ویا به تلیفون ۴۰۵۴۴ در تماس شوید .



V/O MEDEXPORT MOSCOW, USSR

# زهرة

دارایی مقدار زیاد پتاسیوم است که این ترکیبات تغییرات دو می را تحت تاثیر فکتور های مختلفی که اطراف آنرا احاطه نموده و بعد از آنکه تغییر اولی در جریان ذوب شدن از عمق سیاره رخ میدهد خیلی مساعد می باشد نتیجه این عمل و نتایج دیگر آن تماما بحیثیت یک ودیعه گرا نبهایی در مطالعات سیاره ونیره محسوب میشوند این تحولات جیولوژیکی بدون تردید نقش مهمی برای دلایل تیوریک جدید دارد

## اتموسفر:

(اساسا ۷۹ فیصد) از گازات اسید کربونیک تشکیل یافته و در آن ۲ فیصد آزوت نیز موجود است.

البته با آخرین بررسی را جمع به طبیعت ابرهای ونیره یا نی کار بعدی خواهد بود اما اولین قدم های مو فقیه آمیز درین راه برداشته شد.

نور افکنی سیاره های ونیره - اساسا کلید سوالات کیهانی در جریان آزما پشات بود. آیا در آنجا تاریکی و ظلمت شبانه برای همیشه و در همه جا حتی در قسمت روز - سیاره حکمفرما خواهد بود؟ یا اینکه اتموسفر غلیظ با ابر های غیر قابل نفوذ آن شعاع آفتاب را اجازه میدهند؟

واضح گردیده که حقیقتا اجازه عبور رامیدهد اما با وجود آنهم تفاوت بسیار کمی بین شب و روز آن شده میتواند.

## ابر:

گردش بالای ونیره در ارتفاع پنجاه کیلومتری یک پوش سخیف و تاریک دارای ضخامت ده کیلومتری را بوجود میآورد.

درینجا سوالی پیدا میشود که این پوش ها از چه ترکیب شده اند از گازات یا بخار ها؟ یا اینکه از کدام شی بسیار عادی و پیش پا افتاده؟ و یا امکان دارد از مخلوط تمام اینها اینطور یک وریانت هم البته از نظر دور شده نمیتواند که ابرها بقسم کریستال ها، پارچه های یخ و آب بوجود می آیند در سطوح بلند قشر های ابر هوا خیلی سرد

# ستیا جیتی ری

جایزه بی در دهلی پنداشته شده و روزی دعوت شده است تا بد علی بیاید و جایزه اش را تسلیم شود این جاست که فلم شروع میشود و همینکه فردا بد علی پیاده میشود فلم خاتمه میپذیرد البته این فلم که در آن خیالات و حرکات چشم اضافتر بکاررفته است احساسات عمیق و طبیعی انسانرا بیان میکند.

این سه فلم را که ستیا جیتی ای بنام (اوپن اندنگ) یاد میکند، کوشیده است تا عمل و عکس العمل را با تمایلات انسانی بکنجا نند. قراریکه ماری سنتو در باره - ستیا جیتی ری عقیده دارد که وی می خواهد اصلا کلکته را طوریکه لازم

# یان فلمینگ

از همان آغاز، گو لدن آی گریز گاه او بود درین محل وی میتوانست در طبیعت غیر مستوول، خیا لاتی لذت دوست و رویا آفرین خود ش فرو رود در نخستین سفرش به جمیکا طر حی ریخت که بایستی در ماه جنوری هر سال مطابق آن عمل کند (فلمینگ) هر گز ازین نقشه سر پیچی نکرد و این بخش جمیکادر افسانه سازی او چون محلی تبارز کرد که سرزمین رویا های او بود و نقطه ای بود که به وی اطمینان میبخشید.

در جمیکا همه مردم او را (قوماندان) مینامیدند و این به خاطر تجملات و مهربانی وی بود.

وقتی در جمیکا میبود، گاه گاهی مهمانیهایی برپا میکرد زیرا نمی خواست از مردم پنهان شود بدین صورت در میان ثروتمندان و هنر (نا تمام)

هدف رسید.

وباین وسیله اساسات تخنیکی و طرح دستگاه و تصمیماتی را که آینده خود کار با اساس آن پروگرام تحقیقات فضایی خود را دنبال خواهد نمود و نیز آینده تحقیقات اجسام سماوی را واضح ساخت.

**ژولدن**  
**میرمنزل شکرده**  
 ساون طوران شاه شهیم  
 تیلون میرمنزل ۲۸۴۹  
 مسان ۱۰  
 سچرر صلاح اوتی ۲۸۵۱  
**شرح اشتراک**  
 کابل ۴۵۰ افغانی ولایت ۴۰۰ افغانی  
 مرکز برای تبلیغ ۲۴۰ افغانی در ولایت ۲۵۰ افغانی  
 تاریخ ۲۲ دالر

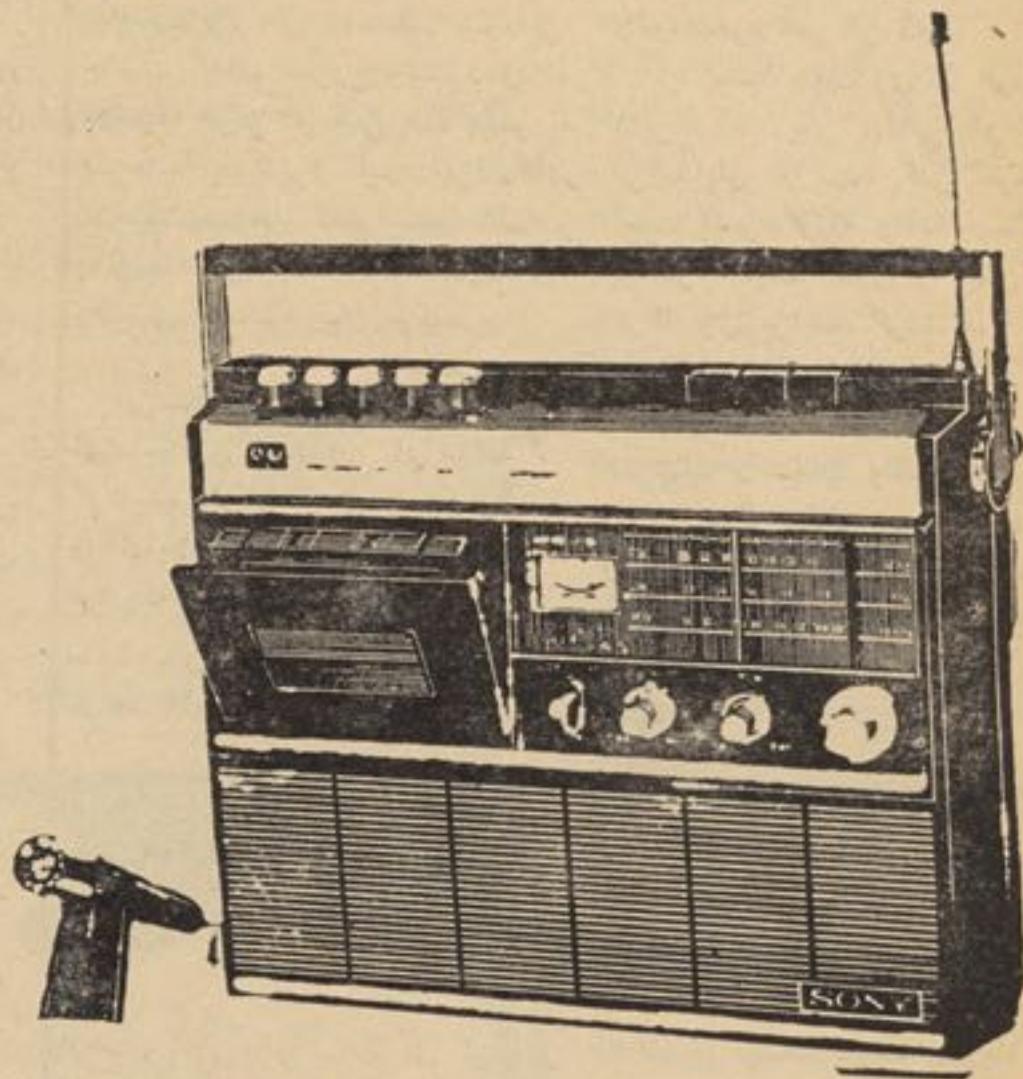
# سونی

## SONY

سونی برای من

سونی برای شما

سونی برای همه



رادیو کست مدل CF-250S

### رادیو کست مدل CF-250S

دارای رادیوی سه موج - قدرت ۱۸ وات برای لود اسپیکر اضافی  
کنترل اتوماتیک برای ثبت - برق (۱۱۰ - ۱۲۰ یا ۲۲۰ ولت)  
باتری (۴ عدد باطری کلان) - کنترل بهوزیر آواز - کنترل سه مرحله ای  
بلندی و پستی آواز - وزن ۳ کیلو و بزرگی ۳۰ x ۱۰ x ۱۳۰ میلی  
انچ

### رادیوی دستی مدل 7R-55

دارای سه موج - حساسیت زیاد - برق ۱۱۰ - ۱۲۰ یا ۲۲۰ ولت باطری  
(سه عدد باطری کلان) دارای وزن ۱۷ کیلو بزرگی ۳۰ x ۷ x ۹۰ میلی  
انچ و قیمت بسیار نا زل

محل فروش:

عموم رادیو فروشی های معتبر مرکز و ولایات .



## SONY.

دولتی مطبعه

تولید کننده جوراب اسپانیا

عید سعید اضحی را بخنورند است شهریار

ملکه معظظه خاندان حیدر سلطان و کافه  
هموطنان شاید و سمت تبریک میگردد



رئیس، مهندس و کارگردان پیرزاد

عید سعید اضحی را

پیشگاه اعیان معظظه همایونی، ملکه معظظه

خاندان بلیل سلطنتی و کافه مردم نجیب افغانستان  
تبریک عرض نموده ترن کشور تحت قیادت شاه

دمیوگرات خود صمیمانه آرزو مینمایند



شرکت صنایع بوت پلاستیک و پارچه

رئیس، کارکنان و تمام نمایندگی های فروش

فابریکه بوت پلاستیک و وطن

عید سعید اضحی را بحضور

پادشاه دینیت شعاع، علیا حضرت ملکه معظمه، خاندان

جلیر سلطنت و کانون ملت نجیب افغان و

تمام مسلمانان جهان

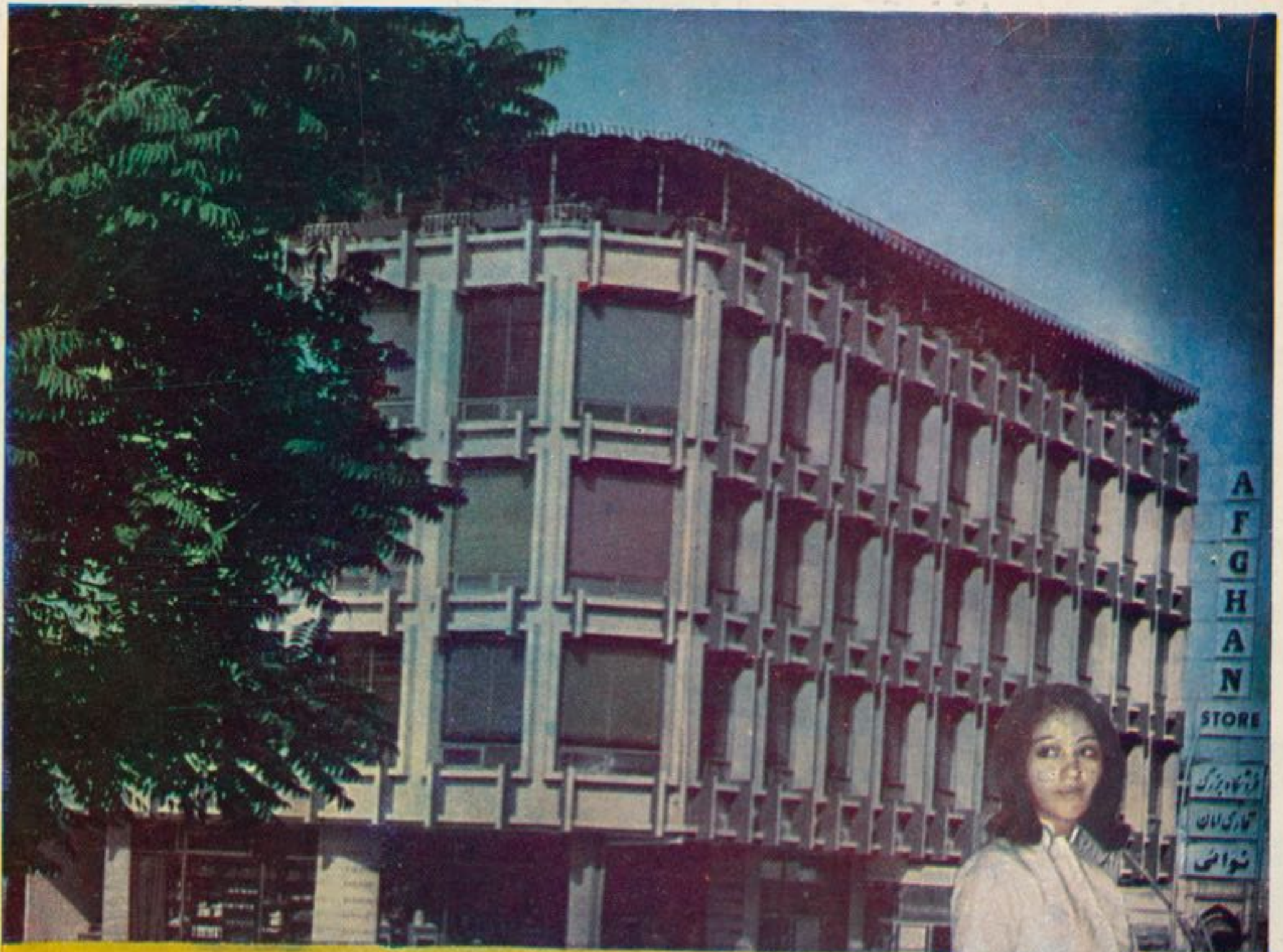
قبر یک عرض می کنند



رئیس هواپیمائی ایران علی دیرانم بهما... در فغان شام حلول عید سعید قربان سال  
بحضرت مبارک علی حضرت معظم هما نور، علی حضرت مکه معظمه خاندان  
جلیر سلطنتی دولت برادر دوست مسلمان و غیور فغان تبریک میگویم



# ۳۰۰ هزار افغانی جایزه



از فروشگاه بزرگ  
افغان خرید کنید و  
چانس خود را  
بیازمائید

تا تاریخ ۱۸ جدی هر چه می‌خواهید  
از فروشگاه بزرگ افغان بخرید تا بله‌های  
تان زیاد و چانس جوائز بیشتر باشد.

دولتی مطبعه



کابل





**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**